



در مراسم سی و سومین سالگرد رحلت امام خمینی

حضرت آیت الله سیدعلی خامنه‌ای:

شنیدم، به من خبر دادند که امروز در اثنای سخنرانی جناب آقای حاج حسن آقای خمینی کسانی سر و صدا کردند؛ بنده با این کار مخالفم، با این نوع تخریب کردن‌ها و سر و صدا کردن‌ها بنده موافق نیستم، من مخالفم؛ این را همه بدانند. امیدواریم ان شاء الله خدای متعال همه‌ی ما را به راه راست هدایت کند

من مخالفم

- * امام خمینی روح جمهوری اسلامی است
- * نگذارید یاد امام در جامعه کمرنگ شود
- * «جمهوری» وام گرفته از غرب نیست، مربوط به خود اسلام است
- * یکی از خصوصیات مهم امام، اعتماد به مردم بود
- * امام هم حماسه‌ساز، هم دارای معرفت و معنویت بود

**بسیاری از ابعاد
شخصیت امام خمینی
همچنان ناشناخته است**

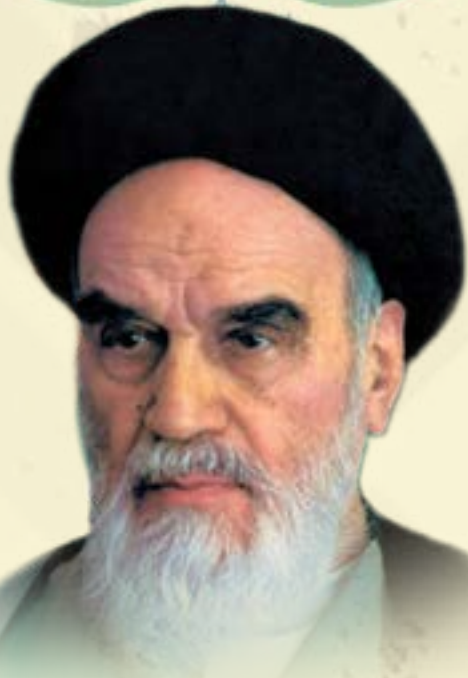
سید حسن خمینی:

امام منادی استقلال و عزت ملت ایران شد

سید ابراهیم رئیسی:

امام باور داشت راه رسیدن به خدا از میان خلق می‌گذرد

بسم الله الرحمن الرحيم



چراغ راه

یک وصیت به ملت شریف ایران و سایر ملت‌های مبتلا به حکومت‌های فاسد و در بند قدرت‌های بزرگ می‌کنم؛ اما به ملت عزیز ایران توصیه می‌کنم که نعمتی که با جهاد عظیم خودتان و خون جوانان برومندان به دست آوردید همچون عزیزترین امور قدرش را بدانید و از آن حفاظت و پاسداری نمایید و در راه آن، که نعمتی عظیم الهی و امانت بزرگ خداوندی است کوشش کنید و از مشکلاتی که در این صراط مستقیم پیش می‌آید نهراسید که **إِنَّ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ**. و در مشکلات دولت جمهوری اسلامی با جان و دل شریک و در رفع آنها کوشا باشید، و دولت و مجلس را از خود بدانید، و چون محبوبی گرامی از آن نگهداری کنید.

و به مجلس و دولت و دست اندرکاران توصیه می‌نمایم که قدر این ملت را بدانید و در خدمتگزاری به آنان خصوصاً مستضعفان و محرومان و ستمدیدگان که نور چشمان ما و اولیای نعم همه هستند و جمهوری اسلامی رهاورد آنان و با فداکاری‌های آنان تحقق پیدا کرد و بقای آن نیز مرهون خدمات آنان است، فروگذار نکنید و خود را از مردم و آنان را از خود بدانید و حکومت‌های طاغوتی را که چپاولگرانی بی‌فرهنگ و زورگویانی تهی مغز بودند و هستند را همیشه محکوم نمایید، البته با اعمال انسانی که شایسته برای یک حکومت اسلامی است.

کتاب وصیت‌نامه امام خمینی، ص ۳۱



هفته نامه حریم امام

صاحب امتیاز:

آستان مقدس امام خمینی

مدیر مسئول:

علی جوادی راد

سر دبیر:

علی عباسی

اعضای تحریریه:

وهاب آریان

سید مهدی حسینی دورود

رشید داودی

محمد رجائی نژاد

مصطفی سلیمانی

سید محمود صادقی

طراح و صفحه‌آرا:

محسن عبداللہی

نشانی:

تهران حرم مطهر امام خمینی

چاپ:

موسسه فرهنگی هنری عروج / واژه پرداز اندیشه

تماس با نشریه:

۰۹۳۶۷۸۰۳۳۳۶

ایمیل:

harim.emam@yahoo.com



حضرت آیت‌الله سیدعلی خامنه‌ای:

امام خمینی روح جمهوری اسلامی است

نگذارید یاد امام در جامعه کمرنگ شود



در ۱۹۱۷ در قرن بیستم؛ این دو انقلاب، معروف‌ترین انقلاب‌های بزرگ تاریخ انقلاب‌ها هستند؛ اما انقلاب اسلامی از این دو بزرگ‌تر است؛ چرا؟ دلایل گوناگونی دارد، که من به یک مطلب اساسی و مهم اشاره میکنم؛ و آن، این است که این دو انقلاب، یعنی انقلاب فرانسه و انقلاب شوروی، هر دو به وسیله‌ی مردم پیروز شدند، مردم آنها را به پیروزی رساندند اما بعد از آنکه انقلاب پیروز شد، مردم شدند هیچ‌کاره، مردم کنار زده شدند؛ مردم نتوانستند در ادامه‌ی این انقلابی که خودشان آن را با تن خودشان و جان خودشان و با حضورشان در خیابانها به وجود آورده بودند، شرکتی و حضوری داشته باشند؛ نتیجه چه شد؟ نتیجه این شد که این دو انقلاب بسرعت از مسیر مردمی اولی خودشان منحرف شدند. بعد از حدود دوازده سیزده سال از انقلاب کبیر فرانسه - انقلابی که علیه پادشاهی، علیه سلطنت به وجود آمده بود - مجدداً کشور فرانسه سلطنتی شد، ناپلئون سر کار آمد، تاج سلطنت به سر گذاشت، پادشاهی برگشت؛ تقریباً پانزده سال در رأس قدرت بود، بعد بر کنار شد و همان خانواده‌ای که انقلاب فرانسه علیه آنها تشکیل شده بود، برگشتند و اداره‌ی امور فرانسه را به عهده گرفتند؛ خانواده‌ی بوربون‌ها؛ دوباره همانها آمدند. وقتی مردم در میدان نیستند، این [جورا] میشود. در انقلاب شوروی به دوازده سال هم نرسید؛ انقلاب را مردم کردند لکن بعد از چند سال کوتاه، استالین و جانشینانش آن چنان استبدادی را، دیکتاتوری‌ای را بر کشورهای شوروی - کشورهایهایی که مجموعاً شوروی سابق را تشکیل میدادند - اعمال کردند که سلطنت‌های قبل

نسل جوان ما، امام عزیز را بدرستی نمی‌شناسند، درک نمیکند، عظمت امام را نمیدانند؛ امام را با امثال این حقیر مقایسه میکنند؛ در حالی که فاصله بسیار زیاد است، فاصله نجومی است. امام شخصیت استثنائی بود به معنای واقعی کلمه. شناسایی امام برای نسل جوان از این جهت اهمیت دارد که به آنها کمک میکند برای اداره‌ی بهینه‌ی آینده‌ی کشور؛ امام، فقط امام دیروز نیست؛ امام امروز هم هست، امام فردا هم هست. نسل جوان و هوشمند ما که قرار است مسئولیت ملی و انقلابی گام دوم این انقلاب را بر عهده بگیرد و آینده‌ی این کشور را اداره بکند، احتیاج دارد به یک نرم‌افزار واقعی؛ برای اینکه بتواند راه انقلاب را درست طی کند که این راه انقلاب، ایران را و ملت ایران را به منتهای قله خواهد رسانید، احتیاج دارد به یک نرم‌افزار مطمئن و جامع که بتواند به او کمک کند. این نرم‌افزار که میتواند شتاب‌دهنده باشد، کمک‌کننده باشد و حتی در مواقعی تحول‌آفرین باشد، عبارت است از درسهای امام؛ درسهایی که هم در گفتار امام، هم در رفتار امام میتوان آنها را جستجو کرد و یافت. اولین نکته‌ای که درباره‌ی امام باید عرض کرد، مسئله‌ی رهبری بزرگ‌ترین انقلاب تاریخ انقلابها است که حالاً من درباره‌ی این رهبری بعداً یک توضیحی عرض میکنم. چرا میگوییم بزرگ‌ترین انقلاب در تاریخ انقلابها؟ در تاریخ انقلابها، انقلابهای کوچک و بزرگ زیاد است؛ از همه‌ی اینها معروف‌تر، انقلاب کبیر فرانسه است در ۱۷۸۹ در قرن هجدهم، و بعد هم انقلاب شوروی است

بسم الله الرحمن الرحيم
والحمد لله رب العالمين و الصلاة والسلام على سيدنا
ونبينا ابي القاسم المصطفى محمد وعلى آله الاطيبين
الاطهرين المنتجبين الهداة المهديين المعصومين
المكرمين سيما بقية الله في الارضين.

امام روح جمهوری اسلامی است

به همه‌ی حضار محترم، برادران عزیز، خواهران عزیز که در این محفل باشکوه شرکت کرده‌اند سلام و تحیت خودم را عرض میکنم؛ ان شاء الله که موفق باشید. دل‌مان تنگ شده بود برای امام و برای این محفل گرمی که همه‌ساله گرد مرقد مطهر امام تشکیل میشود؛ خدا را شکر میکنیم که امسال مجدداً این جلسه، این محفل گرم و پرمعنا تشکیل شد. امام بزرگوار، روح جمهوری اسلامی است؛ اگر این روح از جمهوری اسلامی گرفته بشود و مورد بی‌توجهی قرار بگیرد، نقشی بر دیوار باقی خواهد ماند.

بحث امروز من درباره‌ی ابعاد از شخصیت امام عزیز و بزرگوار ما است. البته در تعدادی از سالهای گذشته، درباره‌ی ابعادی از شخصیت امام صحبت شده است - ما صحبت کرده‌ایم، دیگران صحبت کرده‌اند - لکن با وجود این، ناگفته‌ها هنوز بسیار است:

هر چه گویم عشق را شرح و بیان
چون به عشق آیم خجل باشم از آن

شخصیت استثنائی امام

بسیاری از ابعاد شخصیت امام بزرگوار ما همچنان ناشناخته است. در واقع نسل کنونی انقلاب، بخصوص

از آنها این استبداد را ندیده بودند؛ باز هم مردم هیچ‌کاره بودند و هیچ‌کاره شدند؛ اما در جمهوری اسلامی، نه.

تأثیر رأی مردم

انقلاب اسلامی هم با حضور مردم و با جسم مردم و جان مردم به پیروزی رسید اما مردم کنارزده نشدند. پنجاه روز یعنی کمتر از دو ماه بعد از پیروزی انقلاب، رفراندوم سراسری مردمی برگزار شد و مردم، نظام حکومت را انتخاب کردند؛ اختیار به مردم داده شد. مردم نظام حکومت را، «جمهوری اسلامی» را انتخاب کردند در یک رفراندوم، در یک انتخابات آزاد. حدود یک سال از پیروزی انقلاب گذشته بود، اولین رئیس‌جمهور با انتخابات مردم انتخاب شد؛ چند ماه بعد هم مجلس شورای اسلامی، [یعنی] مجلس قانون‌گذاری تشکیل شد با انتخابات مردم؛ از آن روز تا امروز هم که چهل و سه چهار سال گذشته، نزدیک به پنجاه انتخابات در این کشور انجام گرفته؛ مردم وارد شدند، وارد میدان شدند، در میدان حضور دارند، انتخاب میکنند و رأی میدهند؛ عظمت این انقلاب این است؛ امام رهبر یک چنین انقلابی بود.

البته این [مطلبی] که عرض کردیم، یکی از وجوه عظمت انقلاب است؛ وجوه دیگری هم وجود دارد که این انقلاب را، انقلاب اسلامی را بکلی با انقلابهای دیگر متفاوت میکند، که یکی اش همین حضور معنویت در این انقلاب است. در انقلابهای کوچک و بزرگ قبلی، چه آن دو انقلاب فرانسه و روسیه و چه انقلابهای کوچکی که در این سالها اتفاق افتاد در قرن بیستم و نوزدهم، معنویت مفقود بود؛ جنبه‌ی معنوی انسان که یکی از نیازهای اساسی انسان است، بکلی مفقود بود و مغفول عنه بود و کسی به آن توجه نداشت. انقلاب اسلامی، انقلابی است که هم به جنبه‌ی مادی انسان و هم به جنبه‌ی معنویت انسان توجه دارد، توجه کرده است و به آن پرداخته است.

نقش مردم در نگاه امام

امام (رضوان الله علیه) رهبر این انقلاب بود و رهبر نهضتی بود که به این انقلاب انجامید. حالا «رهبر نهضت و انقلاب» یعنی چه؟ اینجا است که عظمت کار معلوم میشود. البته انقلاب را مردم به پیروزی رساندند؛ در این تردیدی نیست. اگر مردم وارد میدان نمیشدند، با جسم و جان خودشان، با حضور خودشان، با فداکاری‌های خودشان، با شهید دادن‌های خودشان وارد نمیشدند، انقلاب پیروز نمیشد؛ انقلاب را مردم پیروز کردند، اما آن دست قدرتمندی که توانست این اقیانوس را به تلاطم دربیارد، آن دست قدرتمند، دست چه کسی بود؟ این مهم است. آن دست قدرتمند، آن شخصیت فولادین، آن دل مطمئن، آن زبان ذوالفقارگونه که توانست میلیون‌ها انسان را از قشرهای مختلف وارد میدان کند، اینها را در میدان نگه دارد، یأس و نومیدی را از اینها دور کند، جهت حرکت را به اینها تعلیم بدهد، عبارت بود از امام بزرگوار؛ او عبارت بود از خمینی عظیم!

امام مردم را وارد میدان کرد، راهکار را نشان داد، آنها را در میدان نگه داشت، یأس و تردید را از آنها دور کرد. هیچ‌کس دیگر در این کشور قادر به این کار نبود. ما می‌شناختیم شخصیت‌های سیاسی را، شخصیت‌های روحانی را، خیلی‌ها را از نزدیک، بعضی را از دور؛ احدی قادر نبود این کار بزرگ را، این بار سنگین را به دوش بکشد و به منزل برساند. منحصر این کار، کار امام بزرگوار بود؛ او بود که توانست این کار را بکند.

تشخیص میدان مبارزه

امام، در مقاطع مختلف، «میدان مبارزه» را هم مشخص میکرد، به مردم تعلیم میداد که میدان مبارزه کجا است؛

در مقاطع مختلف، به تناسب؛ در دوران نهضت یک جور، در گرماگرم روزهای خونین پیروزی انقلاب یک جور. آن وقتی که رژیم، در آخرین نفسهایش، با کمک آمریکا به فکر این بود که حکومت نظامی در تهران برقرار کند، مردم را به خانه‌هایشان بفرستد و در غیاب مردم ریشه‌ی کار را بکلی از بین ببرد، امام با الهام الهی - حقیقتاً با الهام الهی که خود امام هم بعداً این را گفتند - به مردم گفت بیایید در خیابانها، خیلی از سیاسیون انقلابی، در آن ساعت، مخالف این کار بودند، میگفتند این خطر دارد برای مردم؛ امام گفتند نخیر، اعلان کردند که مردم بیایند در خیابانها، این تعیین میدان مبارزه بود؛ معلوم شد که در این ساعت، در این روز، مبارزه این است که مردم از خانه‌ها بیایند در خیابانها؛ این جور میدان را معین میکرد.

در ماه‌های اول، میدان مبارزه را امام مشخص کرد. در ماه دوم انقلاب، میدان مبارزه عبارت بود از ایجاد رفراندوم و رأی دادن به نوع حکومت اسلامی و مقابله‌ی با ضدانقلاب.

در یک برهه‌ی مسئله‌ی پایه؛ در قضیه‌ی پایه و محاصره‌ی نیروهای انقلابی و مبارز اسلام، امام دستور دادند که همه بروند. آن ساعت و آن روز عصر را بنده فراموش نمیکنم؛ تهران یک منظره‌ی عجیبی گرفته بود؛ همه در خیابانها کانه میخواستند بروند پایه، دنبال ماشین بودند، دنبال وسیله بودند که راه بیفتند بروند طرف پایه که امام گفته بود. میدان مبارزه را مشخص میکرد.

در دوران جنگ تحمیلی یک جور؛ در مقابله‌ی با کودتای آمریکایی در پایگاه هوایی همدان یک جور. این خاطره را بد نیست من عرض بکنم؛ بعد از آنکه یک جوان افسر خلبان نیروی هوایی، با وجدان، متدین، نیمه‌ی شب در سحر آمد بنده را مطلع کرد از اینکه قرار است کودتا بشود و شب ما هم دستگاه‌های مختلف را در جریان گذاشتیم و آمادگی به وجود آمد، من و مرحوم آقای هاشمی رفتیم خدمت امام، نگران بودیم برای امام یک حادثه‌ای پیش بیاید؛ پیشنهاد کردیم که ایشان از آن خانه‌ی جماران خارج بشوند، ایشان قبول نکردند، گفتند من از اینجا نمیروم، من همین جا هستم ولی شما بروید فلان جا را حفظ کنید؛ یک جای مشخصی را - که من نمیخواهم اسم بیاورم - گفتند بروید آنجا را حفظ کنید؛ میدان را مشخص میکرد.

بسیاری از ابعاد شخصیت امام

بزرگوار ما همچنان ناشناخته است.

در واقع نسل کنونی انقلاب، بخصوص

نسل جوان ما، امام عزیز را بدرستی

نمی‌شناسند، درک نمیکنند، عظمت

امام را نمیدانند؛ امام را با امثال این حقیر

مقایسه میکنند؛ در حالی که فاصله بسیار

زیاد است. فاصله نجومی است. امام

شخصیت استثنائی بود به معنای واقعی

کلمه

شناسایی امام برای نسل جوان از این

جهت اهمیت دارد که به آنها کمک میکند

برای اداره‌ی بهینه‌ی آینده‌ی کشور؛ امام،

فقط امام دیروز نیست؛ امام امروز هم

هست، امام فردا هم هست

در دوران دفاع مقدس، در برخورد با صدام، پس از قبول قطعنامه [هم همین طور]، شما نگاه کنید به اطلاعیه‌ی امام برای قبول قطعنامه، می‌بینید که امام تکلیف مردم را برای بعد از قبول قطعنامه معین کرده بود؛ میدان مبارزه را برای بعد از رفتن خودش، برای مردم شرح داده و بیان کرده؛ این وصیت‌نامه، این بیانات، بیانیتهای مهم سال آخر حیات امام بزرگوار (رضوان الله علیه)، اینها همه مشخص کردن میدان مبارزه برای بعد از خود او است.

خب، رهبری انقلاب یعنی این. رهبری انقلاب یک کلمه‌ی بسیار پرمغز و پرمعنا است در مورد امام بزرگوار.

حالا درباره‌ی بررسی شخصیت این رهبر بزرگ، هم میتوانیم خصوصیات شخصی او را مطرح کنیم، هم میتوانیم درباره‌ی مکتب او حرف بزنیم که اینها البته بحثهای طولانی و مفصلی است؛ من خیلی کوتاه سعی میکنم در این زمینه مطالبی را عرض بکنم.

شخصیت امام خمینی

در مورد خصوصیات شخصی، امام بزرگوار به معنای واقعی کلمه یک آدم ممتاز بود؛ واقعاً ممتاز بود. خصوصیات شخصی او، خصوصیات بود که در مجموع و همه با هم در کمتر شخصیتی ممکن بود به وجود بیاید و ما سراغ نداریم؛ یعنی بنده واقعاً در طول تاریخ خودمان هم کسی که همه‌ی این خصوصیات را با هم داشته باشد سراغ ندارم.

اولاً پاک و پرهیز کار بود؛ امام یک شخصیتی بود به معنای واقعی کلمه با تقوا و پرهیز کار و پاک.

ثانیاً اهل معنویت و حالات عرفانی بود؛ اهل معنویت بود، اهل حالات عرفانی بود، اهل گریه‌ی سحر بود. مرحوم آقای حاج احمد آقا به بنده گفت سحرها که امام بلند میشوند و در نماز و در دعا گریه میکنند، این دستمال معمولی‌ای که ایشان دارند کفاف نمیدهد، برای ایشان حوله میگذاریم؛ حوله‌ی دست و رو خشک کنی برای اشک! اهل این معنویت‌ها بود.

اهل لطافت روحی بود؛ این کتابهای معنوی امام مثل آداب الصلاة، مثل شرح حدیث [جنود] عقل و جهل را امام تقریباً در جوانی یا اوایل میانسالی - حدود چهل سالگی - نوشته بود؛ از جوانی این جور بود.

امام جمع کرده بود بین حماسه و عرفان؛ هم حماسه‌ساز بود، هم دارای معرفت و معنویت بود.

از لحاظ اخلاقی به معنای واقعی کلمه شجاع بود؛ از قول امام نقل کرده‌اند - بنده این را نشنیده‌ام - که امام فرموده باشد که «والله من تا حالا نترسیده‌ام» اما آنچه من خودم دیدم و خودم از امام شنیدم، [این بود که] یک وقتی بنده راجع به یک مسئله‌ای با امام صحبت میکردم - یک مشکلی وجود داشت، برای ایشان شرح میدادم و یک پیشنهادی داشتم - در ضمن صحبت به ایشان گفتم که «شما این کار را نمیکنید چون میترسید...»؛ میخواستم بگویم میترسید که مثلاً فلان مشکل پیش بیاید؛ تا گفتم میترسید، ایشان گفتند من از چیزی نمیترسم! خصوصیت ایشان این بود. بنده نمیخواستم بگویم «شما ترسو هستید»، این یک تعبیر عرفی معمولی است یعنی «ملاحظه میکنید که این اتفاق نیفتد» اما کلمه‌ی ترس را که [به کار] بردم، ایشان گفتند من از چیزی نمیترسم. شجاع بود به معنای واقعی کلمه.

دارای حکمت و عقلانیت بود، اهل محاسبه بود؛ کار را بدون محاسبه انجام نمیداد و اقدام نمیکرد، محاسبه میکرد؛ و وقتی در این محاسبه به یک نتیجه‌ای میرسید، با کمال قاطعیت آن را انجام میداد، و تردید و تزلزل در کارش وجود نداشت.

هرگز مایوس نمیشد؛ این همه حوادث در همان سالهای اول انقلاب رخ داد - این شهادتها، شهادتهای دسته جمعی، حوادث گوناگون - [ولی] مطلقاً در دل امام این تاثیر را نگذاشت که ایشان را مایوس بکند. به معنای واقعی کلمه اهل صداقت بود، صادق بود؛ هم با خدا صادق بود، هم با مردم صادق بود. به وعدهی خود، به عهد خود پایبند بود. در اول ورود به تهران در سال ۵۷، دوازدهم بهمن ۵۷، در سخنرانی‌ای که در همین بهشت زهرا ایشان [آید] کردند، گفتند من دولت تعیین میکنم؛ چهار روز بعد دولت تعیین کردند. در خلال این چهار روز، شورای انقلاب را خواستند، رفتیم آنجا. ظاهراً ایشان به بعضی از افراد شورای انقلاب مثل شهید مطهری و شهید بهشتی و مانند اینها سفارش کرده بودند که یک کسی را پیدا کنند، [اما] اینها هنوز اقدام نکرده بودند؛ امام اوقاتشان تلخ بود، تشر زدند که چرا اقدام نمیکنید؛ این جوری بود. بسیار منظم و وقت شناس بود؛ که حالا ما جریانهایی زیادی از ایشان در این زمینه دیده ایم. اهل توکل به معنای واقعی بود؛ وعدهی الهی را قبول داشت و به وعدهی خدا اطمینان داشت. وَمَنْ يَتَّوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ؛ مصداق واقعی این جمله بود. مبارز بود؛ که حالا مبارز را بعداً شرح خواهیم داد که «مبارز بود» یعنی چه. از این [قبیل] خصوصیات، خصوصیات ممتاز دیگری هم امام داشتند؛ اینها خصوصیات شخصی امام بود.

قیام برای خدا

اما در مسئله‌ی مکتب و اصول و هدفها. اگر بخواهیم زیربنای مکتب مبارزه‌ی امام را و انقلاب امام را در یک جمله عرض بکنیم، باید بگوییم زیربنای همه‌ی فعالیت‌های ایشان «قیام لله» بود؛ هدف، قیام لله [بود]؛ همان که در یادداشت معروفشان در دوران جوانی در دفتر مرحوم وزیر یزدی (رحمة الله علیه) نوشته‌اند: قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَشْنَىٰ وَفَرَادَىٰ؛ قیام لله، که این قیام لله ریشه‌ی قرآنی بسیار مستحکم‌ی دارد. قیام لله در همین آیه‌ی سوره‌ی سبأ - قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُمْ - [بیان شده]، یا «قوموا لله فانتین» در سوره‌ی مبارکه‌ی بقره، یا در آیه‌ی دیگری در سوره‌ی مدثر در اول بعثت: يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ * قُمْ فَأَنْذِرْ؛ «قیام لله» یعنی این. حالا این «قیام لله» در هر دوره‌ای ممکن است به نحوی باشد.

«قیام لله» همیشه یک جور نیست لکن در همه‌ی اینها هدف «قیام لله» یک چیز بیشتر نیست و آن، اقامه‌ی حق و اقامه‌ی عدل و قسط و ترویج معنویت است؛ در همه‌ی دورانها این است؛ یعنی اقامه‌ی حق. «قیام لله» در یک دوره به شکل مبارزه‌ی آنچنانی است، در یک دوره به شکل کار علمی است، در یک دوره به شکل حرکت سیاسی است اما در همه‌ی اینها هدف «قیام لله» باید اقامه‌ی حق باشد، این یک؛ اقامه‌ی قسط و عدل باشد، این دو؛ و ترویج معنویت باشد، این سه؛ هدف، اینها است. آیات کریمه‌ی قرآن را من یادداشت کرده‌ام، شما میتوانید مراجعه کنید به «المعجم»، در ماده‌ی «قام» آنجا معلوم میشود که این قیام برای چیست. فرض کنید «لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ»، که همه‌ی آمد و رفت پیغمبران و ارسال رسل و انزال کتب برای این است که «لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ»؛ این یک آیه. یا در آیه‌ی شریفه‌ی سوره‌ی نساء: وَ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَشْنَىٰ بِالْقِسْطِ، یا در آیه‌ی سوره‌ی الزمّن: وَ أَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ، یا در سوره‌ی شوری: أَقِيمُوا الدِّينَ، یا در سوره‌ی مائده: حَتَّىٰ تَقِيمُوا التَّوْرَاتِ وَ الْإِنْجِيلِ، و در بسیاری از جاهای قرآن: أَقِيمُوا الصَّلَاةَ، و موارد دیگر که «قیام لله» باید به اقامه‌ی این امور منتهی بشود؛ هدف از «قیام لله» این است.

خب، حالا ما گفتیم امام، مبارز بودند؛ این به معنای حضور دائمی امام در میدان «قیام لله» است. به معنای واقعی کلمه امام مراقب «قیام لله» بود. اقامه‌ی حق و عدل طبعاً هدف امام بود؛ خب این هدف چه جور ممکن است به تحقق پیوندد؟ اقامه‌ی حق و عدل هدف امام بود، اما آیا در زیر سقف نکتتبار حکومت پهلوی یا هر حکومت وابسته‌ای میشود اقامه‌ی حق و عدل کرد؟ طبعاً نه؛ پس هدف بعدی این میشود که انسان این سقف را بشکافد. امام دنبال این حرکت بود که این سقف نکتتبار حکومت پهلوی را از روی سر این ملت بردارد، بر طرف کند و میدان را برای حرکت اینها و قیام اینها و پیشرفت اینها فراهم بکند: «فلک را سقف بشکافیم و طرحی نو در اندازیم»؛ هم اثبات، هم نفی؛ اول نفی آن رژیم طاغوتی، بعد اثبات یک عرصه‌ی سیاسی مطلوب که مردم را به پیش ببرد. خب این حرکت امام در نفی و اثبات بود.

اعتماد امام به مردم

در حرکت عظیم امام چند نقطه‌ی نمایان وجود داشت: اولاً ترس در او نبود. امام ترس نداشت، مجامله نمیکرد؛ صراحت داشت، زبان گویا داشت، این مال دوران نهضت است؛ چه در قم، چه در نجف، با مردم حرف میزد، به طور دائم برای مردم تبیین میکرد، راهنمایی میکرد. حقیقتاً زبان او یک ذوالفقار قاطعی بود که این کار را این بزرگوار این جوری پیش برد؛ صریح بود.

به مردم اعتماد داشت؛ یکی از خصوصیات مهم امام، اعتماد به مردم بود از روز اول. بودند کسانی که دلشان میخواست مبارزه کنند، لکن میگفتند مردم دنبال ما نمی‌آیند؛ [اما] امام نه، امام از روز اول معتقد بود که اگر ما وارد میدان بشویم، مردم خواهند آمد. در اول نهضت، در سال ۴۱، در قم، در سخنرانی بعد از درس، ایشان با دست اشاره کردند گفتند اگر بگوییم به مردم یا بخواهیم از مردم - یک تعبیر این جوری - مردم این بیابان را پُر خواهند کرد. این مال سال ۴۱ است که هنوز خیلی‌ها امام را نمی‌شناختند، اسم امام را هم نشنیده بودند؛ این جور به مردم اعتماد داشت و اعتقاد داشت. قدر مجاهدتهای مردم را میدانست، حرکت را به معنای واقعی رهبری میکرد، با نفس گرم خود دلها را گرم نگه میداشت، نمیگذاشت مایوس بشویم، نمیگذاشت مردد

اقامه‌ی حق و عدل طبعاً هدف

امام بود؛ خب این هدف چه جور ممکن است به تحقق پیوندد؟ اقامه‌ی حق و عدل هدف امام بود، اما آیا در زیر سقف نکتتبار حکومت پهلوی یا هر حکومت وابسته‌ای میشود اقامه‌ی حق و عدل کرد؟ طبعاً نه؛ پس هدف بعدی این میشود که انسان این سقف را بشکافد. امام دنبال این حرکت بود که این سقف نکتتبار حکومت پهلوی را از روی سر این ملت بردارد، بر طرف کند و میدان را برای حرکت اینها و قیام اینها و پیشرفت اینها فراهم بکند: «فلک را سقف بشکافیم و طرحی نو در اندازیم»؛ هم اثبات، هم نفی؛ اول نفی آن رژیم طاغوتی، بعد اثبات یک عرصه‌ی سیاسی مطلوب که مردم را به پیش ببرد

بشویم، مردم در خلأ نظرات امام نبودند. خب؛ این مربوط به دوران نفی، دوران مبارزه‌ی با نظام طاغوت.

جمهوریت و رأی مردم

و اما در دوران اثبات، دوران ایجاد جمهوری اسلامی - که بسیار مهم است حرکت امام در دوران ایجاد جمهوری اسلامی - سعی امام این بود، نقشه‌ی راه امام این بود که طرح جدید را از گذشته‌ی منحن کشور جدا کند، آینده را از گذشته بکلی جدا کند؛ سعی امام این بود. این آینده را چه جوری میتوانست جدا کند؟ به این صورت که طرحی که ارائه میکرد و پیشنهاد میکرد برای اداره‌ی کشور، در ذیل فرهنگ و تمدن و قاموس غربی قرار نگیرد. امام اصرار داشت که این طرح، طرح جمهوری اسلامی، در ذیل آنچه در غرب به آن میگویند «جمهوری» یا «مردم‌سالاری» قرار نگیرد. لذا من بیان کردم، سال گذشته در صحبت همین روز تبیین کردم که «جمهوری» مال اسلام است، «جمهوری» وام‌گرفته‌ی از غرب نیست، مربوط به خود اسلام است. اینکه امام روی رأی مردم این همه تأکید میکند، این ناشی است از معرفتی که به مسئله‌ی اسلام داشت. لذا امام [مصمم بود] از آن دو مکتبی که آن روز در دنیا رایج بود، یعنی لیبرال دموکراسی سرمایه‌محور تا رژیم کمونیستی دیکتاتوری محور، از هر دوی اینها جمهوری اسلامی را جدا کند؛ لذا یکی از شعارهای اصولی امام شعار «نه شرقی، نه غربی» بود؛ نه کمونیسم، نه لیبرالیسم؛ نه آن نظام سرمایه‌داری در اقتصاد و آن آزادی‌های بی‌بندوبار و بی‌برنامه در غرب، نه آن اختناق و استبدادی که در نظامهای شرقی وجود داشت؛ هیچ کدام از این دو را امام قبول نداشت؛ نه شرقی و نه غربی؛ یک الگوی تازه‌ای را امام مطرح کردند برای نظام جمهوری اسلامی، بکلی متفاوت با آنها.

در الگوی امام، دوگانه‌هایی باهمدیگر هماهنگ و همساز شدند؛ این دوگانه‌هایی که سعی میشده همیشه در مقابل هم قرار بگیرند، در الگوی امام با هم همساز شده‌اند؛ هم معنویت - معنویت دینی - هم رأی مردم؛ هم معنویت، هم رأی مردم؛ همیشه سعی میشده که این دو در مقابل هم باشند، اما در مقابل هم قرار نرفتند؛ امام اینها را در کنار هم قرار داد.

نه ظلم می‌کنیم و نه ظلم می‌پذیریم

مسئله‌ی رعایت حال ضعفا و اصرار بر عدالت اقتصادی - عدالت اقتصادی بالخصوص - در کنار تولید ثروت؛ هم تولید ثروت مجاز است، هم حتماً بایستی عدالت در کشور رعایت بشود و حال ضعفا مورد رعایت قرار بگیرد؛ هم نفی ظلم، هم نفی انظلام، ظلم‌پذیری. به عنوان یک حکومت، به عنوان یک دولت به دولت‌های دیگر، به ملت‌های دیگر، نه ظلم میکنیم و نه از آنها ظلم می‌پذیریم؛ هم زور نمی‌گوییم، هم تسلیم زور نمی‌شویم؛ هم علم و دانش را و اقتصاد کشور را تقویت میکنیم، هم دفاع کشور را تقویت میکنیم؛ یعنی این جور نیست که فقط به فکر اقتصاد باشیم، از دفاع کشور و امنیت کشور غافل بمانیم؛ عکسش هم همین جور. هم انسجام و وحدت ملی باید رعایت بشود، هم تنوع آراء و گرایشهای مختلف سیاسی باید به رسمیت

پذیرفته بشود؛ این هم یک دوگانه‌ی دیگر. هم تقوا و طهارت مسئولان لازم است، هم کارشناسی و کاربلدی مسئولان لازم است؛ تعهد و تخصص در کنار هم. ببینید، اینها دو گانه‌هایی است که کسانی در اول انقلاب یا پیش از انقلاب سعی میکردند که اینها را در مقابل هم قرار بدهند، امام این دو گانه‌ها را هماهنگ کرد، همساز کرد، در کنار هم قرار داد. اینها خصوصیات مکتب امام است.

خب اینجا ممکن است شما یک سؤال بکنید؛ سؤال کنید که این مکتبی که امام طراحی کرد، در زمان خود امام یا بعد از امام چقدر تحقق پیدا کرد؟ این سؤال مهمی است؛ این سؤال است که در دنیا هم ممکن است از ما بکنند. پاسخی که من میدهم از روی اطلاع و دقت در حقایق کشور؛ جواب من این است که میگویم ما در همه‌ی این سرفصل‌ها موفقیت‌های بزرگی پیدا کرده‌ایم؛ اگر کسی موفقیت‌ها را انکار کند، قطعاً بی‌انصافی کرده؛ در همه‌ی اینها، هم در زمینه‌ی مردم‌سالاری، هم در زمینه‌ی پیشرفتهای علمی، هم در زمینه‌ی مسائل دیپلماسی، هم در زمینه‌ی موقعیت کشور در دنیا، هم در زمینه‌ی اقتصادی، هم در زمینه‌ی خدمات عمومی، مایشتافتهای بسیار زیادی داشته‌ایم.

دلایل ناکامی‌ها

البته ناکامی‌ها هم کم نداشته‌ایم؛ هم پیشرفت داشته‌ایم، هم ضعف و ناکامی داشته‌ایم. در اینجا هم امام ما را راهنمایی حکیمانه کرده؛ در همین مورد هم، راهنمایی امام دستگیر ما است. امام در سال آخر عمرشان خطاب به فرزندان شهیدای یک بیانی دارند؛ امام این جور میگویند: «کارنامه‌ی شما در گرو تلاش و مجاهدت شما است»، هر چه تلاش کنید، هر چه مجاهدت کنید، محصولش را جمع خواهید کرد. دنباله‌ی فرمایش امام است: «زندگی در دنیای امروز زندگی در مدرسه‌ی اراده است»؛ تابع اراده است. هر جا ملت و مسئولین، با اراده‌ی قوی وارد میدان بشوند، موفقیت است؛ هر جا اراده‌ها سست بشود، تلاش کم بشود، عقب‌ماندگی هست. بله، ما عقب‌ماندگی هم داریم، پیشرفت هم داریم؛ این مربوط به خود ما است. ما بودیم، مامسئولین بودیم، احاد گوناگون موثر جامعه بودند که یک جا خوب عمل کردند، در آنجا موفقیت به دست آمد؛ یک جا کوتاهی کردیم، تنبلی کردیم، کم آوردیم، طبعاً عقب ماندیم؛ این را اصلاً نمی‌شود انکار کرد. مکتب درست است، نقشه درست است، راه درست است؛ راه رو بایستی درست حرکت بکنند. ما هر جا درست حرکت کردیم پیش رفتیم، هر جا کوتاهی کردیم و تنبلی کردیم، عقب ماندیم؛ مثلاً هم در این سالها زیاد است؛ هم در زمان خود امام، هم بعد از رحلت امام تا امروز.

البته نقش دشمنی دشمنان هم نباید نادیده گرفته بشود. جبهه‌ی گسترده‌ی دشمن از اول انقلاب وارد میدان شد. بعضی خیال میکنند ما دشمنها را وادار به دشمنی کردیم؛ نه، ذات جمهوری اسلامی که میگوید با ظلم مخالف است، به طور طبیعی ظالم را با خودش مخالف میکند. مگر شما نمی‌گویید ما با استکبار مخالفیم، با ظلم مخالفیم؟ خیلی خب، هر کسی که مستکبر است، هر کسی ظالم است، هر دولتی که این صفات نکوهیده در او هست، با شما دشمن میشود؛ جمهوری اسلامی این است. شما می‌گویید ما اهل معنویتیم، آن کسانی که با معنویت احاد مردم دشمنند، با شما مخالف میشوند. جمهوری اسلامی میگوید ما با منکرات مخالفیم، آن کسانی که با منکرات خو گرفته‌اند، دنبال منکراتند و نمیتوانند جدا بشوند از منکرات، طبعاً با جمهوری اسلامی مخالف میشوند؛ این چیز طبیعی‌ای است.

جبهه‌ی دشمن و دشمنی‌ها را نباید ندیده گرفت.

البته این دشمنی‌ها انواع و اقسامی داشت؛ همان روزهای مشرف به پیروزی انقلاب، آمریکایی‌ها ژنرال خودشان را فرستادند تهران برای کودتا، که الحمدلله ناکام و مایوس برگشت. در بسیاری از مسائل دیگر هم، آمریکایی‌ها و دشمنان، ناکام و مایوس شدند؛ این فاصله‌گذاری امام، فاصله‌گذاری جدی امام با غربی‌ها طبعاً دشمنانی را به وجود می‌آورد؛ نمی‌گذاشت آنها دخالت کنند. سفارت فلسطین را، دفتر فلسطین را که [دست] غاصب است، از او گرفتند دادند به فلسطینی‌ها که مالک فلسطینند؛ خب این طبعاً دشمنی به وجود می‌آورد؛ این قهری است.

تاکید بر سبک زندگی اسلامی

جوانهای ما این را توجه کنند: غربی‌ها سه قرن دنیا را غارت کردند؛ سه قرن! دنیا را غارت کردند. از شرق آسیا، از اندونزی، از فیلیپین، از نپال، از شبه‌قاره‌ی هند بگیرید تا آسیای مرکزی و آسیای غربی و تا شمال آفریقا، بخشهای مغرب آفریقا و تا سرتاسر آفریقای سیاه؛ غربی‌ها سه قرن اینها را غارت کردند؛ به اینجا اکتفا نکردند، آمریکای جنوبی را هم دست گذاشتند، آنجا را هم غارت کردند؛ قاره‌ی آمریکا را! قاره‌ی آمریکا هم صاحبانی داشت، تمدنی داشت، ملت‌هایی داشت؛ اینها با حیل‌های گوناگون - که همه‌ی اینها در تاریخهای دقیق مشخص است؛ کتاب بخوانید ان‌شاءالله، این حقایق را بیشتر از نزدیک درک کنید - فاجعه‌آفرینند؛ قتل، غارت، کشتار جمعی، شکنجه، فشار، برده‌گیری، برده‌داری؛ این کارها را غربی‌ها کردند. در این سه قرن، در همان حالی که غربی‌ها در عمل این جور مشغول جنایت بودند، روشنفکرانشان و متفکرانشان برای دنیا قانون حقوق بشر کشف میکردند و وضع میکردند! یعنی این تناقض در عمل و قول، این ریاکاری غربی‌ها [مشهود است]. در عمل آن جور، در زبان این جور؛ کشورهای اروپایی، بعد هم آمریکا به معنای واقعی کلمه در سرتاسر دنیا انواع

و اقسام جنایت‌ها را انجام دادند. خب اینها شاهکارهای تمدن غرب است؛ اینها شاهکارهای تمدن غرب است! امام این چیزها را خوب می‌شناخت، خوب میدانست. یکی از مسائل اساسی‌ای که امام بر آن اصرار داشتند، ایجاد فاصله و ایجاد مرز بین تفکر و سبک زندگی اسلامی و نظام اسلامی با نظامهای غربی بود که این جزو مسائل اصلی امام است.

مقاومت

یک امتیاز بزرگ امام این بود که ملت را با مفهوم مقاومت آشنا کرد. ملت‌ها در موارد زیادی اتفاق می‌افتد که دنبال یک کاری هم هستند اما قدرت مقاومت ندارند؛ وقتی فشار وارد می‌آید، عقب‌نشینی میکنند. امام ملت ایران را این جور بار آورد، این جور تقویت کرد؛ مقاومت را، ایستادگی را به این ملت تزریق کرد؛ لذا ملت ایران امروز یک ملت کاملاً مقاوم و کاملاً مستحکم است.

خدا را شکر! این هم از برکات امام بزرگوار است و عنوان «مقاومت» امروز در ادبیات سیاسی دنیا وارد شده؛ این مقاومتی که امام به ملت ایران و به همه‌ی ما یاد داد، امروز یکی از واژه‌های برجسته‌ی در ادبیات سیاسی دنیا است. من درباره‌ی همین مسئله‌ی طمعهای دشمنان، نقشه‌های دشمنان، توطئه‌های دشمنان، خوابهای آشفته‌ای که دشمنان برای ملت ایران می‌بینند، یک نکته‌ی مهمی را عرض بکنم که به نظر من مهم است. دو جزء دارد این نکته؛ یکی این است که امروز مهم‌ترین امید دشمنان برای ضربه زدن به کشور، امید بستن به اعتراضات مردمی است. امیدشان به این است که بلکه بتوانند با کارروانی، با فعالیت‌های اینترنتی و فضای مجازی و انواع و اقسام اینها، با پول، با مزدورپروری، مردم را در مقابل نظام اسلامی و جمهوری اسلامی قرار بدهند؛ این جزء اول از این مطلب، از این نکته؛ جزء دوم هم این است که این محاسبه‌ی دشمن، در این مسئله هم مثل بسیاری از محاسبات دشمن غلط است. در اول انقلاب وعده میدادند که جمهوری اسلامی شش ماه بیشتر عمر نخواهد کرد و سقوط خواهد کرد؛ بعد، این شش ماه که میگذشت، شش ماه تمدیدش میکردند میگفتند شش ماه دیگر! از این شش ماه‌ها بیش از هشتاد شش ماه گذشته، جمهوری اسلامی که آن روز یک نهال باریک بود، یک درخت تناور و ریشه‌داری شده، روزه‌روز قوی‌تر و مقتدرتر هم شده. محاسبه‌شان آنجا غلط بود، اینجا هم غلط است. این محاسبه هم مثل همان محاسبات است؛ مثل محاسبه‌شان در قضیه‌ی جنگ تحمیلی؛ به صدام کمک کردند به خیال اینکه در ظرف چند روز جمهوری اسلامی را ساقط کند؛ کودتاگران را کمک کردند به امید اینکه بتوانند یک غلطی بکنند؛ همه‌ی اینها محاسباتی بود که آمریکایی‌ها و غربی‌ها کردند و همه غلط بود. امروز هم این محاسبه غلط است که خیال کنند میتوانند ملت ایران را در مقابل نظام اسلامی قرار بدهند، میتوانند در مقابل جمهوری اسلامی عاملی را قرار بدهند که میدانند جمهوری اسلامی به آن عامل خیلی اهمیت میدهد و آن، عامل مردم است.

مشاورین خائن

این اشتباه را آمریکایی‌ها چرا میکنند؟ چون مشاورینی دارند که آن مشاورین، ایرانیان خائنی هستند که به آنها مشورت میدهند. این مشاورین خیانتکار، خب به کشور خودشان که خیانت میکنند، اما در واقع به آنها هم خیانت میکنند؛ چرا؟ چون بدون اطلاع صحیح به آنها مشورت میدهند؛ آن بیچاره‌ها هم طبق مشورت اینها عمل میکنند، شکست می‌خورند. یکی از حرفهای

«جمهوری» مال اسلام است،
«جمهوری» وام گرفته‌ی از غرب نیست،
مربوط به خود اسلام است. اینکه امام
روی رأی مردم این همه تأکید میکند، این
ناشی است از معرفتی که به مسئله‌ی
اسلام داشت. لذا امام [مصمم بود] از آن
دو مکتبی که آن روز در دنیا رایج بود،
یعنی لیبرال دموکراسی سرمایه‌محور تا
رژیم کمونیستی دیکتاتوری محور، از هر
دوی اینها جمهوری اسلامی را جدا کند؛
لذا یکی از شعارهای اصولی امام شعار
«نه شرقی، نه غربی» بود؛ نه کمونیسم،
نه لیبرالیسم؛ نه آن نظام سرمایه‌داری در
اقتصاد و آن آزادی‌های بی‌بندوبار و بی‌برنامه
در غرب، نه آن اختناق و استبدادی که در
نظامهای شرقی وجود داشت؛ هیچ کدام
از این دور امام قبول نداشت؛ نه شرقی و
نه غربی؛ یک الگوی تازه‌ای را امام مطرح
کردند برای نظام جمهوری اسلامی، بکلی
متفاوت با آنها

آنها، از مشورت‌های آنها همین است که «شما روی ملت ایران برای مقابله با نظام اسلامی و جمهوری اسلامی حساب کنید؛ ملت ایران از دین، از نظام اسلامی، از روحانیت زده شده‌اند؛ میتوانند روی اینها حساب کنید، اینها می‌ایستند در مقابل نظام اسلامی»؛ این مشاورین ناآگاه و خائن - خائن به هر دو طرف - این را به اربابان آمریکایی‌شان می‌گویند؛ پول میدهند، آنها هم همین را تحلیل میکنند، در صحبت‌هایشان می‌گویند، در مجلس سنایشان می‌گویند، در جاهای مختلف این را تکرار میکنند، در داخل هم یک عده آدم ساده‌لوح - البته خوشبختانه تعداد معدود - قبول میکنند؛ گاهی می‌شنویم در نوشته‌های اینترنتی یا در رسانه‌ها و روزنامه‌ها که اظهار نظر میکنند که بله، مردم نسبت به روحانیت بی‌اعتقاد شده‌اند، نسبت به دین بی‌اعتقاد شده‌اند؛ اینها را اینجا در داخل هم می‌شنویم. خوب، این یکی از آن محاسبات صد درصد غلط است؛ امروز گرایش مردم به انقلاب و به دین از روز اول انقلاب یقیناً بیشتر است. اگر کسی میخواهد گرایش مردم به انقلاب و مبارزات و مجاهدتها را بفهمد، به تشیع میلیونی شهید قاسم سلیمانی نگاه کند. بدن قطعه‌قطعه‌شده‌ی شهید سلیمانی به وسیله‌ی میلیون‌ها انسان بدرقه شد؛ یک فرد انقلابی، یک فرد مبارز و مجاهد که برای جمهوری اسلامی جان خودش را کف دستش گرفته بود؛ مردم این جور از او بزرگداشت و احترام کردند؛ این یک نمونه؛ نمونه‌های دیگر هم زیاد دارد؛ [مثلاً] علما. مرحوم آیت‌الله صافی گلپایگانی یک مرجع تقلید بود، یک فقیه بود؛ شما ببینید در تشیع جنازه‌ی این مرد چه حرکت عظیمی مردم نشان دادند. مرحوم آیت‌الله بهجت، یک فقیه عارف و معنوی بود؛ در تشیع جنازه‌ی او، در بدرقه‌ی او به سوی بهشت، مردم قم، قم را لبریز از احساسات کردند؛ از جاهای مختلف دیگر هم به قم رفتند برای تشیع. شما به من بگویید در بین آحاد برجسته‌ی کشور، از سیاسی، از هنرمند، از ورزشکار و دیگر چهره‌ها چه کسی هست که وقتی از دنیا برود، مردم این جور برایش احساسات به خرج میدهند؟ این نشانه‌ی چیست؟ این نشانه‌ی بی‌اعتقادی مردم به روحانیت است؟ این نشانه‌ی بی‌اعتقادی مردم به دین و به جهاد و به مقاومت است؟ تحلیل‌هایشان این جور است؛ این جوری تحلیل میکنند.

شما ببینید در همین سرودی که این روزها پخش شده که اظهار ارادت به ولی‌ امر، ولی‌ عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف و روحنا فداه) و سلام به حضرت بقیة الله است، مردم چه کار دارند میکنند؛ چه اظهار شوقی، چه همراهی‌ای، چه اظهار ارادت‌ی! پیر، جوان، نوجوان، کودک، زن، مرد، همه، در سرتاسر کشور، در تهران یک جور، در مشهد یک جور، در اصفهان یک جور، در یزد یک جور، در شهرهای مختلف یک جور؛ این دلیل چیست؟ این دلیل روگردانی مردم از دین است؟ یا بعکس. ما اول انقلاب این جور چیزها را نداشتیم؛ ما اول انقلاب هجوم دانشجویان جوان به سمت مراکز اعتکاف‌اندشتیم، این اجتماعات عظیم مذهبی را نداشتیم؛ امروز اینها هست؛ نخیر، درباره‌ی ملت ایران اشتباه کردند. یاراه پیمایی‌های بیست‌ودوم بهمن؛ ۴۳ سال است که در بیست‌ودوم بهمن و در روز قدس، مردم راه پیمایی میکنند با این عظمت! این دلیل روگردانی مردم از انقلاب است؟ این دلیل وفاداری مردم است، این دلیل مقاومت مردم است، این دلیل ایستادگی مردم است، این دلیل تأثیر درس امام در این ملت بزرگ و بزرگوار است.

چند توصیه

در پایان عرایضم میخواهم چند توصیه بکنم به فعالان عرصه‌ی انقلابی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی؛ افراد فعال، چه جوانان و چه دیگران، چند توصیه میخواهم عرض بکنم.

یک توصیه این است که نگذارید ضدانقلاب و دشمن از انقلاب شما هویت‌زدایی کند؛ نگذارید حقیقت انقلاب را واژگونه نشان بدهد، غلط نشان بدهد؛ این یک توصیه است، توصیه‌ی مهمی است؛ جوانهای هوشمند و فرزانه روی این فکر کنند.

توصیه‌ی بعدی: نگذارید یاد امام در جامعه کم‌رنگ بشود. همان طور که گفتیم، امام روح این انقلاب است؛ نگذارید یاد امام را کم‌رنگ کنند، نگذارید امام را تحریف کنند

توصیه‌ی بعدی: نگذارید رده‌های ارتجاع در کشور نفوذ کنند و جاگیر بشوند. «مرتجع» یعنی چه؟ ما وقتی می‌گوییم «مرتجع»، ذهن بعضی‌ها میرود به کسی که یک عرقچینی بر سرش است؛ نه، مرتجع آن کسی است که در سیاست و سبک زندگی، تابع سیاست و سبک زندگی غربی است؛ این مرتجع است. این [وضع] در کشور ما بود؛ در دوران حاکمیت فاسد و وابسته‌ی پهلوی، سبک زندگی غربی در کشور بود، انقلاب آمد آن را پس زد؛ هر کس به آن برگردد مرتجع است. ممکن است این شخصی که مرتجع است تی شرت و شلوار لی و پایپون و اودکلن فرانسوی هم بزند، اما مرتجع است. هر کسی که به سمت زندگی و فرهنگ و سبک زندگی غربی برود، او مرتجع است. نگذارید کشورتان به سمت ارتجاع برود؛ نگذارید ارتجاع در بدنه‌ی کشور جاگیر بشود و نفوذ کند.

توصیه‌ی بعدی: دروغ و فریب و جنگ روانی دشمن را افشا کنید. یک روزی بود زمان امام، نه اینترنت بود، نه ماهواره‌ها به این شکل بود؛ آنجا امام میگفت که دشمن با قلم با شما مبارزه میکند؛ با قلم. امام متوجه بود. امروز بحث قلم نیست، امروز بحث فضای مجازی است، بحث ماهواره‌ها است؛ جنگ روانی است؛ جنگ روانی همه‌گیر و همه‌جایی. نگذارید جنگ روانی دشمن در کشور تأثیر بگذارد. ببینید! حالا یک نمونه‌ی کوچک جنگ روانی را من بگویم. نفت ایران را در سواحل

یک امتیاز بزرگ امام این بود که ملت را با مفهوم مقاومت آشنا کرد. ملت‌ها در موارد زیادی اتفاق می‌افتد که دنبال یک کاری هم هستند اما قدرت مقاومت ندارند؛ وقتی فشار وارد می‌آید، عقب‌نشینی میکنند. امام ملت ایران را این جور بار آورد، این جور تقویت کرد؛ مقاومت را، ایستادگی را به این ملت تزریق کرد؛ لذا ملت ایران امروز یک ملت کاملاً مقاوم و کاملاً مستحکم است.

خدا را شکر! این هم از برکات امام بزرگوار است و عنوان «مقاومت» امروز در ادبیات سیاسی دنیا وارد شده؛ این مقاومتی که امام به ملت ایران و به همه‌ی ما یاد داد، امروز یکی از واژه‌های برجسته‌ی در ادبیات سیاسی دنیا است.

یونان دزدی میکنند، میدزدند - نفت ما را دزدیدند - بعد دلاوران از جان گذشته‌ی جمهوری اسلامی جبران میکنند و کشتی نفتی دشمن را ضبط میکنند، او در تبلیغات سراسری فراگیر و امپراتوری رسانه‌ای، ایران را به دزدی متهم میکنند! چه کسی دزد است؟ شما نفت ما را دزدیدید؛ ما از شما پس گرفتیم؛ پس گرفتن مال دزدی که دزدی نیست. شما دزدید. آمریکایی‌ها به دولت یونان دستور میدهند، دولت یونان هم عمل میکند، نفت ما را میدزدد. خوب اینها جنگ روانی است؛ با این جنگ روانی - که امثال اینها هر روز موارد متعددی اتفاق می‌افتد - مقابله کنید.

توصیه‌ی بعدی: از سرمایه‌ی ایمان مردم برای تولید عمل صالح بهره بگیرید. مردم، مؤمنند، مردم ایمان دارند؛ این ایمان میتواند عمل صالح تولید کند؛ این کار را شما میتوانید بکنید؛ که امام بزرگوار ما استاد بی‌نظیر این کار بود؛ امام، استاد بی‌نظیر استفاده‌ی از ایمان مردم برای تولید عمل صالح بود.

توصیه‌ی بعدی: نگذارید کسانی این جور وانمود کنند که کشور به بن‌بست رسیده. الان در فضای مجازی کسانی کارشان همین است - حالا آیا از روی غفلت میکنند یا پول میگیرند، من نمیدانم - میخواهند وانمود کنند کشور به بن‌بست رسیده؛ نه، کشور به بن‌بست نمیرسد. زمان امام هم همین اتفاق افتاد. آن وقت هم کسانی در روزنامه‌هایشان نوشتند که کشور به بن‌بست رسیده، امام گفتند نه، شما به بن‌بست رسیدید؛ جمهوری اسلامی به بن‌بست نمیرسد. گفتند شما به بن‌بست رسیدید؛ واقعش هم همین است. نگذارید مردم را میوس کنند.

توصیه‌ی بعدی: امام در یک مواردی، در خلوت یا جلوت به مجریان نهیب می‌زد؛ گاهی در علن، گاهی هم در جلسات خصوصی؛ اما در مواردی هم صریحاً قدرشناسی میکرد. موارد متعددی داریم که امام با صراحت از مسئولین کشور - یا از یک نفر، یا از مجموعه‌ای از مسئولین - قدرشناسی کرده. توصیه‌ی من این است، امروز که دشمن در صدد تخریب مسئولان انقلابی است، وظیفه‌ی قدرشناسی و وظیفه‌ی سنگینی است؛ باید از مسئولین قدرشناسی کرد. اینکه انسان مبیند در قضیه‌ی آبادان یک وزیر سه چهار روز، شبانه‌روز بر سر آن میرود، خودش می‌ایستد، این خیلی کار مهمی است؛ اینکه رئیس‌جمهور محترم یا معاون او می‌روند با آسیب‌دیدگان قضیه ملاقات میکنند، به آنها تسلا میدهند، به دل‌های آنها آرامش میدهند، اینها خیلی باارزش است؛ از اینها باید قدرشناسی بشود. البته عاملان خرابکاری‌ها هم بایستی مجازات بشوند؛ هم در همین قضیه‌ی آبادان، هم در هر قضیه‌ی دیگری، آنهایی که عامل خرابکاری هستند، باید البته مجازات بشوند.

من مخالفم

پروردگارا! تو را به ارواح مطهر شهدای عزیزمان و به روح مطهر امام سوگند میدهم که ما را جزو پیروان راه حق و حقیقت جمهوری اسلامی قرار بده. پروردگارا! از تو میخواهیم که گامهای ما را و گامهای ملت ما را در این راه ثابت‌بدار.

شنیدم، به من خبر دادند که امروز در اثنای سخنرانی جناب آقای حاج حسن آقای خمینی کسانی سر و صدا کردند؛ بنده با این کار مخالفم، با این نوع تخریب کردن‌ها و سر و صدا کردن‌ها بنده موافق نیستم، من مخالفم؛ این را همه بدانند. امیدواریم ان‌شاءالله خدای متعال همه‌ی ما را به راه راست هدایت کند.

سید حسن خمینی:

امام منادی استقلال و عزت ملت ایران شد

نماد و مظهر آن آرمان‌ها نشان بدهند. سید حسن خمینی تصریح کرد: این آرمان‌ها همان آرمان‌های شکوهمند انقلاب اسلامی است. رهبر معظم انقلاب حضرت آیت الله خامنه‌ای بحمدالله در بهترین نوع جمله‌ای دارند که می‌فرمایند «این انقلاب بی نام امام در هیچ جای جهان شناخته شده نیست». انقلاب ما از جهات متعدد دارای ویژگی‌هایی است؛ استبدادستیزی، استعمارستیزی، آزادی خواهی و مهمتر از همه مبارزه با تحجر.

وی ادامه داد: اگر مرور کنیم می‌توانیم ببینیم که در عمر با برکت ایشان نقاط و درجاتی وجود دارد که از ابتدای نهضت این آرمان‌ها را برای ملت ایران فریاد کرده و ملت را به آن آرمان‌ها فراخوانده است. از روزی که انقلاب اسلامی شروع شد و نهضت اسلامی به پا خواست، رژیم منحوس پهلوی مظهر وابستگی به دشمنان بود. این وابستگی هم به شرق و هم به غرب بود و در جهات مختلفی خودش را نشان می‌داد.

یادگار امام افزود: امام منادی استقلال و عزت ملت ایران شد و مردم را در برابر جنایاتی که حکومت‌های گذشته کرده بودند و از دوره قاجار صدر تا ذیل کشور در اختیار دیگران تعریف می‌شد، توانست به یک آزادی، استقلال و عزت رهنمون شود.

وی در پایان گفت: گرامی می‌داریم یاد و خاطره امام را و در سی و سومین سالگرد ارتحال از حضور صمیمانه همه کسانی که در حرم مطهر جمع شده‌اند، میهمانان عزیز خارجی، مردم شریف ایران و مسئولین برگزاری بزرگداشت امام به نوبه خودم تشکر می‌کنم.



زبان صادقی که بین جامعه ما آمد و روح خدای را دمید و توانست نهضتی بزرگ و انقلابی عظیم را رقم بزند، در میان خودمان ذکر کنیم و نام مبارک او را بر زبان بیاوریم. وی یادآور شد: امام مظهر خوبی‌های بسیاری است، و همچنین مظهر آرمان‌های بسیار بزرگ که توانست یک انقلاب بزرگ را رقم بزند. امام یک حقیقت ناب بود که یک روح مطهر را در جامعه ما رقم زد. واقعیت این است که اگر بخواهیم زندگی امام را با هم مرور کنیم، نقاط بسیار درخشانی در زندگی ایشان هست که از زمره مهمترین آنها آرمان‌هایی است که امام توانستند خود را

حجت‌الاسلام و المسلمین سید حسن خمینی در مراسم سی و سومین سالگرد ارتحال امام خمینی (س) طی سخنانی گفت: جلسه امسال سالگرد ارتحال امام، ممتاز و متفاوت است. امسال بعد از دو سال که از کرونا گذشت، تصمیم بر این شد که جلسه سالگرد در نوعی متفاوت برگزار شود و به همین جهت جا دارد از خیل بی‌شمار علاقه‌مندان و عاشقان امام که توفیق نشد تا در این مجلس میزبان آنها باشیم، صمیمانه عذر خواهی کنیم. یادگار امام افزود: سالگرد امام بهانه‌ای است تا بیش از هر زمان دیگری از امام بزرگوارمان بگوییم، بشنویم و از

من با این کارها مخالفم

بلندگو صراحتاً موضع‌گیری کرده و مخالفت خویش را با این حرکات ابراز کنند.

عبارت «همه این را بدانند، من با این کارها مخالفم» از سوی رهبری یک اتمام حجت با این جریان‌ها و صد البته نهادهای مسئول در کشور بود.

در گذشته تا به امروز ما شاهد نوعی بی‌اهمیتی و عدم پیگیری این اتفاقات از سوی نهادهای امنیتی بودیم؛ اما اکنون پس از سخنان صریح رهبر انقلاب اعلام موضع؛ بر دستگاه‌ها و مقامات مسئول واجب است که در پی شناسایی عوامل اصلی دخیل در این اتفاقات برآمده و این دمل چرکین را از چهره جمهوری اسلامی پاک کنند...

آنچه در این مهم بیش از پیش اهمیت دارد شناسایی و معرفی آمران اصلی این اتفاق و اتاق فکر این گروه هتاک است و هر اقدامی که به این مهم منتهی نشود صرفاً آدرس غلط دادن و یک عمل برای از سر خود باز کردن این مساله تلقی می‌شود.

امید است که این پیگیری احتمالی با اعلام شناسایی و دستگیری چند جوان هیجان زده و فریب خورده‌ای که در حرم شعار می‌دادند پایان نیابد که آنچه در این میان حائز اهمیت است معرفی آمران اصلی این حملات به مردم و برداشتن نقاب از چهره بسیاری از مزوران فعال در ساحت جمهوری اسلامی است.

نگذشته است» شد؛ به طوری که رهبری پس از ورود به محل سخنرانی با تفقد و بوسیدن پیشانی ایشان به نوعی حمایت خویش را از وی اعلام و مخالفت خود را با این گروه کوچک ولی پر سر و صدا ابراز کردند.

این جریان که سابقه بی‌شماری در این خرابکاری‌ها و اتفاقات همچون:

اخلال در سخنرانی یادگار امام؛ پرتاب مهر به سوی علی لاریجانی ریاست وقت مجلس؛

و حملاتی شبیه آنچه در روز قدس برای حسن روحانی رئیس‌جمهور وقت پیش آمد و با حمله این اقلیت به اتومبیل وی و فحاشی خاتمه یافت را در کارنامه خود داشته؛ امروز چنان جسور شده‌اند که گویی جزیره‌ای خودمختار در جمهوری اسلامی هستند و با تشخیص خود از ضد ولایت فقیه بودن شخصیت‌های مختلف؛ آتش توپخانه‌ای خودرابی مهابا به سوی مردم و مقامات متمرکزی کنند.

شاید اگر در تمام این سال‌ها نهادهای مسئول و امنیتی در پی ریشه‌یابی این اتفاق و موارد مشابه بر می‌آمدند و به شناسایی آمران اصلی این گونه خرابکاری‌ها می‌پرداختند امروز پس از ۱۳ سال رهبری مجبور نمی‌شدند بار دیگر از پشت تریبون و

محسن سهرابی

۱۴ خرداد امسال در سالگرد امام راحل طبق معمول وروال همیشگی شاهد سخنرانی سید حسن آقای خمینی و سپس ایراد سخن از سوی رهبر انقلاب بودیم؛ اما آنچه که در مراسم امسال بار دیگر به چشم آمد و باعث تاسف اکثر مردم و مقامات شد؛ ایجاد اخلال، سر و صدا و شعار در اثنای سخنرانی نوه امام راحل بود که همچون سال ۸۹ بار دیگر قصد برهم زدن سخنرانی و جلوگیری از رسیدن صدای وی به مردم را داشتند.

نکته‌ای که بیش از وقوع این اتفاق حائز اهمیت است؛ سابقه این گروه‌ها و جریان‌ها در جمهوری اسلامی است؛ به طور خاص جریانی که در پی ایجاد فاصله و عدم ارتباط مردم با بیت امام راحل است، حداقل به طور مشهود بیش از ۱۳ سال است که در حال فعالیت و زیست رسانه‌ای است.

جریانی که سال ۱۳۸۹ پس از سخنرانی پر حاشیه احمدی نژاد و طولانی کردن سخنانش برای نرسیدن وقت به یادگار امام؛ چنان همه‌مه و سر و صدا ایجاد کردند و آنچه شعارهایی دادند که سید حسن خمینی مجبور به گفتن: «آقایان هنوز ۲۰ سال از فوت امام

سیره سیاسی امام به گونه‌ای بود که همه مظلومان ایشان را رهبر خود می‌دانستند

✿ امام خمینی (ره) باور داشت راه رسیدن به خداوند از میان خلق می‌گذرد



اسلامی اداره کنند، آنجا عرصه موفقیت و پیروزی ما بود و هر جا که نگاه به دستان بیگانه شد و به چگونگی القا آنها توجه شد آنجا دچار گرفتاری و مشکل شدیم. سیدابراهیم رئیسی تصریح کرد: اگر به رهنمودهای امام توجه شده بود و اگر به اقتصاد مقاومتی و سیاست‌های مصوب ابلاغی رهبر معظم انقلاب پایبندی می‌شد، وضعیت ما حتماً بهتر از امروز بود.

حجت‌الاسلام والمسلمین رئیسی افزود: ما در بسیاری از حوزه‌ها از جمله حوزه‌های علمی، صنایع هسته‌ای و نانو تکنولوژی پیشرفت داشتیم. من در سفرهای کوتاهی که به خارج از کشور می‌روم، به همراه خودم برخی دستاوردهای علمی جوانان را می‌برم. به عنوان مثال در تاجیکستان بسیاری از پایان نامه‌ها حول همین مصنوعات اهدایی جوانان ایرانی بود.

رئیس جمهور در بخش دیگری از سخنانش با اشاره به موفقیت دولت در مقابله با شیوع کرونا، اظهار داشت: روزی که دولت کار خود را آغاز کرد روزی ۷۰۰ خانواده داغدار می‌شدند، اما امروز شاهد هستیم دیگر فوتی کرونایی نداریم.

سیدابراهیم رئیسی تأکید کرد: معلوم می‌شود با اتکا به خداوند و مشارکت مردم می‌توان گام‌های خوبی برداشت. آینده را بسیار درخشان و روشن می‌بینم و به رغم خواست دشمنان گام‌های خوبی بر خواهیم داشت.

حجت‌الاسلام والمسلمین رئیسی افزود: امام خمینی به ما توکل به خدا، اعتماد به نفس و وعده نصرت الهی را یاد داد. وقتی سخنگوی کاخ سفید اعلام کرد فشارهای حداکثری این کشور شکست مفتضحانه خورده است، این یعنی ملت بزرگ ایران آمریکا را شکست داده است.

رئیس جمهور تأکید کرد: با اعتماد به خداوند، اتکا به نیروهای الهی، درس گرفتن از آموخته‌های امام و رهنمودهای رهبری، اعتماد به دستان جوانان و ملت و مثنی و فرهنگ «ما می‌توانیم» شهید سلیمانی، اعلام می‌کنیم به لطف خداوند، با بهره‌گیری از توان ملت و خدمتگزاران دولت حتماً موفق خواهیم شد و بر همه مشکلات فائق خواهیم آمد.

مستضعفان را شاهد هستیم. سیدابراهیم رئیسی خاطر نشان کرد: امام خمینی در سیره سیاسی خود به گونه‌ای رفتار می‌کرد که همه مظلومان ایشان را مقتدا و رهبر خود می‌دانستند. امام دنبال این بود که عدالت اجرا شود و این از ویژگی‌های انسان عادل است. امروز باید بر اجرای عدالت سیاسی، اجتماعی و اقتصادی در جامعه تأکید کرد.

رئیس جمهور با تأکید بر اینکه اسلام به ما یاد داد باید آماده ظهور منجی عالم و عدالت گستری برای بشریت باشیم، خاطر نشان کرد: منظور از منتظر بودن دست روی دست گذاشتن برای ظهور نیست، بلکه باید زمینه‌های ظهور را نیز آماده کرد. هر چه از گستردن خوبی‌ها و پاکی‌ها از دست هر کسی در جامعه بر می‌آید، باید انجام دهد و هر کس شاهد پلشتی و زشتی باشد باید آن را نهدی کند.

سیدابراهیم رئیسی تأکید کرد: جامعه‌ای که امر به معروف و نهی از منکر در آن انجام نشود، جامعه‌ای مرده است. حیات سیاسی جامعه منوط به برخورداری آحاد آن جامعه از احساس مسئولیت است.

رئیس جمهور افزود: بعد از ۴۰ سال اگر به مسیری که پیموده شده نگاه کنیم، می‌بینیم گام‌های زیادی در مسیر تثبیت و اعتلای گرانقدرترین میراث امام خمینی (ره) یعنی انقلاب و نظام جمهوری اسلامی برداشته شده است، اما گام‌هایی نیز در پیش رو داریم.

آیت الله رئیسی بیانیه گام دوم انقلاب را بهترین سند برای ترسیم وضع موجود و مسیر حرکت آینده دانست و افزود: این وظیفه همگان است که یک بازنگری نسبت به ۴۰ سال گذشته داشته باشند. کارهای بسیار خوبی انجام شده اما در حوزه اجرای عدالت عقب ماندگی داریم و گام‌های بسیاری باید در حوزه عدالت اجتماعی و اقتصادی برداشت.

رئیس جمهور تأکید کرد: هر جا در کشور به حرف امام راحل و رهنمودهای رهبری توجه شد و مسئولان به خودشان و داشته‌هایشان اعتماد کرده و به بیگانگان بی اعتماد بودند و تلاش کردند کشور را با نسخه انقلاب

حجت‌الاسلام والمسلمین سید ابراهیم رئیسی شامگاه جمعه در آستانه ۱۴ خرداد، سالروز رحلت امام خمینی (ره) در مرقد مطهر امام راحل ضمن گرامیداشت دهه کرامت، به توصیف جلوه‌های کرامت در مکتب امام خمینی پرداخت و تصریح کرد: اولین مرحله کرامت در مکتب امام خمینی (ره) دلدادگی به خداست.

رئیس جمهور افزود: سنگ بنای تفکر امام راحل این بود که عالم محضر خداست. امام (ره) در هیچ کجا مردم را دعوت به خود نکرد، بلکه همگان را دعوت به خدا کرد و خدا باوری رمز اساسی موفقیت ایشان بود.

سیدابراهیم رئیسی توجه به نقش مردم و مردم‌داری را از دیگر جلوه‌های مکتب امام خمینی (ره) و نظام برآمده از این مکتب دانست و گفت: امام مردم را باور داشت، میزان را رأی ملت می‌دانست و حقیقتاً به مردم و نقش آفرینی آنان اعتقاد و باور داشت؛ امام باور داشت که راه رسیدن به خداوند از میان خلق می‌گذرد.

رئیس جمهور ضدیت و مقابله با استکبار را از جلوه‌های عدالت در گفتن، سیره و مکتب امام خمینی (ره) دانست و اظهار داشت: دو اصل اساسی در زندگی پیشوایان و امامان، تأکید و توجه به حکومت حق الهی و مقابله با ظلم و فساد بود. مگر می‌شود انسان دارای کرامت نفس باشد ولی بندگی و حاکمیت غیر خدا را بپذیرد.

رئیس جمهور یکی دیگر از جلوه‌های مکتب با کرامت امام خمینی (ره) را پیوند بین معنویت و سیاست بر شمرده و تصریح کرد: نتیجه سیاست بدون معنویت، ۷۰ سال ظلم بر ملت فلسطین، کلاهک‌های هسته‌ای و ظلم و ستم بر مردم جهان و عالم بشریت شده است.

سیدابراهیم رئیسی افزود: محور گفتمان امام خمینی (ره) ایستادگی بر حق و عدالت بود و امام در مقابل سیاستمداران جهان نسبت به این دو اصل پافشاری و در مقابل ظلم صدام و صدامیان نیز ایستادگی کرد.

حجت‌الاسلام والمسلمین رئیسی با تأکید بر اینکه قلب امام خمینی برای همه مظلومان و ستمدیدگان عالم می‌تپید، گفت: در همه مواضع و رویکردهای امام راحل، احساس مسئولیت نسبت به همه مظلومان و نجات



اطلاعیه قدر دانی ستاد مرکزی بزرگداشت امام خمینی

نگذارید یاد امام در جامعه کمرنگ شود

سپس اعلام نتایج آن به افکار عمومی خواهند بود. به رسم وظیفه لازم می‌دانیم از عموم طبقات مختلف و زائران عزیزی که با حضور گرم خویش در مراسم حرم مطهر حضرت امام و همچنین مراسمی که در اقصی نقاط کشور (و در کشورهای مختلف) برگزار گردید، شکوه معنوی مراسم را رونق بخشیدند و خصوصاً از مراجع عظام تقلید و روحانیت معزز، خانواده معزز شهدا و جانبازان و ایثارگران، فرهنگیان، دانشگاهیان، هنرمندان، ورزشکاران و سفراء محترم مقیم ایران، راین‌های فرهنگی، کاردار نظامی و جمع کثیری از میهمانان محترم صمیمانه تشکر نماییم. بلاشک این مراسم عظیم و باشکوه ثمره همدلی و همکاری متعهدانه تمامی نمایندگان وزارتخانه‌ها و سازمان‌ها و نهادهای نظامی و انتظامی و اطلاعاتی و فرهنگی و رسانه‌هاست که بجاست از روسای محترم قوای سه‌گانه، مجلس خبرگان رهبری و مجمع تشخیص مصلحت نظام و خصوصاً مقام محترم ریاست جمهوری جهت حضور و سخنرانی در حرم مطهر حضرت امام و تعیین نماینده ویژه خود در ستاد، سپاسگزاری نماییم. از همراهی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، ارتش جمهوری اسلامی، نیروی مقاومت بسیج، قرارگاه شهید فهمیده، سپاه حفاظت ولی امر و سپاه حفاظت انصار که علاوه بر پشتیبانی لجستیک، برنامه‌ریزی گسترده‌ای جهت مقابله با تهدیدات و تأمین امنیت و انتظامات فراهم آورده‌اند، کمال تشکر را داریم. از دفتر مقام معظم رهبری، از وزیر محترم کشور و نماینده ایشان در ستاد بزرگداشت و پشتیبانی وزارت خانه‌های نفت، وزارت امور خارجه و نیز حضور همه جانبه شهرداری محترم تهران و وزارت مسکن و راه و شهرسازی، وزارت دفاع، ستاد اجرایی فرمان حضرت امام، بنیاد مستضعفان و جانبازان، بنیاد محترم شهید، کمیته امداد حضرت امام، وزارتخانه‌های ارشاد، علوم و تحقیقات و نیز سازمان صدا و سیما، رسانه‌های جمعی کشور و مراکز فرهنگی و تبلیغی همچون شورای محترم هماهنگی تبلیغات اسلامی، سازمان تبلیغات اسلامی، مؤسسه تنظیم و نشر آثار حضرت امام و ائمه محترم جمعه سراسر کشور استناداران و فرمانداران استان‌های همجوار تهران، وزارت بهداشت و هلال احمر، مناطق آزاد و بیمه‌ها، که نقش بسیار مهمی در تولیدات فرهنگی و هنری و تبلیغی ایفا نمودند، قدر دانی به عمل می‌آوریم.

این سخنرانی و عملیاتی کردن آنها، مطالبه عموم پیروان امام خمینی از نهادهای فرهنگی و آموزشی کشور و به‌ویژه توجه جدی آنها به نکته بسیار مهمی است که امسال در بیانات معظم له نمایان تر از قبل، و حاکی از دغدغه ایشان بود که فرمودند:

«امام بزرگوار، روح جمهوری اسلامی است؛ اگر این روح از جمهوری اسلامی گرفته بشود و مورد بی‌توجهی قرار بگیرد؛ [فقط] نقشی بر دیوار باقی خواهد ماند» و فرمودند:

«امام، فقط امام دیروز نیست؛ امام امروز هم هست؛ امام فردا هم هست»؛ «آن دست قدرتمند، آن شخصیت فولادین، آن دلی مطمئن، آن زبان ذوالفقار گونه که توانست میلیون‌ها انسان را از قشرهای مختلف وارد میدان کند، اینها را در میدان نگه دارد، یأس و نومیدی را از اینها دور کند، جهت حرکت را به اینها تعلیم بدهد، عبارت بود از امام بزرگوار؛ او عبارت بود از خمینی عظیم!»

و این بیان هشدار گونه رهبر فرزانه انقلاب حجت را بر همگان، خصوصاً نهادهای انقلابی، فرهنگی و آموزشی و اصحاب رسانه تمام کرده است که فرمودند:

«نگذارید یاد امام در جامعه کمرنگ بشود. همان طور که گفتم، امام روح این انقلاب است؛ نگذارید یاد امام را کمرنگ کنند، نگذارید امام را تحریف کنند.»

ستاد مرکزی بزرگداشت حضرت امام (س) و عموم دستگاه‌های مختلف عضو این ستاد، فراخوان رهبر معظم انقلاب اسلامی را به‌عنوان وظیفه ملی و انقلابی لَبیک گفته و آمادگی بیش از پیش خود را برای تحقق منویات معظم له اعلام می‌دارند.

اما آنچه این مراسم را تحت الشعاع خویش قرار داد و کام دوستان انقلاب را تلخ کرد و آب به آسیاب دشمن ریخت و باعث شد که رهبر انقلاب نیز در پایان سخنان خود، ناراضی‌تی و مخالفت صریح خود را بیان فرمایند و آن را محکوم کنند، حرکت غلط و موهن گروهی بود که خود را منافقانه در زمره نیروهای انقلاب جا زده بودند و با تلاش در مسیر به هم زدن نظم جلسه و توهین به یادگار امام خمینی، سعی داشتند تا مراسم را به اهداف پلید خود آلوده کنند. امروز که به حمدالله با عنایت رهبری و دستور صریح رئیس محترم قوه قضائیه، سعی نظام بر مقابله و شناسایی این مخربان اعتماد ملی و هتاکان به حریم امام است، امت شریف و ستاد بزرگداشت به‌عنوان خادم آنان در تکریم و ترویج اندیشه امام عظیم الشان منتظر اقدام و

دلمان تنگ شده بود برای امام و برای این محفل گرمی که همه‌ساله گرد مرقده مطهر امام تشکیل می‌شد؛ خدا را شکر می‌کنیم که امسال مجدداً این جلسه، این محفل گرم و پرمعنا تشکیل شد.

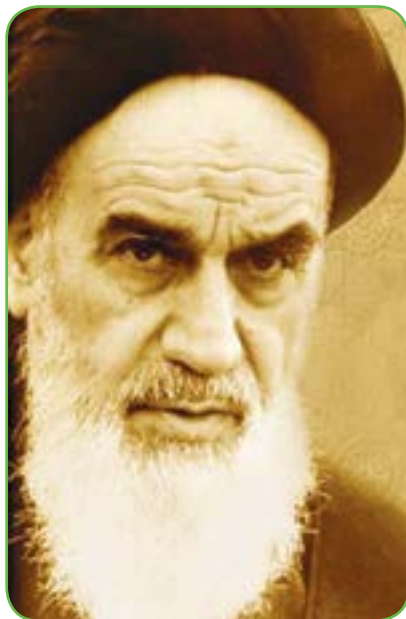
(مقام معظم رهبری - ۱۴ خرداد ۱۴۰۱)

سپاس بیکران به درگاه خدای متعال که با لطف و عنایت خویش اسباب برگزاری پرشکوه سی و سومین سالگرد بزرگداشت رهبر کبیر انقلاب اسلامی و بنیانگذار نظام جمهوری اسلامی ایران حضرت امام خمینی (سلام الله علیه) را دگر باره و پس از دو سال وقفه فراهم ساخت. به پیشگاه ملت شریف و قدرشناس ایران نیز سر تعظیم فرود می‌آوریم که پس از گذشت سی و سه سال از ارتحال امام خویش با وجود همه سختی‌ها و ناملازمات و علیرغم تبلیغات شبانه روزی دشمنان امام و ایران و انقلاب، همچنان استوارتر از پیش در میدان حمایت از آرمانهای بلند امام راحل، وفادارانه ایستاده‌اند؛ نشانه‌های روشن این حقیقت را در حضور گسترده افشار مختلف مردم و مسئولین نظام جمهوری اسلامی در مراسم ۱۴ خرداد در حرم مطهر حضرت امام خمینی (علیرغم محدودیتهای اعلام شده قبلی)؛ و حضور طبقات مختلف جامعه وفادار ایران در مجالس بزرگداشتی که در سراسر کشور به همین مناسبت برگزار گردید، شاهد بودیم.

شکرانه پیوند معنوی و گسست‌ناپذیر ملت ایران با نام و یاد خمینی کبیر، تأکید و مداومت در تبیین اندیشه عزت آفرین؛ و بازخوانی مداوم گفتمان دینی، عقلانی و انقلابی تمدن ساز اوست. و البته رضایت روح ملکوتی امام عظیم الشان در تلاش خستگی‌ناپذیر مسئولین و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی در حل مشکلات جاری و رفع محرومیت‌ها و خصوصاً توجه ویژه به افشار مستضعف جامعه و برنشانیدن ایران عزیز در جایگاه مناسب شأن ملت بزرگ آن است و این مهم جز در پرتو وحدت و یکپارچگی آحاد مردم و پشتیبانی ملت از نظام جمهوری اسلامی به‌عنوان مهمترین میراث سیاسی امام خمینی و عمل به وصایای آن پیشوای الهی امکان پذیر نیست.

خوشبختانه ژرف‌ترین تبیین از گذشته و حال و آینده انقلاب اسلامی و بایسته‌های آنرا جانشین شایسته امام راحل، رهبر فرزانه انقلاب حضرت آیت الله خامنه‌ای (مد ظله العالی) در سخنرانی ۱۴ خرداد امسال ارائه فرمودند. بازخوانی مداوم رهنمودهای روشن ایشان در

تشریح بی‌شکایت



حکومت بر دل‌ها، تنها راه اقتدار دولت‌ها!

«کاری بکنید که دل مردم را به دست بیاورید، پایگاه پیدا کنید در بین مردم، وقتی پایگاه پیدا کردید، خدا از شما راضی است؛ ملت از شما راضی است؛ قدرت در دست شما باقی می‌ماند، و مردم هم پشتیبان شما می‌آیند؛ اگر یک کسی بیاید بخواهد به شما یک تعدی بکند، ملت به او حمله می‌کند. به خلاف اینکه اگر مردم دیدند که اینها با آنها نیستند، اینها دشمن آنها هستند، اگر یک کسی بیاید، یک دزدی بیاید بخواهد به شما حمله کند، آنها کمکش هم می‌کنند. این یک مطلبی است که الان ما از این تاریخ موجودی که بر ما گذشت باید عبرت بگیریم؛ و بدانیم که اگر پایگاه داشت این مرد بین مردم، اگر نصف قدرتش را صرف کرده بود برای ارضای مردم، هرگز این قدرت به هم نمی‌خورد؛ هرگز مخالفت با او نمی‌شد؛ لکن مع الأسف همه قدرتش را روی هم گذاشت بر ضد مردم. به طوری که اگر می‌رفت به زیارت حضرت رضا، هر که می‌شنید می‌گفت که دارد حقه بازی می‌کند! اگر قرآن طبع می‌کرد و بین مردم منتشر می‌کرد، دست هر کس می‌آمد می‌گفت که این مثل قرآن معاویه است! این برای این است که عمل نشان نداد به مردم؛ یک عملی که با آن عمل بتواند پایه برای خودش درست بکند. او آن قدرت بالا بود؛ فرق نمی‌کند؛ شما هم که در کاشان هستید و در آنجا یک اداره‌ای دارید.»

(صحیفه امام، ج ۷، ص ۵۱۲)

علت رویگردانی مردم از رژیم شاه چه بود؟

«این که در این پیروزی همه ایران با هم مجتمع شدند و همه با هم همصدا شدند و گفتند «ما این رژیم را نمی‌خواهیم» و «اسلام را می‌خواهیم» برای این بود که این‌ها از رژیم هر چه دیده بودند، بد دیده بودند؛ هر چه دیده بودند، ظلم دیده بودند؛ با اسم آباد کردن، خراب کردند؛ با اسم این که می‌خواهیم اینها را - شهری کنیم و به تمدن - به اصطلاح خودشان - برسائیم خرابی کردند، و مملکت را تقریباً به هلاکت کشانند. همه اقشار ملت ناراضی شدند. منتها جرأت صدا نداشتند تا یک وقتی که کم‌کم صدا بلند شد؛ از مراکز صداها بلند شد. آن عقده‌ها یک‌دفعه با هم مجتمع شد و انفجار حاصل شد، و این انفجار موجب این شد که در عین حالی که دست هم خالی بود و آنها هم با همه قدرتی که داشتند، نتوانند آنها مقاومت کنند.»

(صحیفه امام، ج ۸، ص ۴۴۵)

چرا رژیم سلطنتی، رژیمی غلط و بی‌منطق بود؟

«ما فرض می‌کنیم که تمام ملت - تمام ملت جمع شده‌اند و یک کسی را برای خودشان مثلاً سلطان قرار داده‌اند. بسیار خوب، اختیار دارند مردم یک کسی را انتخاب کنند، انتخاب کردند. خوب، این ملتی که حالا هستند حق دارند، در حومه زندگی خودشان اختیار دارند که یک کسی را قرار بدهند. خوب، برای صد سال بعدی که این آقایان هیچ نیستند چه حقی دارند؟ شما چه حقی دارید که برای اولادتان و اولاد اولادتان که الان نیستند سلطان انتخاب کنید؟ سلطنت، سلطنت میراثی بود. ما فرض می‌کنیم با انتخاب، دولت یک سلطنتی را امضا کردند؛ به چه حقی ملت می‌تواند برای نسلهای آتیه‌اش سرپرست قرار بدهد؟ خودشان اختیار دارند، باید خودش انتخاب کند، و لهذا سلطنت از اول غلط بوده.»

(صحیفه امام، ج ۹، ص ۱۲۱)

آنچه که ما می‌خواستیم!

«ما می‌خواهیم این طور بشود که وقتی رئیس یک مملکتی فرض کنید رئیس جمهور، نخست‌وزیرش توی جمعیت می‌آید همچو امتیازی نباشد که مردم کنار بروند، آی آه و اه بشود. زمان رژیم سابق اگر می‌خواست این شخص از یک خیابانی عبور کند، سازمان امنیت و مأمورها قبل از اینکه بیاید، دو روز، سه روز قبل این جاها را همه را تحت نظر می‌گرفتند؛ خانه‌ها را، این خانه‌ها را خالی می‌کردند از مردم، تحت نظر می‌گرفتند که ایشان می‌خواهد یک عبوری از اینجا بکند. چرا؟ برای اینکه خودش خائن بود و خائن می‌ترسد. خیانت به مملکت کرده بود و خائن خائف است. از خودش می‌ترسد، می‌ترسد بکشندش.»

(صحیفه امام، ج ۸، ص ۴۲۹)

اجتهاد واقعی در پی پذیرش اختلاف برداشت‌هاست!

«ممکن است برداشت‌های اشخاص با ما مخالف باشد، ما باب اجتهاد را نمی‌توانیم ببندیم. همیشه اجتهاد بوده، هست و خواهد بود، و حال آنکه مسائلی که امروز پیش آمده است با مسائل سابق خیلی فرق می‌کند. و برداشت‌ها از احکام اسلام مختلف است. ما نباید بر سر برداشت‌ها دعوا بکنیم. و حاصل اینکه شما جامعه مدرسین محترم، باید دنبال این باشید که اگر کسی نزد شما آمد و کارشکنی کرد، تحت تأثیر واقع نشود.»

(صحیفه امام، ج ۱۹، ص ۳۰)

انفجار توده‌ها نتیجه اختناق است!

«یکی از [عواملی] که موجب پیروزی شماها شد همین زیادی ظلم و زیادی اختناق؛ که این اختناق وقتی زیاد شد، انفجار از آن پیدا می‌شود. دنبال یک اختناق طولانی‌هی عقده‌ها زیاد می‌شود؛ و منتظرند که یک صدایی درآید... فریاد درآید، دیگران دنبالش بروند.»

(صحیفه امام، ج ۸، ص ۴۴۴)

همه مصیبت‌ها از اختلافات است

«همه مصیبت‌هایی که به یک کشوری وارد می‌شود، از روی اختلافاتی است که در بین آنها پیدا می‌شود. اگر یک کشوری متحد‌الکلمه باشند، هیچ ظلمی بر آنها نمی‌تواند وارد بشود.»

(صحیفه امام، ج ۸، ص ۴۴۷)

اسلام بر آمده از متدهای فقه‌ای و اجتهادی

محمد رجائی نژاد

مقدمه

سده گذشته، روزگار و در روشن شدن جهان اسلام به‌ویژه ایران - با مدرنیته غربی بوده است؛ یعنی همان چالش بین سنت و تجدد. سده‌ای که آوردگاه اندیشه‌ها و کنشگران فکری و فرهنگی بسیاری بود و خود این، جریان‌های فکری و فرهنگی گوناگونی را به وجود آورده است. تقسیم‌بندی این جریان‌ها و جریان‌شناسی آنها نیز خود گفتار جدایی است؛ چراکه هر کدام خود به چندین خرده جریان و رویکرد تقسیم شده‌اند.

در یک تقسیم‌بندی، جریان‌های دینی را می‌توان به سه رویکرد تقسیم کرد. اسلام سیاسی، اسلام انقلابی و اسلام فقه‌ای. یعنی در رویارویی با تجدد غربی این سه رویکرد هر کدام روش خود را داشته‌اند. حال می‌خواهیم ببینیم امام خمینی که دست به مبارزه زد و انقلابی را رهبری کرد و به پیروزی رساند، کدام روایت و کدام قرائت را داشت؟

در بین رویکردهای اسلامی تنها حرکتی که توانست به نتیجه مطلوب برسد؛ اندیشه امام خمینی بود. اندیشه‌ای که محصول اسلام فقه‌ای ایشان بود و در نظریه ولایت فقیه - با خوانش ویژه خودش - تبلور یافت. به نوعی امام خمینی با رویکرد اسلام فقه‌ای و با تکیه بر فقه جواهری دست به مبارزه زد، و یک انقلاب مردمی را رهبری و به پیروزی رساند و نظام جمهوری اسلامی را تشکیل داد.

خوانش و کاوش در آثار نظری و عملی امام خمینی نشان می‌دهد اسلام فقه‌ای با پشتگرمی فقه جواهری از اصول اندیشه‌های ایشان بوده است. این نوشتار می‌کوشد به این رویکرد بپردازد.

اسلام سیاسی

در طول تاریخ قرائت‌های متفاوتی از دین اسلام توسط طیف‌های مختلف فکری، ارائه شده است. در این بین یکی از چالشی‌ترین و مهم‌ترین خوانش‌ها از دین اسلام که در تاریخ معاصر رسمیت یافت و ظهور و بروز بسیاری داشت؛ «اسلام سیاسی» است. قرائتی از اسلام که در برابر اسلام سنتی قرار گرفت.

اسلام سیاسی که ظهور و بروز عملی آن را باید از زمان سید جمال‌الدین اسدآبادی به بعد دانست، نگرشی در برابر «اسلام سنتی» بوده است که جدایی و مرزبندی بین دین و دنیا را کنار زده و با تکیه بر برداشتی ویژه از اسلام، دین را به عرصه عینی و عملی جامعه کشانده و با سیاست عجین می‌کند. در این دیدگاه مسلمانان به اسلام به‌عنوان مکتبی فراتر از دین و عبادات می‌نگرند و آن را راه حل مشکلات می‌دانند. هدف نهایی اسلام

سیاسی، بازسازی جامعه بر اساس اصول اسلامی است؛ اما نه اصولی برخاسته از نگرش اسلام سنتی که دین را بیشتر متولی امور فردی شخص می‌داند تا اجتماع و سیاست. بر مبنای این نگرش دین و دنیا از هم جدا نیستند و دین و متولیان دینی مرجعیت و زمام‌داری امور سیاسی را می‌توانند بر عهده گیرند.

در ایران معاصر، اسلام سیاسی با لیبرالیسم، سوسیالیسم و فقه شیعی تلفیق شد و برخی گروه‌ها با این تلفیق به بی‌راهه رفتند. برای همین مورد تأیید کامل امام خمینی نبودند. اسلام سیاسی در خوانش فقهی امام خمینی با این گروه‌ها که گاهی رهبران روحانی هم داشتند، متفاوت بود. اسلام سیاسی در خوانش امام خمینی به «اسلام سیاسی فقه‌ای» منتهی می‌شد. این تفسیر بود که توانست در یک کشور اسلامی شیعی مذهب یک رژیم سلطنتی را ساقط و یک نظام جدید تشکیل دهد.

اسلام انقلابی

۱. انقلاب و انقلاب اسلامی

انقلاب به تغییر اساسی و عمیق در زیر ساخت‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی جامعه و تغییر نظام حاکم گفته می‌شود. (آشوری، ۴۷؛ مهرداد، ۲۱) پس، اگر ما انقلاب را دگرگونی ریشه‌ای در همه زمینه‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، حقوقی و... بدانیم که در پی سرنگونی یک نظام سیاسی حاکم پیش می‌آید و معمولاً همراه با خشونت و ناآرامی است؛ انقلاب اسلامی عبارت خواهد بود از دگرگونی ریشه‌ای در ساختار کلی جامعه و نظام سیاسی آن، منطبق بر جهان‌بینی، موازین و ارزش‌های اسلامی و بر اساس خواست و اراده مردم و به تعبیر دیگر، انقلاب اسلامی، انقلابی است که به منظور حاکم نمودن ارزش‌های اسلامی بر جامعه انجام می‌گیرد. از این رو، «اسلامی بودن»، ویژگی بنیادی آن محسوب می‌شود.

انقلاب اسلامی ایران نیز اصطلاحی برای قیام ملت ایران علیه رژیم پهلوی به رهبری امام خمینی بوده است که از سویی سبب تغییر در اساس و نوع حکومت ایران شد و از سوی دیگر، در ایدئولوژی غالب و رسمی کشور و خط‌مشی‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی در ابعاد داخلی و خارجی دگرگونی ایجاد کرد. امام خمینی انقلاب اسلامی ایران را بهترین و بی‌نظیرترین انقلاب‌ها خوانده (صحیفه امام، ج ۱۲، ص ۳۱۳) و مهم‌ترین ویژگی انقلاب اسلامی ایران در مقایسه با انقلاب‌های فرانسه و شوروی را معنویت‌گرایی و اسلامیت آن شمرده است. (همان، ج ۸، ص ۶۳) امام خمینی می‌گوید: «شک نباید کرد که انقلاب اسلامی از همه انقلاب‌ها جداست؛ هم در پیدایش و هم در کیفیت مبارزه و هم در انگیزه انقلاب و قیام...»

شده و آن چه در این حکومت اسلامی مطرح است، اسلام و احکام مترقی آن است. (وصیت‌نامه الهی - سیاسی امام خمینی (ره)، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران ۱۳۷۴، ص ۷-۸)

۲. اسلام انقلابی

با روشن شدن مفهوم انقلاب و انقلاب اسلامی، مفهوم و تعریف اسلام انقلابی نیز روشن می‌شود. وقتی می‌گوییم اسلام انقلابی، یعنی وسیله قرار دادن اسلام برای انقلاب. بر اساس این دیدگاه، انقلاب اصل و هدف است، و اسلام ابزاری است برای انقلاب و مبارزه. این، یک نوع نگاه تک‌بعدی به اسلام است. یعنی اسلام را تنها از دریچه انقلاب و مبارزه نگرین. شهید مطهری در این باره می‌گوید: «انقلاب اسلامی یعنی راهی که هدف آن اسلام و ارزش‌های اسلامی است و انقلاب و مبارزه تنها برای برقراری ارزش‌های اسلامی انجام می‌گیرد و به بیان دیگر، در این راه، مبارزه هدف نیست؛ وسیله است؛ اما برخی میان انقلاب اسلامی و اسلام انقلابی اشتباه می‌کنند؛ یعنی برای آنها انقلاب و مبارزه هدف است؛ اسلام وسیله‌ای است برای مبارزه. این‌ها می‌گویند هر چه از اسلام که ما را در مسیر مبارزه قرار بدهد، آن را قبول می‌کنیم و هر چه از اسلام که ما را از مسیر مبارزه دور کند، آن را طرد می‌کنیم. طبیعی است که با این اختلاف برداشت میان انقلاب اسلامی و اسلام انقلابی، تفسیرها و تعبیرها از اسلام و انسان و توحید و تاریخ و جامعه و آیات قرآن، با یکدیگر متضاد و متناقض می‌شود. فرق است میان کسی که



اسلام را هدف می‌داند و مبارزه و جهاد را وسیله‌ای برای برقراری ارزش‌های اسلامی، با آن که مبارزه را هدف می‌داند و هدفش این است که من همیشه باید در حال مبارزه باشم و اصلاً اسلام آمده برای مبارزه. در جواب این گروه باید گفت که برخلاف تصور شما، با آن که در اسلام، عنصر مبارزه هست، اما این بدان معنی نیست که اسلام فقط برای مبارزه آمده و هدفی جز مبارزه ندارد؛ در اسلام، دستورات بی‌شماری وجود دارد که یکی از آنها مبارزه است.» (مطهری، پیرامون انقلاب اسلامی، ص ۵۷ و ۵۸)

از نگاه امام خمینی مهم‌ترین هدف شکل‌گیری انقلاب اسلامی ایران، اسلام و آموزه‌های آن بود. تحقق ارزش‌های اسلامی، انسانی و خارج کردن مردم از اسارت نفس از دیگر اهداف اصلی انقلاب اسلامی بود. (صحیفه امام، ج ۱۶، ص ۱۶۲؛ ج ۱۷، ص ۱۶۹؛ ج ۱۹، ص ۴۹۷) پس، امام خمینی اسلام و ارزش‌های اسلامی را اصل و هدف، و انقلاب را ابزاری برای رسیدن به آن اهداف می‌دانست.

اسلام فقاهتی

اسلام فقاهتی به معنای اسلام اجتهادی است؛ یعنی اسلامی برآمده از مکتب‌های فقاهتی و اجتهادی که تأکید امام خمینی بر روش جواهری نیز درست ناظر بر همین فقه مبتنی بر روش‌های اجتهادی و فقاهتی بوده است.

در اسلام فقاهتی دین تنها یک اعتقاد نیست و ابعاد فراگیری دارد. اسلام، مبنا و مرجع در امور سیاسی و

اجتماعی است. عدالت، روح قوانین اسلامی و اصل اولیه تعالیم انبیاء و بر هر امری، حتی آزادی فردی

به باور امام خمینی، برداشت‌های گوناگون از اسلام سابقه تاریخی دارد. به همین دلیل حسب بینش و نظرهای مختلفی که صاحب‌نظرها داشته‌اند، رویکردهای گوناگونی هم بوده است. امام خمینی کوشید بار هیفاتی نو، اسلام را به صحنه اجتماع و سیاست آورد و در این راه دور رویکرد داشت؛ اجتهاد پویا با تکیه بر فقه جواهری، یعنی دخیل دانستن عنصر زمان و مکان در اجتهاد، و در عین حال تأکید بر روش اجتهاد سنتی. منظور از فقه جواهری، فقه مکتبی بر استدلال و اجتهاد و باور مبتنی بر ادله شرعی است که در آن، ضمن اصرار بر مبانی سنتی و اصیل، بر پویایی و بالندگی فقه تأکید می‌شود. فقه پویانیز به معنای استنباط احکام شرعی به گونه‌ای که پایه‌پای تحولات و پیشرفت‌های دانش و نیازهای بشری باشد، به کار می‌رود

مقدم است و شریعت، محور اساسی امر قانون‌گذاری در جامعه اسلامی است. نظام سیاسی از دیدگاه اسلام فقاهتی، برخاسته از وحی و احکام الهی است که در راستای اصول لایتغیر و حیاتی و اجرایی‌سازی عقل بشری به کار گرفته می‌شود. در مفهوم اسلام سیاسی فقاهتی سکولاریسم و یا جدانگاری دین از سیاست رد شده و سطح ولایت فقیه به رهبری جامعه ارتقاء می‌یابد، دستاوردهای مدرن به عنوان ابزار زندگی، و نه فلسفه زندگی پذیرفته می‌شود، نظم جدیدی بر مبنای حاکمیت مستقل اسلامی در روابط بین الملل مطالبه می‌شود و اسلام از دین عبادت محض به دین عبادت و سیاست تبدیل می‌گردد.

امام خمینی به عنوان فقیه‌ی برجسته و مبارزی پیشرو که علیه رژیم سلطنتی قیام کرد و با تشکیل نظامی مبتنی بر اندیشه‌های اسلامی، ضرورت حضور فقه شیعی در عرصه‌های گوناگون اجتماعی و سیاسی را نهادینه کرد، مکتب فقه جواهری را برترین راه حفظ فقاهت و پاسخ‌گوترین شیوه تفقه می‌دانست. تا آنجا که تأکید بر حفظ فقاهت سنتی و ترویج فقه جواهری را در جای جای واژگان ایشان می‌شود دید:

«در مورد درس تحصیل و تحقیق حوزه‌ها، اینجانب معتقد به فقه سنتی و اجتهاد جواهری هستم، و تخلف از آن را جایز نمی‌دانم.» (صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۲۷۳) «و لازم است علما و مدرسین محترم نگذارند در درس‌هایی که مربوط به فقاهت است و حوزه‌های فقهی و اصولی از طریق مشایخ معظم که تنها راه برای

حفظ فقه اسلامی است منحرف شوند، و کوشش نمایند که هر روز بر دقت‌ها و بحث و نظرها و ابتکار و تحقیق‌ها افزوده شود؛ و فقه سنتی که ارث سلف صالح است و انحراف از آن سست شدن ارکان تحقیق و تدقیق است، محفوظ بماند.» (وصیتنامه سیاسی - الهی امام خمینی (س)، ص ۳۹۳)

باز خوانی و تیزنگری در آثار و بیانات امام خمینی تأکید دیگری در جریان تفقه را روشن می‌کند؛ یعنی تأکید بر «فقه پویا». اصطلاحی که توسط برخی به معنای روش فقهی نوینی در برابر فقه سنتی و جواهری تفسیر شد، و برای همین دودستگی و صف‌بندی‌هایی را میان حوزویان در پی داشت. این دودستگی زمینه اختلافات فراگیر بعدی شد؛ تا آنجا که امام خمینی ناگزیر شد تذکر دهد:

«وقتی نیروهای مؤمن به انقلاب حتی به اسم فقه سنتی و فقه پویا به مرز جبهه‌بندی برسند، آغاز باز شدن راه استفاده دشمنان خواهد بود. جبهه‌بندی نهایتاً معارضه پیش می‌آورد. هر جناح برای حذف و طرد طرف مقابل خود واژه و شعاری انتخاب می‌کند، یکی متهم به طرفداری از سرمایه‌داری و دیگری متهم به التقاطی می‌شود که من برای حفظ اعتدال جناح‌ها همیشه تذکرات تلخ و شیرینی داده‌ام، چرا که همه را فرزندان و عزیزان خود می‌دانم.» (صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۲۸۷)

اما به راستی «فقه پویا» در اندیشه امام خمینی چه معنایی دارد؟ آیا روشی جدا و مخالف با فقه سنتی و اجتهاد جواهری بود؟ اگر چنین است آنگاه چگونه می‌توان میان سفارش ایشان بر فقه سنتی و اجتهاد جواهری، و میان سفارش بر فقه پویا را جمع کرد؟

بی‌گمان تأکید بر فقه سنتی و اجتهاد جواهری از محک‌های اندیشه امام خمینی است که با ارجاع فقه پویا به آنها می‌توان به این نتیجه رسید که میان مقصود امام از این ترکیب و آنچه برخی فهم کرده‌اند، فاصله بسیاری است. با بررسی کلمات ایشان روشن می‌شود که فقه پویا در اندیشه امام خمینی همان اجتهاد بر اساس بنیادین‌های فقه سنتی و اجتهاد جواهری است که با توجه به شناخت روشن‌تر موضوعات و دوری از تنگ‌نظری‌های متحجرانه و درک وسیع و نگاه کلان، عناصر تعیین‌کننده‌ای چون زمان و مکان را باز شناخته و تأثیر آنها را در تعیین هویت موضوعات به روشنی درک می‌کند و مصالح عامه را با دقت نظر تشخیص می‌دهد و با چنین رهاوردی از شناخت به جستجو برای کشف حکم از طریق روش‌های معهود در بنیان مرصوص فقه سنتی و اجتهاد جواهری دست می‌یازد.

«اینجانب معتقد به فقه سنتی و اجتهاد جواهری هستم، و تخلف از آن را جایز نمی‌دانم. اجتهاد به همان سبک صحیح است؛ ولی این بدان معنا نیست که فقه اسلام پویا نیست. زمان و مکان دو عنصر تعیین‌کننده در اجتهادند. مسئله‌ای که در قدیم دارای حکمی بوده است، به‌ظاهر همان مسئله در روابط حاکم بر سیاست و اجتماع و اقتصاد یک نظام ممکن است حکم جدیدی پیدا کند. بدان معنا که با شناخت دقیق روابط اقتصادی و اجتماعی و سیاسی همان موضوع اول که از نظر ظاهر با قدیم فرقی نکرده است، واقعاً موضوع جدیدی شده است که قهراً حکم جدیدی می‌طلبد. مجتهد باید به مسائل زمان خود احاطه داشته باشد.» (صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۲۸۹)

از دیدگاه امام خمینی تغییر موضوعات احکام و نگاه کلان در فقه سیاسی و مصالح عامه اجتماعی در منظر امام خمینی، نه تنها بی‌گانه از فقه است؛ بلکه چنین سطحی از فقه و تصدی امور امت اسلامی به سطح برتری از اجتهاد نیازمند است. این سطح از فقه در منظر امام از مرتبه بالایی برخوردار است. مرتبه‌ای که علاوه بر ویژگی‌های لازم برای اجتهاد بر مبنای معهود حوزه‌های علمیه، می‌بایست ویژگی‌های دیگری نیز داشته باشد. ویژگی‌هایی نظیر فراست و تیز هوشی، برخوردار از قدرت تصمیم‌گیری، توان شناخت انسان‌های صالح و تشخیص مصالح عمومی اجتماع اسلامی. (صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۱۷۷)

از دیگر مستنداتی که می‌توان به‌عنوان تبیین فقه پویا در منظر امام به آن اشاره داشت، نامه‌ای است که ایشان در پاسخ به آیت‌الله قدیری نوشت. (صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۱۵۰) در این نامه به روشنی تأکید می‌کند که احکام اسلامی با تغییر شرایط زمانی و مکانی می‌توانند گسترش یابند یا کم شود و یا حکمی متغیر داشته باشند. همچنین در این نامه نقش مصالح عامه بشری را در تغییر احکام شرعی یادآور می‌شود. این بیان امام خمینی را می‌توان جلوه‌ای از پویایی فقه شیعی دانست که در عین تکیه بر منابع اساسی و روش‌های اجتهادی فقه جواهری، با نگاهی عمیق و جامع، نیازمندی‌های زمان را به‌درستی دریافته و مطابق مصالح عمومی جوامع اسلامی و انسانی به استنباط حکمی جدید و کارآمدی پردازد.

از دیگر اسنادی که بر اساس آن می‌توان سطحی

«فقه پویا» در اندیشه امام خمینی چه معنایی دارد؟ آیا روشی جدا و مخالف با فقه سنتی و اجتهاد جواهری بود؟ اگر چنین است آنگاه چگونه می‌توان میان سفارش ایشان بر فقه سنتی و اجتهاد جواهری، و میان سفارش بر فقه پویا را جمع کرد؟ بی‌گمان تأکید بر فقه سنتی و اجتهاد جواهری از محک‌های اندیشه امام خمینی است که با ارجاع فقه پویا به آنها می‌توان به این نتیجه رسید که میان مقصود امام از این ترکیب و آنچه برخی فهم کرده‌اند، فاصله بسیاری است. با بررسی کلمات ایشان روشن می‌شود که فقه پویا در اندیشه امام خمینی همان اجتهاد بر اساس بنیادین‌های فقه سنتی و اجتهاد جواهری است که با توجه به شناخت روشن‌تر موضوعات و دوری از تنگ‌نظری‌های متحجرانه و درک وسیع و نگاه کلان، عناصر تعیین‌کننده‌ای چون زمان و مکان را باز شناخته و تأثیر آنها را در تعیین هویت موضوعات به روشنی درک می‌کند و مصالح عامه را با دقت نظر تشخیص می‌دهد و با چنین رهاوردی از شناخت به جستجو برای کشف حکم از طریق روش‌های معهود در بنیان مرصوص فقه سنتی و اجتهاد جواهری دست می‌یازد

دیگر از ارتقاء فقه و پویایی آن را از منظر امام خمینی به نظاره نشست، نامه ایشان در پاسخ به مقام معظم رهبری (رئیس‌جمهور و امام جمعه وقت تهران) با موضوع تعیین حدود اختیارات حکومت اسلامی است. امام خمینی در این نامه، حدود اختیارات ولایت فقیه و حکومت اسلامی را بیان می‌کند و به صراحت از اولویت حکومت به‌عنوان یکی از احکام اولیه اسلامی بر سایر احکام و فروع فقهی سخن می‌گوید. (همان، ج ۲۰، ص ۴۵) روشن است که استنباط و تعیین این حدود و مشخص کردن گستره و تنگنا و چارچوب دایره اختیارات ولایت فقیه جامع‌الشرایط و حکومت اسلامی جز با رجوع به منابع اصیل فقه و تمسک به اجتهاد جواهری ممکن نیست، و از سوی دیگر چنین مسائلی که محصول تشکیل حکومت اسلامی و بر صدر نشستن فقهت و عدالت در جامعه ولایت فقیه عادل جامع‌الشرایط است، پیش از آن و به‌طور مبسوط و مشخص، در آثار فقهی گذشته‌گان کمتر به چشم می‌آید. شاید بتوان این سند را گویاترین سند بر حرکت پویای فقه سیاسی شیعه و ظرفیت‌های وسیع آن از منظر ایشان به‌شمار آورد؛ چه این که فتوا دادن به چنین وسعتی در اختیارات حکومت اسلامی از بستر فقهت امام خمینی برمی‌خیزد. فقهت‌هایی که از سرچشمه فقه سنتی و اجتهاد جواهری نشأت می‌گیرد و با در نظر گرفتن عناصری که در پویایی فقه دخالت دارند، مانند زمان، مکان، مصالح عمومی جامعه و حکومت اسلامی، پاسخی درخور به نیازهای سیاسی اجتماعی جامعه اسلامی می‌دهد و مصالح عمومی آن را تأمین می‌کند.

بدین‌سان روشن می‌شود که فقه پویا در منظر امام خمینی، نه تنها با اجتهاد سنتی و فقه جواهری متباین نیست؛ بلکه در حقیقت عروج فقه از سطحی به سطحی برتر است که نشان از کارآمدی فقه شیعی و روش فقهت و اجتهاد جواهری در پاسخ‌گویی به نیازهای روزآمد جامعه است.

نتیجه

به باور امام خمینی، برداشت‌های گوناگون از اسلام سابقه تاریخی دارد. به همین دلیل حسب بینش و نظرهای مختلفی که صاحب‌نظرها داشته‌اند، رویکردهای گوناگونی هم بوده است.

امام خمینی کوشید با رهیافتی نو، اسلام را به صحنه اجتماع و سیاست آورد و در این راه دورویکرد داشت؛ اجتهاد پویا با تکیه بر فقه جواهری، یعنی دخیل دانستن عنصر زمان و مکان در اجتهاد، و در عین حال تأکید بر روش اجتهاد سنتی.

منظور از فقه جواهری، فقه متکی بر استدلال و اجتهاد و باور مبتنی بر ادله شرعی است که در آن، ضمن اصرار بر مبانی سنتی و اصیل، بر پویایی و بالندگی فقه تأکید می‌شود. فقه پویا نیز به معنای استنباط احکام شرعی به‌گونه‌ای که پایه‌پای تحولات و پیشرفت‌های دانش و نیازهای بشری باشد، به کار می‌رود.

بین واژه «فقه پویا» و «فقه جواهری» یا «فقه سنتی» نیز تضاد و تناقضی نیست؛ بلکه تعامل مثبت و لازم بین این دو مفهوم از فقه حکم فرمات است. امام خمینی هم به لزوم فقه جواهری و سنتی تأکید فراوان شد و هم نقش زمان و مکان در اجتهاد برای پاسخ‌گویی به نیازهای جهان معاصر و انقلاب اسلامی مورد توجه جدی قرار گرفت.



لZoom شناخت و جریان اندیشه امام خمینی - بخش دوازدهم

اسلام فقه‌ای و فقه جواهری

سیدمجتبی طاهری خرم آبادی:

امام پویایی فقه را که خارج از روش صحیح استنباط باشد را قبول ندارند

❁ در فقه جواهری هم مسائل بنیادین اسلام محفوظ می‌ماند و هم کارایی فقه در همه عرصه‌های زندگی روشن می‌شود
❁ حضرت امام پویایی را از دل فقه جواهری استخراج می‌کنند و عقیده دارند که اگر اسلام آنطور که شایسته است فهمیده شود و مسئله‌ای لاینحل باقی نمی‌ماند

❁ فقه جواهری از یک طرف میراث کهن فقه شیعه را حفظ کرده و از طرف دیگر به ظرفیت فقه برای پاسخگویی به نیازهای جامعه و رفع مشکلات و جوابگویی به مسائل مستحدثه در حد وسیع توجه کرده و با نوع نگرش خود این را به ما فهمانده است

همانطور که عرض شد فقه جواهری در مقابل اخباریگری است. اخباریگری جلوی هرگونه پویا بودن فقه را می‌گیرد. در حقیقت اجتهاد را کاملاً بی‌اثر می‌کند. فقط ممکن است در یک سری مسائل عبادی جوابگو باشد آنهم در دایره محدود. ولی به هیچ وجه جوابگوی مشکلات و مسائل جامعه با توجه به اختلافات زمانی و مکانی نخواهد بود.

لذا مرحوم شیخ الفقهاء والمجتهدین؛ شیخ انصاری، در نقلی که مستند به ایشان است فرموده‌اند: به نظر من دو کتاب برای مجتهدی که بخواهد استنباط احکام الهی را بنماید، کافی است؛ یکی کتاب جواهر و دیگری کتاب وسائل. و چون مرحوم شیخ در تقابل با اخباریگری است، اگر کتاب گران‌سنگ جواهر مسیرش، مسیر اخباریگری بود، هرگز چنین تعریف و تعبیری از مرحوم شیخ صادر نمی‌شد.

❁ حضرت امام ره، اسلام فقه‌ای را چگونه با فقه جواهری منطبق می‌دانند؟

با توجه به آنچه که در معرفی اسلام فقه‌ای عرض کردم، باید ببینیم چرا حضرت امام به این عنوان توجه خاصی داشتند و مسیر صحیح حوزه‌ها را اسلام فقه‌ای یا فقه جواهری دانستند. برای فهم این موضوع به نظر می‌آید اگر ویژگی‌های فقه جواهری که همان اسلام فقه‌ای است را بشناسیم، وجه این التفات و توجه حضرت امام روشن خواهد شد.

❁ پس بفرمایید فقه جواهری دارای چه خصوصیات است؟

همانطور که استحضار دارید کتاب ارزشمند جواهر؛ شرح کتاب شرایع مرحوم محقق اول است که به محقق حلی هم معروف هستند. خود کتاب شرایع کتابی بسیار گران‌سنگ و پریمی است و در حقیقت دایرة المعارف فقه به حساب می‌آید. این کتاب که نام کاملش شرایع

اجتهاد مصطلح، باید خارج بشویم. مثلاً می‌گفتند اطلاق از زمانی آیات قرآن را نمی‌شود قبول کرد، پس باید اصل مقصود شریعت را حفظ کنیم ولی در زمان‌های مختلف موضوعات و قهرا احکام متفاوت خواهند شد و مسیر رسیدن به احکام را بیشتر مسیرهای عرفی می‌دانستند و تقید به اجتهاد مصطلح و مورد قبول همه فقها را خیلی قبول نداشتند.

حضرت امام در برابر اینها فرمودند که خیر، اینگونه نباید باشد بلکه ما حتماً از مسیر اجتهاد معروف و معتبر باید کشف احکام را داشته باشیم، اما از عناصر زمان و مکان و همچنین مسائل عرفی و توسعه و تضییق در باب موضوعات، نباید غافل باشیم. این از یک طرف. از طرف دیگر، اسلام فقه‌ای در مقابل اسلام متحجر بود که چیزی نزدیک به اخباریگری هست. یعنی یک اجتهادی را قبول دارند که مقید به یک تقیداتی است که هیچ‌وقت قادر به حل مشکلات جامعه نخواهد بود و نهایتاً جوابگوی مسائل شخصی است که آن هم با مشکلاتی مواجه خواهد بود. لذا حضرت امام در مقابل هر دو دسته فرمودند: ما معتقد به اسلام فقه‌ای یا فقه جواهری هستیم و حتی در آخر هم تعبیر فرمودند به اسلام ناب محمدی (ص)، که مراد از همه این عناوین یک چیز بود و آن اسلامی است که از طریق اجتهاد مصطلح و معتبر از منابع معتبر، احکام را کشف می‌کند و با توجه به کتاب و سنت و مناظرات عقلی و همینطور با استفاده از ابزاری به نام علم اصول و دسترسی به ظهورات عرفیه و نیز دخالت عناصر زمان و مکان و بعضی از مسائل عرفی، احکام را استنباط می‌کند. اسلام فقه‌ای است که همیشه و در همه جامی تواند پاسخگوی سؤالات و مشکلات جامعه باشد.

❁ حضرت عالی فقه جواهری را داخل در فقه اخباریگری می‌دانید آن گونه که برخی صاحب نظران معتقدند یا نه؟

❁ با توجه به اینکه حضرت عالی ریاست مدرسه تخصصی فقه امام خمینی رحمت الله علیه در قم را بر عهده دارید طبیعتاً با آراء و اندیشه‌های فقهی حضرت امام آشنایی دارید. بحث ما در رابطه با مسئله فقه جواهری و نگاه حضرت امام به فقه جواهری و اسلام فقه‌ای است. لطفاً در ابتدا اسلام فقه‌ای و فقه جواهری را جداگانه تعریف کنید تا در ادامه به مقوله‌های دیگر بپردازیم.

همانطور که می‌دانید علم فقه هم مثل سایر علوم، گرچه بنیادها و بن مایه‌های آن از کتاب و سنت است ولی در طول تاریخ به دست متخصصین فن و فقهاء بزرگ پرورش پیدا کرده و به صورتی که ملاحظه می‌کنید در آمده است. قهراً این علم مثل هر علم دیگری دارای قواعد و ضوابط و قوانین خاص به خودش هست که از آنها در طریق استنباط و اجتهاد احکام استفاده شده و می‌شود. آراء و افکار و انظار فقهاء عظام هم در گسترده‌گی و پرورش این علم بسیار تأثیر گذار بوده است.

بالاخره از زمان ائمه معصومین علیهم السلام تا زمان ما، پیوسته جریان اجتهاد و افتاء و تقلید در شیعه برقرار بوده، به این صورت که افراد متعهد برای یاد گرفتن احکام اسلامی به مجتهد عادل صاحب فتوا مراجعه می‌نموده‌اند و همانطور که در سایر نیازهای اجتماعی تخصصی، مردم به متخصص آن علم رجوع می‌کنند، در مورد علم فقه هم همین طور بوده و همین موضوع موجب شده است تا اجتهاد دائماً زنده و نوبه نو در حال رشد و تطور باشد.

از اینجا برگردیم به سؤال شما و عرض کنم که منظور و مقصود از اسلام فقه‌ای، اسلامی است در مقابل اسلام لیبرال از یک سو و در مقابل اسلام متحجر از سوی دیگر. در واقع نگاه حضرت امام به این عنوان اسلام فقه‌ای و ابراز آن به این جهت بود که در اول پیروزی انقلاب، نواندیشانی پیدا شدند که تفکرشان این بود که از مسیر

الاسلام فی مسائل الحلال والحرام هست با همه ارزشی که دارد، نیاز به شرح داشته، لذا صاحب جواهر این کتاب را شرح کرده و اسم این شرح را جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام گذاشته است. بسیار زحمت کشیده و مدت سی سال یا کمی بیشتر از عمر شریف خودشان را در این راه صرف کرده اند. از همین جا قدر و قیمت کتاب شرایع هم معلوم می شود، چرا که وقتی فقیه بزرگی مثل صاحب جواهر به شرح این کتاب اقدام می کند، قهرا نشان دهنده مرتبه بالای علمی این کتاب شریف است. آن وقت در عظمت کتاب جواهر همین بس که یک وقتی حضرت امام درباره جواهر فرمودند؛ انسان وقتی به کتاب جواهر نگاه می کند می بیند این مرد بزرگ به تنهایی کاری کرده که شاید از عهده صد نفر هم بر نیاید.

از کلام حضرت امام که بگذریم اگر دقت کنیم می بینیم حقیقت این است که این کتاب یک دوره فقه امامیه است و از حیث کمال و اتقان و گستردگی فروع، بسیار ارزشمند است. خلاصه اینکه توجه به این کتاب برای همه کسانی که در مسیر اجتهاد و استنباط قدم برمی دارند می شود گفت لازم و واجب است و در واقع فقیه هر چند توانا باشد از مطالعه این کتاب بی نیاز نیست.

این نسبت به معرفی اجمالی کتاب جواهر، اما اگر ویژگی های جواهر را بخواهیم یک مقداری دقیق تر بررسی کنیم می بینیم اولاً مرحوم صاحب جواهر در سرتاسر این چهل و چند جلد، راه و روش واحدی را طی کرده و این خودش هنر بزرگی است. گاهی در آثار دیگر فقها دیده می شود که فراز و فرودهایی در مسیر استنباط آنها هست و گاهی روشی را که آن فقیه طی کرده در همه کتاب یکسان نیست، ولی در مورد ایشان روش واحد است.

ثانیاً، اینکه مرحوم صاحب جواهر احاطه فراوانی بر آراء و نظار دیگران داشته و مبنای و انظار سایر فقها را بخوبی می دانسته و بر آنها مسلط بوده و تتبع بسیار وسیعی که در این کتاب نسبت به آراء و اقوال و طرح و بررسی آنها انجام داده جدا مایه تعجب است و تحسین و تکریم هر خواننده اهل فضلی را به دنبال دارد.

پس تا اینجا با توجه به خصوصیات و ویژگی هایی که ذکر شد، بخشی از چرایی توجه حضرت امام به این کتاب روشن شد؛ یعنی امام توجه کردند به اینکه کتاب جواهر از یک طرف روش و میراث سلف صالح را حفظ کرده و اجتهاد شناخته شده و معتبر را رعایت کرده، کتابی است که از حیث اتقان و استحکام مطالب و استدلال ها و همینطور از حیث تتبع و نیز شمول فروع، چیزی کم ندارد، از طرف دیگر چون امام بر این عقیده بودند که اسلام ناب با ابزار فقاهت این ظرفیت را دارد که جوابگوی همه نیازهای بشر باشد، و در کتاب جواهر به این نکته مهم توجه شده است بیش از پیش توجه حضرت امام به کتاب جواهر جلب شد و باعث شد که این کتاب و راه و روش این کتاب در مسیر اجتهاد و استنباط، از نظر ایشان کتاب معیار باشد و از همین رهگذر بود که حضرت امام تعبیر فقه جواهری را مطرح فرمودند.

باز، از ویژگی های کتاب جواهر این است که مرحوم صاحب جواهر از همه منابع اصلی دخیل در اجتهاد صحیح، یعنی کتاب، سنت، اجماع و عقل بطور خاصی بهره برده است.

کتاب یعنی قرآن شریف برای فقیه و مجتهد به عنوان اصلی ترین منبع در مسیر اجتهاد است. یعنی شخص فقیه با استفاده از اطلاقات و عمومات قرآن و نیز سایر مطالب قرآنی نظیر ظهورات عرفیه، گام اول اجتهاد را برمی دارد. قهرا صاحب جواهر هم نظیر سایر فقها، در

استدلالات خود از قرآن کاملاً استفاده کرده است.

در مرحله بعد، سراغ روایات رفته و با تحقیق و تتبع در این قسمت هم تلاش فراوانی کرده است. مخصوصاً در باب دلالت روایات. چون صاحب جواهر با اشرفی که نسبت به اعتبار احادیث داشته، خیلی اسناد احادیث را مطرح نمی کند. گرچه فقها بزرگ با اصطلاحات معروف نظیر صحیح، یا معتبره، یا موثقه به اسناد احادیث اشاره می کنند و یا با تعبیری نظیر؛ خبر و روایت، از عدم اعتماد نسبت به حدیث پرده برمی دارند. به هر حال آن چیزی که بطور جدی در این قسمت به آن می پردازند تا در کنار آیات به نتیجه و فتوایی برسند، بررسی دلالت احادیث و جمع بین روایات دخیل در بحث هست. در اینجا لازم است اشاره کنم که مرحوم صاحب جواهر در باب فهم و استفاده از روایات تا جایی که ممکن بوده از فهم عرفی استفاده کرده است و این هنر بزرگی است که فقیه با توجه به آیات و روایات باب، جمع کند بین اینها و ظهورات و فهم عرفی و فتوایی صادر کند که به آسانی قابل خدشه نباشد. البته ایشان از اجماع و عقل هم بهره برده، گرچه خیلی اهل قبول اجماع نیست و معمولاً در آنها خدشه وارد می کند.

لذا در جمع بندی عرض می کنم که فقه جواهری از یک طرف میراث کهن فقه شیعه را حفظ کرده و از طرف دیگر به ظرفیت فقه برای پاسخگویی به نیازهای جامعه و رفع مشکلات و جوابگویی به مسائل مستحدثه در حد وسیع توجه کرده و با نوع نگرش خود این راه ما فهمانده است.

به نظر جناب عالی شاخصه اصلی اسلام فقهاتی چیست؟
شاید مهمترین ویژگی برای فقه جواهری یا همان اسلام فقهاتی، توجه جدی صاحب جواهر به مسئله ولایت فقیه و حکومت اسلامی که در عصر غیبت به وسیله فقیه عادل جامع شرایط برپا می شود باشد. ایشان صریحاً به اختیارات حاکم اسلامی در عصر غیبت حضرت ولی عصر (عج) پرداخته و برای فقیه در این عصر، ولایت عامه را قائل شده است.

خلاصه نظرش این بوده که در زمان غیبت، فقیه و حاکم اسلامی با تحفظ بر تقوی و سایر الزامات دینی و با توجه به مصالح جامعه، این شأن را دارد که در مدیریت کلان اجتماع اسلامی سکان دار باشد و این خصیصه فقه جواهری مشخصاً باعث شده که حضرت امام که خودش به عنوان یک فقیه بزرگ و برجسته به اصل ولایت فقیه و اختیارات کامل او در عرصه اداره اجتماع قائل است، توجه ویژه به این کتاب پیدا کند. چون حضرت امام می فرمود: فقه تئوری کامل زندگی انسان است و فقیه دارای شرایط هم برای اداره چنین زندگی این شأن و جایگاه را دارد که حاکم این جامعه باشد و تعبیرشان در این زمینه این بود که: حکومت فلسفه عملی تمام فقه در ابعاد زندگی بشر است.

پس به طور خلاصه، این نوع نگرش صاحب جواهر موجب شد تا نظر حضرت امام به این نوع از روش اجتهاد، گره بخورد و بر این اساس هم مسائل اساسی و بنیادین اسلام سالم می ماند و هم کارایی فقه در همه عرصه های زندگی انسانها روشن می شود.

صاحب جواهر یکی از اصلی ترین پایه گذاران نظریه ولایت فقیه در میان فقهای شیعه بوده اند، لطفاً مقداری به بررسی آراء امام خمینی و صاحب جواهر در باب ولایت فقیه بپردازید.

مرحوم صاحب جواهر صریحاً فرموده: اگر کسی (لا بد عالم و مجتهد منظور است) منکر ولایت فقیه در عصر غیبت باشد، گویا طعم فقه را نچشیده است و همانطور

که عرض کردم این ولایت را محصور و محدود در باب امور حسبیه و اینها نمی داند، بلکه ولایت عامه را که برای حاکم اسلامی قائل شده، می شود. همانطور که می دانید حضرت امام خودشان ولایت مطلقه فقیه را در این عرصه قائل اند، اما در عین حال کتاب جواهر نهایت فقه و فقاهت نیست. مثلاً حضرت امام در بعضی از نامه ها و نوشته های بعد از پیروزی انقلاب ضمن تأکید بر روش سنتی و فقه جواهری، دو عنصر زمان و مکان و نقش آنها در اجتهاد را یادآور می شوند که البته نقش این دو عنصر در اجتهاد صحیح و ضابطه مند و معتبر، و توضیح نظر امام در این فرصت ممکن نیست. بهر حال رشد علمی در حوزه های علمیه توسط فقیهان و دین شناسان در طول تاریخ اسلام بوده و انشاء الله ادامه دارد.

باز در این زمینه می توانیم به پویا بودن فقه از منظر امام اشاره کنیم. حضرت امام پویایی را از دل فقه جواهری استخراج می کنند و عقیده دارند که اگر اسلام آنطور که شایسته است فهمیده شود و اجتهاد درست تحقق پیدا کند، فقه اسلام همواره پویا و در حال رشد و متناسب با نیازهای جامعه خواهد بود و مسئله ای لاینحل باقی نمی ماند.

به عنوان مثال اگر به همین دو عنصر زمان و مکان توجه کنیم می بینیم بسیاری از موضوعات با گذشت زمان تغییر پیدا کرده است. خوب قهرا احکام هم به تبع موضوعات تغییر پیدا می کنند. خوب این را فقیه باید خوب بفهمد و با فهم عرفی و استفاده از عرف عقلا، موضوع را تشخیص بدهد و آنگاه حکم مسئله را بیان کند. مثلاً موضوعاتی مثل احتکار در گذشته بوده که منحصر در چند مورد مثل گندم و جو و امثال اینها بوده. حکمش هم حرمت بوده، ولی الآن با توجه به نیازهای جدید جامعه قهرا مواردی که احتکار آنها حرام است منحصر در آن چهار مورد نیست، بلکه آنچه احتیاجات جامعه اسلامی را شامل می شود اگر احتکار بشود، همان حکم را دارد. لذا از دید حضرت امام اسلام فقهاتی که مجری آن حاکم اسلامی با اختیارات ذکر شده است، می تواند در سطح کلان جامعه تدبیر و اداره امور را به عهده بگیرد و با این تصور زندگی مردم بر اساس فقه خواهد بود و در عین حال راکد و وامانده از پاسخگویی نسبت به نیازهای جدید جامعه هم نخواهد بود.

در پایان اگر نکته ای باقی مانده به عنوان حسن ختام از شما بشنویم:

عرض می کنم حضرت امام در جایی فرموده اند من مبدع پویایی فقه امامیه نیستم. این خصوصیت از اول در فقه سنتی وجود داشته اما به این ظرفیت و خصوصیت درست توجه نشده است.

لذا وقتی توجه به این موضوع را در اندیشه صاحب جواهر می بینند، به آن توجه می کنند و آن را تقویت می کنند، و می فرمایند رویه در حوزه ها باید به همان روش سنتی و فقه جواهری باشد.

پس اگر توجه به فرمایش امام داشته باشیم می بینیم حتی همین عناصر زمان و مکان هم از نظر بعضی از بزرگان از فقها مثل شیخ طوسی، علامه حلی و امثال این بزرگان، مخفی نمانده و به آنها توجه داشته اند. پس امام پویایی فقه را که خارج از روش صحیح استنباط باشد را قبول ندارند و معتقدند اسلام فقهاتی همان اسلامی است که با استفاده از اجتهاد صحیح، حکم مسائل را از منابع اصلی استخراج می کند و با توجه به عناصر زمان و مکان و تغییر یا حتی توسعه و تضییق موضوعات، پویا هم هست.



آیت‌الله سیدمجتبی نورمفیدی استاد خارج فقه و اصول حوزه علمیه قم است و ریاست پژوهشگاه فقه معاصر را بر عهده دارد. تاکنون آثار متعددی از ایشان در حوزه‌های مختلف فقهی، اصولی، تفسیر، کلام، فلسفه و... منتشر گردیده است.

لزوم شناخت و جریان اندیشه امام خمینی - بخش دوازدهم

اسلام فقهی و فقه جواهری

سید مجتبی نورمفیدی:

«فقه جواهری» باید مبتنی بر پویایی این فقه و حل مشکلات زندگی بشر امروز باشد

تفسیرهای نادرست از «اسلام فقهی» ارائه می‌شود

یکی از ویژگی‌های فقه جواهری، توجه به عنصر مصلحت و تأثیری است که این امر در استنباط و اجرای احکام شرعی دارد

جواهری در حقیقت یک صفتی است که برای فقه به کار رفته و طبق نظر امام(ره)، «فقه جواهری» یعنی فقهی که عصاره فقه علمای سلف و پیشین است، اما در عین حال قابلیت پاسخگویی به همه مشکلات و معضلات جامعه بشری را که در طول زمان با آن مواجه می‌شود را دارد. «فقه جواهری» فقهی است که مبتنی بر مبانی اصیل استنباط بوده و در چارچوب ضوابط اجتهاد مصطلح عمل می‌کند، ولی در عین حال این ظرفیت را دارد که به مسائل مستحدثت و جدید و حادث در زمان خودش پاسخ دهد. امام(ره) اوایل انقلاب در دیدار با بعضی از افراد شاغل در نهادهای انقلابی تأکید می‌کردند که شما از اسلام فقهت فاصله‌نگیرید و سعی کنید این جنبه را در خودتان تقویت کنید؛ همچنین خطاب به حوزه‌های علمیه روی روش و شیوه استنباط و اجتهاد جواهری، تأکید داشتند. بنابراین «اسلام فقهی» به یک معنا مخاطبش عموم مردم است، و «فقه جواهری» مخاطبش دانش‌آموختگان یادانش پژوهان حوزه‌های علمیه هستند.

البته این نکته را هم عرض کنم که «اسلام فقهی» لزوماً سیاسی نیست؛ یعنی «اسلام فقهی» خودش دو شعبه دارد؛ می‌تواند سیاسی باشد و می‌تواند غیر سیاسی باشد؛ عده‌ای ممکن است روی «اسلام فقهی» تأکید کنند ولی از عمل سیاسی فاصله بگیرند. شاید مهم‌ترین وجهه ممیزه «اسلام فقهی» در نظر امام با سایر قرائاتی که از اسلام به عمل آمده، این است که «اسلام فقهی» مورد نظر امام، به هیچ وجه از حکومت و حاکمیت دینی و اسلامی جداشدنی نیست، حکومتی که بر اساس ضوابط فقهی باید اداره شود.

چه ویژگی‌های منحصر به فردی در «اسلام فقهی» وجود دارد که حضرت امام این همه بر آن تأکید می‌کنند، و آیا اساساً یکی از ارکانش مورد توجه حضرت امام است، و اگر هست کدام رکن است؟ یا اینکه امام به طور کلی به آن نظر دارد؟

امام معلوم شود، ناچار به این گونه‌ها اشاره کنم. یک قرائت دیگر در مقابل «اسلام فقهی»، «اسلام فرهنگی» است. منظور از اسلام فرهنگی یعنی اینکه دین تنها در حیطه عقائد و امور دینی و فرهنگی حضور دارد، نه در عرصه سیاست. طیفی از مسلمانان یا شیعیان به این اسلام معتقد هستند. یک اسلام سیاسی هم داریم که غیر فقهی است. طبق این دیدگاه اسلام هر چند سیاست دارد و به حضور در عرصه سیاست معتقد است، ولی قائل به ضرورت تشکیل حکومت اسلامی نیستند؛ اینها می‌گویند مسلمانان باید با حکومت‌های عرفی که در جهان وجود دارد، تعامل داشته باشند، و در عین حال در برخی از عرصه‌های سیاسی هم حضور دارند. یک «اسلام سیاسی - اجتماعی» هم داریم که آن هم غیر فقهی است؛ یا به تعبیر دیگر یک «اسلام انقلابی» که خمیرمایه آن تحرک سیاسی و اجتماعی است، ولی مبتنی بر فقه و فقهت نیست. این اسلام بیشتر شاید جنبه جامعه‌شناسانه دارد. اینها همه در مقابل اسلام فقهی قرار گرفته است.

اما «اسلام فقهی» به نظر امام(ره) اسلامی است که جامعیت داشته و مبتنی بر فقهی است که متکفل زندگی بشر از گهواره تا گور است؛ «اسلام فقهی» مورد نظر امام(ره) یک اسلام سیاسی، یک اسلام اجتماعی و فرهنگی و یک اسلام انقلابی است. ایشان معتقد است اساساً فقهت و فقه در بردارنده احکام مربوط به زندگی بشر از گهواره تا گور در همه ابعاد است. این اسلام، اسلامی است که همه این ابعاد در آن هست. طبق این دیدگاه، اسلام با تجدد مخالف نیست، با سنت هم مخالف نیست؛ یعنی تجدد را در چارچوب ارزش‌های اسلامی می‌پذیرد، در عین حال رجوع به سنت هم به گونه‌ای نیست که به تقابل با تجدد و مدرنیسم بپردازد. لذا اسلام فقهی یک چنین معنایی دارد.

«فقه جواهری» اخص از «اسلام فقهی» است؛ کلمه

بحث ما در رابطه با اسلام فقهی و فقه جواهری در اندیشه حضرت امام(ره) است؛ ابتدا از منظر حضرت امام(ره) به تعریف فقه جواهری و اسلام فقهی، تا به موضوعات دیگر برسیم.

«اسلام فقهی» و «فقه جواهری» دو اصطلاحی است که در کلمات و سخنان امام(ره) مورد استفاده قرار گرفته، و این دو واژه به یک معنا اعم و اخص هستند و متفاوت اند. چون در «اسلام فقهی» فقهت، وصف برای اسلام قرار گرفته؛ البته تعبیر امام هم «اسلام فقهت» است، نه اسلام فقهی. اما در «فقه جواهری»، کلمه جواهری وصف برای فقه واقع شده و از آنجا که فقه اخص از اسلام است، نسبت بین آنها عموم و خصوص مطلق است. بنابراین موصوف و صفت در این دو متفاوت هستند. معنای «اسلام فقهی» به قرینه مقابله‌اش معلوم می‌شود. «اسلام فقهی» در مقابل «اسلام غیر فقهی» است و در هر دو اختلاف نظر وجود دارد. لذا گونه‌بندی‌هایی هم که در «اسلام غیر فقهی» صورت گرفته، از منظرهای مختلف، متفاوت است؛ مثلاً «اسلام غیر فقهی» در یک تلقی شامل «اسلام تجددگرا» و «اسلام سنت‌گرا» می‌شود. «اسلام تجددگرا» طبق معنای شایع آن یعنی اسلامی که تمام مظاهر تجدد را پذیرفته و دین را به اعمال فردی تقلیل داده است؛ این اسلام یک اسلام کاملاً غیر سیاسی بوده و اساساً معتقد است دین متکفل امور سیاسی و اجتماعی نیست. یک طیفی از روشن‌فکران چه در ایران و چه در جهان اسلام و دنیای عرب به این نوع اسلام گرایش دارند. یک «اسلام سنت‌گرا» هم هست که با مظاهر تجدد تقابل داشته و معتقد است ما در همه امور باید به سنت رجوع کنیم و هیچ وجهی برای پذیرش تجدد وجود ندارد. طبق این دیدگاه هم اسلام یا سیاسی نیست و اگر هم باشد گرفتار جمود و تنگ‌نظری است.

من برای اینکه حدود و ثغور «اسلام فقهی» در اندیشه

من تا حدی به این سؤال شما در سؤال قبلی پاسخ دادم؛ اینکه امام روی «اسلام فقهانی» تأکید می‌کند، بر مبنای برداشتی است که ایشان از مجموعه دین و شریعت و فقهت دارد. اسلام فقهانی برای این مورد تأکید واقع شده که راه صحیح را از راه کسانی که ممکن است ادعای مسلمانی کنند اما منکر ضرورت تشکیل حکومت اسلامی شوند، جدا کند. ایشان می‌خواهد راه «اسلام فقهانی» و اسلام حقیقی یا به تعبیر دیگر اسلام ناب را از راه کسانی که می‌خواهند اسلام را تقلیل دهند به حیطه اعمال فردی تفکیک کند و به طور کلی مانع بلایی شود که بعد از رنسانس سر کلیسا آمد و نتیجه‌اش این شد که ارباب کلیسا به کار آخرت و معنویت بپردازند و ارباب قدرت و سیاست به کار دنیا و سیاست. این امری بود که امام به شدت می‌خواست با آن مقابله کند؛ تأکید امام بر «اسلام فقهانی» بدان جهت بود که مسلمانان و انقلابی‌ها و جوانان انقلابی مبدا از حقیقت احکام اسلام فاصله بگیرند؛ چون این فاصله گرفتن در اوایل انقلاب خسارت‌هایی به بار آورد، مثل گروه فرقان یا بعضی از گروه‌هایی که دست به ترور زدند، آنها دقیقاً نمونه‌های اسلام غیر فقهانی بودند؛ یک اسلام انقلابی به زعم خودشان که پایبندی به احکام شرعی نداشتند. علت تأکید امام این بود که «اسلام فقهانی» هسته مرکزی دینداری و معرفت دینی است که با تشکیل حکومت اسلامی برای تحقق اهداف و آرمان‌های اسلامی کوشش و تلاش کند. بقیه قرائت‌ها از اسلام، از دید امام گرفتار نقص است؛ اسلامی که فقط به امور فرهنگی بخواهد توجه کند یا اسلامی که صرفاً بخواهد به حوزه عمل اجتماعی بدون تحرک سیاسی کار داشته باشد، اینها به نظر امام همه ناقص است و نهایتاً هر کدام منجر به انحرافاتی می‌شود. امام خواسته‌اند یک ریل گذاری کنند. مبنای حرکت ایشان در نهضت بر این اساس استوار شد. البته گاهی هم دیده می‌شود که تفسیرهای نادرست از «اسلام فقهانی» ارائه می‌شود. ممکن است عده‌ای بگویند منظور ما همین «اسلام فقهانی» است که امام می‌گوید، اما تفسیری که از اسلام فقهانی دارند، یک تفسیر جامدانه و یخ‌زده‌ای است که آفت‌ها و گرفتاری‌های فراوانی دارد؛ این ممکن است بن‌بست‌هایی را در جامعه ایجاد کند که نهایتاً خسارت به اسلام و مسلمین وارد شود. باید دقت کرد که این ریل گذاری که امام کرده‌اند، دقیقاً چیست و مرزبندی آن با قرائت‌های دیگر کدام است.

ویژگی‌های فقه جواهری که باعث تأکید امام شده کدام است؟

مزیت فقه جواهری این است که همه عناصری که در یک استنباط صحیح باید موجود باشد را دارد؛ یعنی اتکاء به منابع اصیل اجتهادی، کتاب و سنت و اجماع و... همه اینها سر جای خودش هست. چون صاحب جواهر هیچ‌گاه از چارچوب ضوابط صحیح استنباط و اجتهاد خارج نشده است. اما در کنار این، آنچه که شاید به یک معنا بیشتر مورد توجه قرار گرفته و امام را جذب کرده، این است که صاحب جواهر به برخی از مقوله‌هایی که می‌تواند برای جامعه و مردم راهگشا باشد، توجه کرده است. مثل مسأله حکومت و اختیارات حاکم و ولی مسلمین؛ طبق نظر صاحب جواهر حاکم اسلامی و امام جامعه یک اختیاراتی دارد که مهم است. امام که این انقلاب را سامان دهی و رهبری کردند و بعد حکومت اسلامی و جمهوری اسلامی را تشکیل دادند، کاملاً واقف بودند که جمهوری اسلامی به عنوان یک نظام سیاسی در دنیای پیچیده کنونی، نیازمند قابلیت‌هایی

است که بتواند بن‌بست شکنی کند و مشکلات بشر را در این پیچ و خم‌هایی که با آن مواجه است، برطرف کند. این امر در فقه جواهری یا روش استنباطی صاحب جواهر مورد توجه قرار گرفته است. مسأله دیگر، توجه به مصلحت است؛ در جای جای کتاب‌های فقهی جواهر و ابواب مختلف فقهی آن، این مسأله به طور ویژه از سوی صاحب جواهر مورد توجه واقع شده است؛ یعنی یکی از ویژگی‌های فقه جواهری، توجه به عنصر مصلحت و تأثیری است که این امر در استنباط و اجرای احکام شرعی دارد.

نکته دیگر اینکه صاحب جواهر علی‌رغم اتکا به منابع اصیل استنباط و اجتهاد، از عرف و فهم عرفی فاصله نگرفته است. در برداشت از روایات، در استفاده از آیات، به فهم عرفی بسیار توجه داشته است. در مورد موضوعات و متعلقات احکام، صاحب جواهر خیلی از این امور را به عرف واگذار کرده است؛ یعنی این طور نبوده که در صدد برآید که هر موضوعی را بخواهد منتسب به شرع کند و تعریفی از شریعت برای آن استخراج کند. من فکر می‌کنم جمع این ویژگی‌ها در روش استنباطی صاحب جواهر، این جاذبه را برای امام ایجاد کرده که روی این مسأله تأکید کند که ما نباید از فقه جواهری فاصله بگیریم. هم حفظ ضوابط اصیل استنباط و هم قابلیت پاسخگویی این فقه به معضلات بشر در دنیای معاصر.

مستحضرید که حضرت امام از فقه تحت عنوان تئوری حکومت، و از حکومت تحت عنوان فلسفه علمی فقه یاد می‌کنند؛ چه مسائلی درون فقه وجود دارد که موجب می‌شود از آن چنین برداشتی نسبت به حکومت داشته باشیم؟

اگر بخواهیم مصداق برای آن ذکر کنیم، این خیلی طولانی می‌شود؛ به این سؤال شما به نحو اجمال پاسخ می‌دهم که امام (ره) در صحبت‌های خود تصریح کرده‌اند به اینکه آن قدر که آیه و روایت درباره سیاست و اجتماعات و معاشرت‌ها و معاش مردم داریم، درباره عبادات نداریم. شما منابع فقه را که نگاه کنید - یعنی

«اسلام فقهانی» به نظر امام (ره) اسلامی است که جامعیت داشته و مبتنی بر فقهی است که متکفل زندگی بشر از گهواره تا گور است؛ «اسلام فقهانی» مورد نظر امام (ره) یک اسلام سیاسی، یک اسلام اجتماعی و فرهنگی و یک اسلام انقلابی است. ایشان معتقد است اساساً فقهت و فقه در بردارنده احکام مربوط به زندگی بشر از گهواره تا گور در همه ابعاد است. این اسلام، اسلامی است که همه این ابعاد در آن هست. طبق این دیدگاه، اسلام با تجدد مخالف نیست، با سنت هم مخالف نیست؛ یعنی تجدد را در چارچوب ارزش‌های اسلامی می‌پذیرد، در عین حال رجوعش به سنت هم به گونه‌ای نیست که به تقابل با تجدد و مدرنیسم بپردازد. لذا اسلام فقهانی یک چنین معنایی دارد

آیات و روایات و عقل هم در کنار اینها اگر ضمیمه شود - اکثر آنها در حیطه احکام مربوط به امور زندگی بشر است که متکفل اغلب آنها حکومت است. ایشان می‌گویند ما نزدیک پنجاه و چند باب فقهی داریم؛ از این پنجاه و چند باب فقهی، هفت یا هشت باب فقهی مربوط به عبادات است؛ بقیه مربوط به زندگی و معاش مردم در ابعاد مختلف، معاملات به معنای عام است. آن وقت با این نسبت که در آیات و روایات است و ابواب فقهی هم که این چنین است، چطور می‌توان ادعا کرد که اسلام با حکومت کاری ندارد. درست است که ابواب فقهی ما در این زمان خلاهایی دارد و باید ابواب جدیدی به آن اضافه شود، ولی آیا می‌توانیم بگوییم که فقه تئوری حکومت نیست؟ اگر ایشان می‌گویند حکومت فلسفه عملی فقه است، این دقیقاً برخاسته از منابع معتبر دینی و برگرفته از کتاب‌های فقهی ماست و چه بسا روش و سیره بسیاری از فقهای ما هم اینطور بوده است.

شما موضوع فقه را نگاه کنید؛ موضوع فقه افعال مکلفین است. افعال مکلفین یعنی هر کاری که مکلف می‌کند؛ چه در ارتباط با خدا، چه در ارتباط با دیگران، چه در ارتباط با طبیعت، اینها همه مشمول احکام شرعی هستند؛ احکام شرعی چنین گستره‌ای دارد. وقتی موضوع علم فقه، فعل مکلف است و مکلف این ارتباطات سه‌گانه را دارد، پس ذات فقه اقتضای کند که به این مسأله توجه شود. به علاوه، منابع ما و ابواب فقهی ما اینطور است. آن وقت اگر ما می‌خواهیم احکام دینی تحقق پیدا کند، اگر می‌خواهد شریعت عینیت پیدا کند، این بدون داشتن قدرت و بدون برپایی یک نظام سیاسی دارای قدرت، شدنی نیست. چطور می‌توان حرف از اجرای حدود زد بدون اینکه نظام سیاسی برپا شود؟ چطور می‌توان از وضع مقررات در مورد بسیاری از امور زندگی مردم حرف زد، اما بدون حکومت این کار صورت بگیرد؟ واقعاً در طول تاریخ تا چه حدی ضمانت اجرایی برای بسیاری از این احکام شرعی بوده است؟ حتی آنها هم که حکومت یا ولایت فقیه را با اطلاقش قبول نداشته‌اند و حکومتی هم برپا نشده، اما حداقل در امور حسبیه به آن ملتزم شده‌اند. امری که نیاز به متولی دارد، همه اینها را به حاکم شرع ارجاع داده‌اند. اگر این حداقل‌ها نیاز به وجود و حضور حاکم شرع دارد، پس چنانچه بخواهید در سطح وسیع تری احکام دینی را اجرا کنید، این مسلمانان نیاز به یک حکومتی دارد که از ابزارهای لازم برخوردار باشد.

با توجه به گستردگی «فقه جواهری» و توانمندی‌هایی که حضرت تعالی به بخشی از آنها اشاره کرده‌اند، آیا فقه در گذشته دارای نواقصی بوده یا خیر؟

بهنتر است فقه را متهم به نقص نکنیم؛ آن چیزی که می‌تواند متهم به نقص شود، مکتب‌های فقهی یا روش‌هایی است که فقیهان بعضاً در استنباطات خودشان دنبال کرده‌اند. بالاخره در اینکه مکاتب فقهی متعددی در طول تاریخ وجود داشته و استنباط و فقهت تطوراتی داشته، تردیدی نیست. همین الان اصطلاح مکتب قم، مکتب نجف و مکتب سامرا، اصطلاح شایعی است؛ اگر مکتب هم به آن اطلاق نکنیم، ولی اینها ذیل یک مکتب فقهی عام‌تر و کلی‌تر تعریف می‌شود. این تطورات همیشه بوده است. زمانی مثلاً شیخ صدوق را داشتیم که نقل‌گرایی را دنبال می‌کرد، یا ابن جنید را داشتیم که عقل‌گرایی را دنبال می‌کرد. بعد شیخ مفید آمده بین این دو تعدیل کرد و پایه‌گذار روش و مکتبی شد که بعد توسط شاگردان ایشان هم ادامه پیدا کرد. بالاخره فراز و فرودها در تاریخ اجتهاد و فقهت بوده و هر

چه جلوتر آمدیم، مسلماً این روش‌ها کامل‌تر شده است. اینکه مثلاً در دوره‌ای اخباری‌گری قوت پیدا می‌کند، این یک نقصی در دایره اجتهاد و استنباط ایجاد کرد، اما علامه مجدد و حیدر بهبهانی فقاقت و استنباط را از این سراسیمگی نجات داد.

بنابر این فقیهان به دلایل مختلفی، گاهی گرفتار این نقص‌ها شده‌اند؛ مکاتب فقهی ایجاد شده و گاهی در بخشی افراط یا تفریط صورت گرفته است. اما همانطور که در ابتدای سخنم اشاره کردم، «فقه جواهری» عصاره فقه و اجتهاد و استنباط علمای سلف است؛ آن هم با حفظ همه آن مزیت‌ها و چارچوب‌ها و ضوابط، و توانمندی‌ها و قابلیت‌هایی که در آن وجود دارد. لذا ما نه می‌توانیم «فقه جواهری» را به کلی از گذشته خودش منسوخ و جدا و منقطع کنیم، و نه می‌توانیم حتی بگوییم «فقه جواهری» کامل‌ترین فقه است؛ یعنی نباید باب تکامل این روش و این شیوه استنباط را ببندیم، قطعاً این ظرفیت وجود دارد که همین روش هم کامل‌تر شود. چه اینکه تلاش‌هایی دارد صورت می‌گیرد که «فقه جواهری» با حفظ همان شاخص‌هایی که دارد تکامل بیشتری پیدا کند.

آیا «مدیریت فقهی» در مقابل «مدیریت علمی» است؟ چرا؟ یا به عبارت دیگر، با توجه به دیدگاه‌های حضرت امام در حوزه «اسلام فقه‌آلود»، آیا مدیریت مورد نظر شریعت اسلامی و ایشان، «مدیریت فقهی» است؟ و چه کارهایی باید انجام دهیم تا «مدیریت فقهی» هم به عنوان یک رسم خدشه‌ناپذیر پذیرفته شود و هم پاسخی درست به کسانی بدهیم که در آن خدشه وارد می‌کنند و مدیریت را علمی می‌دانند؟ به نظر من باید با بعضی از اصطلاحات علمی‌تر برخورد کرد؛ گاهی یک اصطلاحی در فضای علمی ابداع می‌شود؛ این خیلی فرق می‌کند با اینکه اصطلاحی در فضای غیرعلمی خلق شود. این خیلی مهم است؛ بالاخره مسأله فقه و فقاقت باید در دایره ضوابط علمی مورد بررسی قرار گیرد؛ هر اصطلاحی هم در این رابطه باید بر مبنای ضابطه علمی باشد. اما بعضاً اصطلاحاتی جعل می‌شود که به نظر من اینها بیشتر جنبه کنایی دارد و مبنای علمی نمی‌توان برای آن تصویر کرد. مثل «مدیریت فقهی». من نمی‌دانم چه کسی این اصطلاح را جعل کرده، اما این یک معنای مبهم و نامفهومی دارد. ممکن است منظور از «مدیریت فقهی»، «مدیریت فقیه» باشد؛ «مدیریت فقیه» با «مدیریت فقهی» فرق می‌کند. احتمال دیگر این است که بگوییم منظور از «مدیریت فقهی»، یعنی «مدیریت بر اساس ضوابط فقهی»؛ باز این هم فرق می‌کند؛ «مدیریت فقیه» یا «مدیریت بر اساس ضوابط فقهی» یک معنای روشن‌تری دارد. اما اینکه «مدیریت فقهی» به این صورت که فقهی وصف برای مدیریت باشد، من با این اصطلاح خیلی موافق نیستم و گمان می‌کنم شاید برخی این را اساساً به این منظور به کار برده‌اند که یک تقابلی بین «مدیریت اسلامی» یا «مدیریت بر اساس ضوابط فقهی» یا «مدیریت فقیه» با «مدیریت علمی» ایجاد کنند. به نظر من اصل این اصطلاح خیلی درست نیست. «مدیریت فقهی» را عده‌ای الان به کار می‌برند برای کنایه و طعنه و اشکال به وضعی که مثلاً الان در جامعه وجود دارد و می‌خواهند یک تقابلی بین «مدیریت فقهی» و «مدیریت علمی» ایجاد کنند، که مثلاً «مدیریت فقهی» نمی‌توان کشور را اداره کرد، بلکه مدیریت باید علمی باشد. اصلاً اصطلاح «مدیریت فقهی» یک اصطلاح بی‌ریشه و بی‌پایه‌ای است. بله، اگر «مدیریت فقیه» منظور باشد، این قابل فهم است،

یا «مدیریت بر اساس ضوابط فقهی»، این دو هیچ تقابلی با «مدیریت علمی» ندارند. «مدیریت فقیه» یعنی مدیریت فقیه جامع‌الشرایط که بر اساس نظریه ولایت فقیه جامعه را اداره می‌کند. «مدیریت فقیه» حتماً این چنین است و این چنین بوده و خواهد بود که هر آنچه که برای اداره کشور لازم است را بر مبنای علم و تخصص و تجربه بشری انجام دهد. اینطور نیست که «مدیریت فقیه» به علم و دانش و تجربه بشری کاری نداشته باشد. اصلاً کسی چنین چیزی را نمی‌گوید. یا مثلاً اگر گفته می‌شود که جامعه بر اساس فقه و ضوابط حاکم بر فقه اداره شود، این معنایش آن نیست که «مدیریت علمی» کنار برود. منظور از «مدیریت فقیه» یا مدیریت بر اساس ضوابط حاکم بر فقه، این است که ارزش‌ها و آرمان‌ها و اهدافی که برای یک جامعه دینی تصویر می‌شود که رساندن بشر به سعادت دنیا و آخرت است، آن ارزش‌ها در اداره جامعه لحاظ شود. یعنی ما جامعه را با قطع نظر از این ارزش‌ها و آرمان‌ها نخواهیم پیش ببریم. اگر منظور این باشد، این هیچ تقابلی و منافاتی با بهره‌گیری از تخصص و علم و تجربه بشری ندارد. به نظر من آنچه لازم است به عنوان یک بابی در فقه به آن توجه شود و مهم است، چه اینکه الان هم در حوزه این مسأله مورد توجه قرار گرفته، فقه‌الاداره یا فقه‌المدیریه است؛ فقه مدیریت یک اصطلاح کاملاً صحیح و مقبولی است. فقه مدیریت یعنی آن دسته از احکامی که مربوط به این جنبه از افعال مکلف است؛ بالاخره شخص حقیقی به عنوان مدیر یک سری رفتارهایی را در یک سازمان و مجموعه‌ای باید داشته باشد. ما باید موضع فقه را در برابر این رفتارهای شخص حقوقی مدیر معین کنیم؛ این خودش می‌تواند یک بابی در فقه باشد و یکی از ابواب جدید فقهی باشد، فقه‌الاداره یا فقه‌المدیریه. لذا «مدیریت فقهی» اساساً به نظر من یک اصطلاح نامفهوم

بهبتر است فقه را متهم به نقص نکنیم؛ آن چیزی که می‌تواند متهم به نقص شود، مکتب‌های فقهی یا روش‌هایی است که فقیهان بعضاً در استنباطات خودشان دنبال کرده‌اند. بالاخره در اینکه مکاتب فقهی متعددی در طول تاریخ وجود داشته و استنباط و فقاقت‌تطوراتی داشته، تردیدی نیست. همین الان اصطلاح مکتب فقه، مکتب نجف و مکتب سامرا، اصطلاح شایعی است؛ اگر مکتب هم به آن اطلاق نکنیم، ولی اینها ذیل یک مکتب فقهی عام‌تر و کلی‌تر تعریف می‌شود. این تطورات همیشه بوده است. زمانی مثلاً شیخ صدوق را داشتیم که نقل‌گرایی را دنبال می‌کرد، یا ابن جنید را داشتیم که عقل‌گرایی را دنبال می‌کرد. بعد شیخ مفید آمده بین این دو تعدیل کرد و پایه‌گذار روش و مکتبی شد که بعد توسط شاگردان ایشان هم ادامه پیدا کرد. بالاخره فراز و فرودها در تاریخ اجتهاد و فقاقت بوده و هر چه جلوتر آمدیم، مسلماً این روش‌ها کامل‌تر شده است

و مبهمی است، عمدتاً کسانی هم که این اصطلاح را به کار می‌برند، شاید بیشتر جنبه کنایی آن مدنظر باشد. من هم ندیده‌ام که این اصطلاح در افهام و السنه اهل علم و فضل خیلی به کار رفته باشد. ممکن است عده‌ای قصد و غرضی هم نداشته باشند، بلکه روی بی‌توجهی از این واژه استفاده کنند.

به نظر شما چقدر جامعه ما با فقه جواهری که مورد نظر امام بود، فاصله دارد؟

منظور شما از جامعه چیست؟ جامعه مخاطب امام، یعنی حوزه‌ها، طلاب، روحانیون، مجتهدین؟ اینها دو بحث است؛ در اینکه الان ضرورت دارد ابواب جدیدی به فقه اضافه شود بحثی نیست. ما الان در پژوهشگاه فقه معاصر مثل سایر مؤسساتی که در حوزه تلاش می‌کنند و کارهای خوبی هم صورت گرفته، در صدد احصاء و استقصاء این ابواب هستیم که خود این هم یک بحث مهم و عمیقی است، موضوعات و مسائلی که در این ابواب قابل بررسی است، باید مشخص شوند. مثلاً در گروهی که به عنوان گروه «فقه حقوق و تکالیف شهروندی» فعالیت می‌کنند، ما در حال تدوین شبکه موضوعات و شبکه مسائل حقوق و تکالیف شهروندی هستیم. هر یک از این موضوعات و مسائل، نیاز به یک بحث مبسوط و مفصلی دارد. این کارها دارد انجام می‌شود. فقه نیازمند این تحول و تکامل هست؛ ما در عرصه «مبادی فقه معاصر» کارهایی را داریم انجام می‌دهیم؛ در عرصه‌های دیگر مربوط به سیاست و فرهنگ و رسانه کارهایی دارد صورت می‌گیرد. خود امام (ره) در مورد دخالت دو عنصر زمان و مکان در استنباط و اجتهاد خیلی تأکید داشتند؛ همین مسأله دخالت عنصر زمان و مکان در اجتهاد، امری است که ما می‌بینیم یک تفسیر واحد و روشنی از آن نیست. گاهی تفسیرهایی از مدخلیت زمان و مکان در اجتهاد می‌شود که ماهیتاً با آنچه که امام گفته‌اند، کاملاً مباین و متفاوت است. امام می‌فرماید یک موضوعی که به ظاهر همان موضوعی است که در گذشته بوده، اما در اثر تحولات و پیچیدگی‌هایی که در زمان جدید پیدا شده، یک حکم جدید پیدا می‌کند؛ موضوع به ظاهر عوض نشده اما پیچیدگی‌هایی که در مناسبات پیدا آمده، اقتضای کند که یک حکم تازه‌ای در باره این موضوع داده شود. اینجا دخالت زمان و مکان خیلی اهمیت پیدا می‌کند؛ زمان و مکان در استنباط دخیل است؛ اگر ما این دخالت را فقط در حوزه تغییر موضوع مطرح کنیم، این چیزی بوده که قبلاً هم همه گفته‌اند و این دیگر ابتکار و ابداعی از ناحیه امام محسوب نمی‌شود. گاهی تفسیری که از این دو عنصر و دخالت آن در اجتهاد می‌شود، هیچ فرقی با آنچه که مثلاً پیش از امام هم گفته‌اند ندارد. اگر همان است، پس این چیز تازه‌ای نبوده که امام گفته‌اند؛ در حالی که من گمان می‌کنم که امام فراتر از این را می‌خواستند مطرح کنند. لذا فهم این مناسبات و تعاملات و پیچیدگی‌هایی که دنیای امروز دارد، اینها خیلی مهم است. حوزه‌ها و طلبه‌ها و روحانیون و اساتید باید بر اصل این روش، یعنی شیوه «فقه جواهری» در استنباط مسائل، تکیه کنند اما تکیه بر این روش بیشتر در این شرایط باید مبتنی بر پویایی این فقه و حل مشکلات و معضلات زندگی بشر امروز باشد. لذا در یک جمله می‌خواهم عرض کنم که اگر بخواهیم به عمق این فرمایش امام هم توجه کنیم، من حتی معتقدم که ما چه‌بسا با همین روش و شیوه استنباط هم هنوز فاصله داریم. این چیزی است که باید در مجال وسیع‌تری به آن پرداخته شود.



حجت الاسلام والمسلمین مرتضی جواد آملی در گفتگو با حریم امام، تشریح اسلام فقه‌ای و فقه جواهری و نسبت و رابطه آن دو با یکدیگر، جایگاه فقه جواهری و اسلام فقه‌ای در اندیشه حضرت امام را مورد بحث و بررسی قرار داد. ایشان علاوه بر تدریس و تبلیغ، ریاست بنیاد بین المللی علوم و حیانی اسراء را بر عهده دارند، از دیگر سوابق اجرایی ایشان می‌توان به مدیریت مدرسه علمیه امام حسن عسکری، عضویت در کمیسیون فرهنگی شورای عالی انقلاب فرهنگی و مدیر مسئولی فصلنامه اسراء اشاره کرد.



لزوم شناخت و جریان اندیشه امام خمینی - بخش دوازدهم

اسلام فقه‌ای و فقه جواهری

مرتضی جواد آملی:

فقه جواهری مظهر اسلام فقه‌ای است

اسلام فقه‌ای یک مبناست و فقه جواهری یک شیوه و منهجی است که می‌کوشد اسلام فقه‌ای را آن گونه که هست به جامعه اسلامی معرفی کند

فقه‌ای معتقد بود، یعنی پذیرفته بود آن چیزی که می‌تواند سعادت بشر را تأمین کند همین احکام الهی است که این احکام الهی در کتاب و سنت وجود دارد و ایشان با تمام باور به این مسئله سعی می‌کرد این احکام را استخراج کند. این نکته خیلی مهمی است. اگر یک فقیه در این رابطه شک و تردید و تزلزل داشته باشد که آیا این احکام همه جانبه است و می‌تواند همه اهداف و اغراض دین را تأمین کند؟ نمی‌تواند چنین دستاورد بزرگی را به همراه داشته باشد. اما مرحوم صاحب جواهر چنین باوری داشت که واقعا اسلام فقه‌ای وجود دارد و اسلام فقه‌ای تنها عامل سعادت و نیکبختی جامعه و افراد است. بنابراین ویژگی اول صاحب جواهر، باور به اسلام فقه‌ای بود.

ویژگی دیگری که صاحب جواهر داشت و باید امروز درس آموز فقه‌ای حال حاضر ما باشد آن است که ایشان به یک اجتهادی دست یافته بود که این اجتهاد توانسته است احکام را در زوایای مختلف و ابعاد مختلف دین با تمام قدرت و صلابت استخراج و استنباط کند و اعتماد به این مسئله که این منابع و حیانی چنین جایگاهی را دارند.

اما اجتهادی که صاحب جواهر به آن رسیده بود را باید امروزه به عنوان ملاک اجتهاد قرار داد. اگر چه دایره اجتهاد خیلی وسیعتر شده است و علوم که در اجتهاد دخیل هستند بیش از آن زمانی است که صاحب جواهر در اجتهاد قوی و غنی خود به کار می‌برده است.

باید با کمال تأسف گفت امروز فن و مهارت اجتهاد به شدت ضعیف شده است. عوامل دخیل کم شده و دقت‌هایی که باید در فضای اجتهاد اتفاق بیفتد هم کم شده است. ما اجتهاد جواهری را کمتر در صحنه فقه مشاهده می‌کنیم. به هر حال اجتهاد جواهری چند جنبه داشته که به برخی از آنها اشاره می‌کنم. جنبه اول اجتهاد جواهری این بود که همه اصول مستنبطه در فقه و اصول در توان و قدرت جناب صاحب جواهر

رستگاری جامعه انسانی و بشری است مبتنی بر احکام الهی است که این احکام الهی در کتاب و سنت وجود دارد و بایستی با سلاح اجتهاد این مسئله برای جامعه بشری استنباط شود. این اجمالی از تعریف اسلام فقه‌ای است. اسلام فقه‌ای در مقابل نظام حقوقی مبتنی بر فلسفه غرب شکل گرفته است و جامعه اسلامی و بخصوص مراکز علمی باید اهتمام ویژه‌ای در راستای معرفی اسلام فقه‌ای و امتیازهای آن داشته باشند تا سلامت و سعادت جامعه در پناه احکام الهی تحقق یابد و تلاش کنند احکام واقعی اسلام بر اساس اجتهاد صحیح که صاحب جواهر پرچمدار این نوع اجتهاد است استنباط و به جامعه ارائه شود.

مراد حضرت امام از فقه و اسلام فقه‌ای و فقه جواهری چیست؟ در منظر حضرت امام اسلام فقه‌ای و فقه جواهری چه تعریفی دارند و آیا حضرت امام هر دو را یکی می‌دانند یا بین آنها فرق قائل هستند؟

با تعریفی که ارائه شد روشن شد که اسلام فقه‌ای یک مبناست و فقه جواهری یک شیوه و منهجی است که می‌کوشد اسلام فقه‌ای را آن گونه که هست به جامعه اسلامی معرفی کند. اسلام فقه‌ای مترادف با فقه جواهری نیست. فقه جواهری منهج و روشی است که این روش به بهترین وجه می‌تواند اسلام فقه‌ای را برای جامعه استنباط کرده و به ارمغان آورد. اما باید دید ویژگی‌های فقه جواهری چیست که می‌تواند اسلام فقه‌ای را به درستی معرفی و به جامعه برساند.

فقه یا اجتهاد جواهری، منهجی است که این منهج در طول تاریخ فقه شیعه، جایگاه ویژه‌ای یافته و در دوران معاصر توانسته است قوت و شدت نظرات فقهی را در حد اعلا به نمایش بگذارد. اما اولاً باید دید صاحب جواهر کیست و جواهر چیست و منهجی که ایشان در فقه جواهری دارند را باید واکاوی و ویژگی‌های آن را استخراج کنیم. صاحب جواهر به شدت به اسلام

بحث مادر باره اسلام فقه‌ای و فقه جواهری در منظر حضرت امام رحمت الله علیه است. در ابتدا علاقمندیم تعریف این دور از زبان شما به عنوان یک کارشناس و مجتهد بشنویم.

اسلام فقه‌ای و فقه جواهری دو عنوان عام و خاص است. اجازه دهید در ابتدا باره اسلام فقه‌ای صحبت کنم و سپس به فقه جواهری بپردازم. اسلام فقه‌ای، اسلامی مبتنی بر معرفت و باوری است که با استنباط احکام الهی آن را عامل نجات و سعادت جامعه اسلامی و بشری می‌شناسد. اکنون در اندیشه‌های غیر الهی و غیر توحیدی این باور وجود دارد که آنچه مایه سعادت و رستگاری بشر است همان چیزی است که از ناحیه عقل تجربی و عقل است و رهاورد اندیشه‌های بشری است که می‌تواند نجات بخش و موجب سعادت بشر باشد.

اما اسلام فقه‌ای معتقد است که تنها عامل سعادت انسان احکام الهی است که این احکام الهی از راه کتاب و سنت به ما رسیده است. اسلام فقه‌ای، زمینه و محفلی است برای استنباط این احکام از منابع و حیانی که عبارتند از: کتاب و سنت، البته عقل در استنباط این احکام جایگاه ویژه‌ای دارد. بنابراین اسلام فقه‌ای یک عنوان جامعی است که امروزه باید روی آن بیشتر تأکید شود در مقابل دستگاه‌های فکری دیگران که مباحث حقوقی را و آنچه را که امروزه به عنوان قانون و حقوق در جامعه جهانی شناخته می‌شود را می‌خواهند جایگزین اسلام فقه‌ای کنند. حوزه‌های علمیه و مراکز دانشگاهی و نهادهای مرتبط همه باید اهتمام ویژه‌ای داشته باشند که اسلام فقه‌ای را آنگونه که هست به درستی معرفی کنند و دانش فقه بیش از هزار ساله‌ای را که سعی و تلاش داشته بر اساس منابع و حیانی احکام دقیق الهی را که برای سعادت بشر از راه قرآن و سنت به ما رسیده است به جامعه اسلامی و انسانی برساند.

بنابراین مراد از اسلام فقه‌ای عبارت است از معرفت و باوری که بر اساس آن، آنچه که موجب سعادت و مایه

وجود داشت و همه قواعد را به کار می گرفت. این قواعد فقط قواعدی نبود که در گوشه گوشه فقه یا اصول باشد، خیر! ایشان با توجه به قواعد و اصول مسائل را پیش می برد.

مسئله دیگری که در اجتهاد ایشان دخیل بود آن است که مسئله منابع و حیانی یعنی روایات آنگونه که باید دیده شود با دقت خاصی که یک فقیه به عنوان یک حدیث شناس باید داشته باشد وجود داشت و جهات مختلف حدیث از جهت صدور و رجالی و درایه اش و امثال ذلک این مهارت ها را جناب صاحب جواهر داشت. ولی آن نکته ای که در فقه جواهری وجود دارد و امتیاز بارز دستگاه فقهی ایشان بود دو مسئله مهم و اساسی است. مسئله اول اینکه این دستگاه فقهی به جریان اخباریگری گرایش پیدا نکرد. چون برخی از فقهای ما با نگرش های اخباریگری به سراغ مباحث فقهی و احکام الهی می روند و آن عقلانیتی که در فقه لازم است را به کار نمی گیرند. این قصه در فقه جواهری بسیار تالگو، روشنی و لمعان دارد که واقعا با مبانی اصیل اجتهادی خودشان جریان را به سمت اخباریگری و ظاهرگری و امثال ذلک جلو نبردند و این یک قدرت، عظمت و شکوهی است که در جریان فقه الان وجود دارد.

امتیاز دوم ویژگی دوم آن است که به آن طرف نغلتیدند؛ یعنی گرفتار افراط و تفریط نشدند. یعنی عقلانیت را در فقه راه دادند اما گرفتار قیاس، استحسان و امثال ذلک نشدند که به تعبیر امروزی های یک فقه پویا درست کنند و مباحث را بدون لحاظ های منابع و حیانی بخواهند استنباط کنند که برخی امروزه این مسئله را دارند. اخیانا بعضی از فقیهان جوان چنین تفکر و اندیشه ای دارند و گرایش به قیاس و استحسان و مباحث حقوقی و نظایر آنچه که در جهان غرب اتفاق افتاده است را در کارنامه افکار و اندیشه ها و نوشته های خودشان دارند. جناب صاحب جواهر از این دو جنبه افراط و تفریط مبرّ و منزّه بود. هرگز فقهش به اخباریگری و قیاس و استحسان گرایش پیدا نکرد، بلکه بر صراط مستقیم اجتهاد اصیل حرکت کرد و توانست اصول و قواعد را در حقیقت در کنار کار خودش داشته باشد و از این قواعد و اصول، لحظه ای تخطی نکرد.

حضرت امام بین اسلام فقهی و فقه جواهری تفکیکی قائل نبودند زیرا مظهر اسلام فقهی، فقه جواهری است. البته این دوه معنای مترادف بودن آن ها نیست. اسلام فقهی مبناست و این مبنا برای امثال صاحب جواهر که یک منهج فکری و اجتهادی را تولید می کند تا برای پیدا کردن اسلام فقهی از مهارت و فنی به نام اجتهاد جواهری استفاده کند. لذا اسلام فقهی به معنای آن است که سایر فقها هم فقیه هستند. سایر فقها به دنبال استنباط احکام الهی هستند اما با مدل فقه جواهری جلونمی آیند تا بتوانند احکام را قوی تر و با صلابت تر از منابع و حیانی استفاده کنند.

بنابر این اجتهادی که صاحب جواهر داشته این ویژگی ها و امتیازات را داشت و ایشان توانستند با مهارت های قوی خودشان این ویژگی ها را حفظ کنند. از جمله امتیازات بارزی که جناب صاحب جواهر و فقه ایشان داشت این بود که این فقه در کنار سایر مشرب های فقهی استقلال خودشان را حفظ کرد. سخنی وجود دارد و آن این است که مجتهد نمی تواند از یک مجتهد دیگر تقلید کند. تقلید یک مجتهد از مجتهد دیگر حرام است زیرا او از آن جهت که مجتهد است حجت بالفعل دارد و کسی که حجت بالفعل دارد

نمی تواند از دیگری تقلید کند. صاحب جواهر به رغم آنکه در شرایط فقهی قوی و دورانی بود که مرحوم کاشف الغطاء و مرحوم شیخ انصاری و دیگران حضور داشتند اما استقلال فقهی ایشان و مشربتی که ایشان در فضای فقهی ایجاد کرده بود، محفوظ باقی ماند و ایشان نشان داد که به رغم آنکه در روزگاری می زیسته است که فقه های بنام دیگری هم حضور داشتند اما توانست همان مشرب و مکتب و مدرسه فکری اجتهادی خودش را حفظ کند. به هر حال اجتهاد جواهری امتیازات و ویژگی های فراوانی داشته که باید در طول زمان به آنها رسید. اگر می خواهیم امروز را در بایم باید کاملاً سعی کنیم که ویژگی های اجتهاد جواهری را شناسایی کنیم؛ چون این اجتهاد است که می تواند اسلام فقهی را به میدان آورد و گر نه سایر شیوه های اجتهادی اگر در این سطح و قدرت نباشد قدرت استنباط احکام را نخواهند داشت. استنباط احکام کار بسیار دشواری است که: «إِنَّ حَدِيثًا صَعْبًا مُسْتَضْعَبًا». افرادی با قدرت و غلبه و قهر علمی می توانند به دریای کتاب و سنت بزنند و این احکام را استنباط و استخراج کنند. این شیوه را باید داشته باشیم. امروزه متأسفانه مسیر اینگونه بحث ها و شیوه ها ضعیف شده است و حوزه های علمیه متأسفانه این شیوه ها را آن گونه که باید مورد ملاحظه خود قرار نمی دهند. اساتید، بزرگان و محققانی که در این مسیر تلاش می کنند باید به این نکات توجه کنند و با استخراج ویژگی های فقه جواهری این مسئله را حفظ کنند.

با توجه به دیدگاه های حضرت امام در حوزه اسلام فقهی، آیا مدیریت مورد نظر شریعت اسلامی مدیریت فقهی است و اساساً باید چه کاری انجام دهیم تا مدیریت فقهی به عنوان یک الگو و رسم خدشه ناپذیر پذیرفته شود و پاسخی به کسانی داده شود که می گویند مدیریت باید مدیریت علمی صرف باشد؟

این مسئله باید به صورت ریشه ای حل شود. خیلی ها می گویند اقتصاد فقهی، اقتصاد علمی، سیاست فقهی، سیاست علمی، اینها باید کاملاً به صورت

مراد از اسلام فقهی عبارت است از معرفت و باوری که بر اساس آن، آنچه که موجب سعادت و مایه رستگاری جامعه انسانی و بشری است مبتنی بر احکام الهی است که این احکام الهی در کتاب و سنت وجود دارد و بایستی با صلاح اجتهاد این مسئله برای جامعه بشری استنباط شود. این اجمالی از تعریف اسلام فقهی است. اسلام فقهی در مقابل نظام حقوقی مبتنی بر فلسفه غرب شکل گرفته است و جامعه اسلامی و بخصوص مراکز علمی باید اهتمام ویژه ای در راستای معرفی اسلام فقهی و امتیاز های آن داشته باشند تا سلامت و سعادت جامعه در پناه احکام الهی تحقق یابد و تلاش کنند احکام واقعی اسلام بر اساس اجتهاد صحیح که صاحب جواهر پرچمدار این نوع اجتهاد است استنباط و به جامعه ارائه شود

ریشه ای و اساسی حل شود. فقه کاملاً به نظرات کارشناسی اعتنا دارد و فعالیت ها و تلاش های علمی که در راستای تحقق این گونه از مسائل از ناحیه خبرگان و کارشناسان این فن صورت می گیرد باید مورد توجه قرار گیرد. یکی از مسائلی که فقه به آن تأکید دارد مسئله رجوع به خبره است. کار کارشناسی و مدیریت اقتصاد علمی یا سیاست علمی همه و همه در حوزه مسائل کارشناسی فقه است. مدیریت علمی تحت پوشش مدیریت فقهی کاملاً معنا پیدا می کند و اینها مقابل هم نیستند. هرگز مدیریت فقهی در مقابل مدیریت علمی و بالعکس نیست. بلکه مدیریت فقهی اهتمام به مدیریت علمی و کارشناسی دارد و فضای تحقق و مصداق را با مدیریت علمی تأمین می کند و یکی از مسائلی که فقه بر آن اصرار دارد رجوع به خبرگان و اهل خبره است و مراد از رجوع به اهل خبره آن است که در سیاست و اقتصاد و .. اهل خبره و اهل حل و فصل مسائل مرتبط را بررسی کنند و فقیه با توجه به آنها نگاه فقهی خودش را بر اساس کتاب و سنت اعمال کند. بنابر این اصل تقابل قابل قبول نیست. زیرا همه آنچه که در نظام کارشناسی تحقق پیدا می کند مورد احترام اسلام فقهی است و این تقابل، تقابل ناروایی است.

حضرت امام از فقه تحت عنوان تئوری حکومت و از حکومت تحت عنوان فلسفه علمی فقه یاد می کنند. بفرمایید چه قانونمندی های تئوریک در فقه وجود دارد که می تواند چنین برداشتی را نسبت به حکومت ایجاد کند؟

حکومت، اقتصاد، سیاست و تربیت و ... همه و همه جلوه های فقه هستند، ضمن آنکه منابع معرفتی دیگری هم دخیل هستند اما عمده آنها مباحث سیاسی و اجتماعی است که فقه در حقیقت به همه آنها به صورت تئوری عمل می کند. امام (رحمت الله علیه) متوجه این نکته بودند چون یک فقیه ماهر، زبردست، جامع و مطلق بودند که همه ابعاد فقه را شناخته بودند. حضرت امام نسبت بین فقه یا اسلام فقهی و اسلام و حکومت را به خوبی و درستی دیده بودند و فرمودند: حکومت شأنی از شئون اسلام است و اسلام فقهی است که می تواند این حکومت را از جایگاه اسلام برای جامعه به ارمغان آورد. در ابعاد دیگر مباحث مثل اقتصاد و سیاست و فرهنگ و تربیت و امثال ذلک باید از اسلام فقهی استنباط کرد و لذا با چنین اعتماد قوی می فرمودند: اسلام تئوری حکومت است کما اینکه اسلام سایر ابعاد را پوشش می دهد.

اگر نکته خاصی باقی مانده است که ضروری است حضرت تعالی به آن اشاره کنید به عنوان حسن ختام از شما بشنویم.

تقویت نظام های اصیل فقهی ماتوسط شخصیت هایی مثل صاحب جواهر و امام رحمت الله علیه محقق شده است که توانستند مناسبت های خیلی خوبی را در این دوره در بستر مسائل سیاسی و اجتماعی و خصوصاً حکومت اسلامی پیاده کنند که باید مورد توجه قرار گیرند. بی مهری هایی که امروزه نسبت به اندیشه های فقهی و سیاسی امام می شود قابل گذشت نیست و موفقیت محسوب نمی شود و هرگز موجب تقویت قدرت و حکومت نخواهد شد. باید برگردیم به همان فقهی که حضرت امام بر اساس آن انقلاب کردند و آن فقه را وابسته به دستگاه فکری صاحب جواهر دانستند.



ژ ۳

مصطفی سلیمانی اروان شناس
دیبر بخش خانواده



انتقادگر درون عزت نفس

پدرم فکر می‌کند فشنگ ژ ۳ است. اولین بار، موقع برگشت از شلوغ‌بازی‌های چهارشنبه‌سوری بود که این فکر به ذهنش رسید. درست همان موقع که یک موتوری خواست خوشمزه‌بازی در بیورد و من را پیش پدرم بترساند. بوی باروت و دود ترقه همه جا را پر کرده بود. دستم، سفت توی دست پدرم قفل بود. داشتم سر این که برام سیگار ت بخرد باهاش بحث می‌کردم، که موتوری، آرام از کنارمان رد شد و یک نارنجک دستی، بغل پاهامان انداخت.

با صدای انفجار، بدن پدرم تکانی خورد. کم مانده بود بیفتد زمین. دستم را شل کرد و بعدرها کرد و اولین چیزی که گفت این بود: «عجب!»

ما هنوز خیابان را رد نکرده بودیم. یعنی وسط خیابان بودیم. درست روی خط سفید، که پدرم خم شد و خیره، زل زد به کفش‌هاش. ماشین‌ها از چپ و راست، ما را لایی می‌کشیدند. پدرم، بد جایی را برای فشنگ ژ ۳ شدن انتخاب کرده بود.

دو دستی بازوش را چسبیدم. شروع کردم به کشیدنش به سمت پیاده‌رو. سر جاش می‌خکوب شده بود. آن قدر جُم نخورد که زورم را تمام کرد. من هم بی‌خیالش شدم. به جاش، به ماشین‌ها علامت دادم تا حداقل آن‌ها حواسشان را جمع کنند. اما گوش کسی بدهکار نبود. همه‌شان با فلاش زرد و سفید چراغ‌ها و بوق یکسره، از کنارمان ویراژ می‌دادند. یکی شان هم که از همه بی‌اعصاب‌تر بود، از پشت فرمان رو به پدرم داد زد: «هوی یابو! برو کنار.»

دست‌های پدرم روی زانوهایش شروع کردند به لرزیدن. یک جور لرزیدن، درست مثل لرزیدن چند هفته پیشش، موقع دعواش با عمو ناصر. که فقط من دیده بودم. و فقط من می‌توانستم از روی رگ‌ها و مویرگ‌های باد کرده‌اش، دوباره حسش بکنم. و نه حتی مادرم یا آن کس که گفته بود یابو.

حواسم پرت شده بود پی نورهای رنگی رنگی فشفشه‌ها، که یکهو پدرم مثل یک سرباز در حال رژه، توی طول خط کشی خیابان به راه افتاد. افتادم دنبالش. چند قدم راه رفت و یک دفعه مسیرش را کج کرد سمت تابلوی توقف ممنوع. میله‌اش را دو دستی چسبید. و رو به کوله من گفت که سرش بدجوری درد می‌کند.

تا رسیدیم به خانه، خودش همه چیز را گذاشت کف دست مادرم. هم لرزیدن زانوهایش را گفت و هم باد کردن رگ‌هاش و حتی آن یابویی که آن راننده گفته بود بهش. به مادرم گفتم «از این که به پدرم فحش بدهند گریه‌ام می‌گیرد» و سرم را انداختم پایین. داشتم به این فکر می‌کردم که دعواش با عمو ناصر را قایمکی برای مادرم تعریف کنم یا نه، که دوباره حال پدرم بد شد. گلویش افتاد به خس خس کردن. آن قدر سرفه خشک زد، که ترسیدیم شکمش پاره شود.

مادرم زودی دست‌به‌کار شد. گفت: «داری سرما می‌خوری» و رفت توی آشپزخانه و با یک لیوان دم کرده چهار تخم برگشت. آن همه سرفه، با اولین قُلپی که از حلقش رفت پایین، بند آمد. به مادرم گفتم «بروم برایش پتو بیاورم؟» که دیدم پدرم شروع کرد به بو کردن لیوان و بعد زل زد بهش. مادرم دست‌هاش را زد روی هم و گفت: «این ادا و اصول‌ها چیست؟ بقیه‌اش را بخور. باد کردن چهار تخم نگاه کردن دارد؟» اما پدرم بقیه‌اش را نخورد. بیشتر به لیوان زل زد. آن قدر دقیق شده بود روی دانه‌ها که من و مادرم ترسیدیم. مادرم رو به من گفت «به نظرت دارد تخم‌های قدومه وریحان و بهدانه و بارهنگ را از هم شناسایی می‌کنند؟» و من مانده بودم چه جوابی بدهم که یکهو پدرم داد زد: «قبول نیست!»

و لیوان را گذاشت روی زمین. شروع کرد به رژه رفتن توی هال. دو سه دور که زد، چرخید رو به مادرم. سلام نظامی داد. صدای قلبم را می‌شنیدم، اما نمی‌توانستم نیشم را هم ببندم. مادرم گفت «زده به سرت. ها؟ تازه یادت افتاده که زن فرمانده خانه است؟» پدرم چهارزانو نشست جلوی مادرم و دستش را کرد توی لیوان. گفت: «این خیسی باعث می‌شود من از درون زنگ بزوم. برای یک فشنگ ژ ۳، آن هم با این قِر و فِر، اُفت دارد زیر چهار تخم کم بیاورد!» مادرم زرد روی شانه پدرم و گفت: «الهی شکر! بعد عمری بالأخره فهمیدی چه هستی!» پدرم حرفی نزد. بقیه چهار تخم را سر کشید. مستقیم رفت توی تخت و خوابید. ولی نگذاشت من و مادرم بخوابیم. تا صبح یک‌بند صدای سوت فشفشه و ترکیدن ترقه را از خودش درآورد. اولش فکر کردیم دارد مسخره‌بازی درمی‌آورد، اما وقتی دیدیم راستی راستی خواب است، نگران شدیم. بعضی از صداهایی که درمی‌آورد آن قدر بلند بود که من مطمئن بودم منظورش بمب دست‌ساز است. اما مادرم نظر دیگری داشت. می‌گفت این که سردرد داشته و لرز کرده، یعنی آنفولانزا گرفته و حالا دارد هذیان می‌گوید و هذیانش با چهارشنبه‌سوری قاطی شده. بد هم نمی‌گفت. پدرم حساسی تب کرده بود. حتی مجبور شدیم چندبار توی خواب پاشویه‌اش کنیم.

صبح، وقتی مادرم رفت نان بخرد، فهمیدم که پدرم مریض نیست. مستقیم از توی رختخواب، آمد جلوی آینه قدی توی هال. دستی به سر و ریشش کشید. تلفن را برداشت و زنگ زد به اداره. گفت می‌خواهم با رئیس حرف بزنم. خوب نمی‌فهمیدم دارد چه می‌گوید، اما شنیدم چندبار گفت: «من جزو گلوله‌های معروف و پر کاربرد جهانم.» از کارش استعفا داد. و بدون این که به من پول توجیبی بدهد رفت خوابید.

از مدرسه که برگشتم مادرم گفت «پدرت تمام روز روی تخت دراز کشیده و پتو را هم انداخته روی سرش. حتی به بهانه خواندن روزنامه‌های کیهان و اطلاعات هم حاضر نشده از اتاق بیاید بیرون.» خودم هم دیدم که سر و کله‌اش



حتی برای دیدن اخبار شبانه پیدا نشد. تا لامپ‌های هال را روشن کردیم، از جاش بلند شد و در اتاق را بست. ما هم سینی غذا را برایش گذاشتیم پشت در. در را باز کرد. فقط لیوان آب را برداشت. گرفت جلوی چشم‌هایش و بعد از مکث کوتاهی سر کشید. مادرم هم آن شب بی‌غذا خوابید. اما نتوانست روزهای بعد هم پابه‌پای پدرم بی‌غذایی بکشد. به این خاطر، پای دکتر به خانه‌مان باز شد. و بعدترش پای آشنا و غریبه. خانه‌مان مثل مجالس ختم بود. پر از رفت‌وآمد. از عموناصر و بقیه فک و فامیل‌ها بگیر، تا در و همسایه و حتی رئیس و کارکنان اداره، همه به خانه‌مان آمدند. به نظر من که بیشترشان برای فضولی می‌آمدند و می‌خواستند ببینند چیزهایی که شنیده‌اند راست است یا نه، اما مادرم می‌گفت نگرانند و می‌آیند حال و هوای پدرت را عوض کنند. من که ندیدم هیچ‌کدامشان با پدرم حرف بزنند. همه فقط چهارچشمی نگاهش می‌کردند. و بعد صدای پیچ‌بلند می‌شد. یکی از بچه‌های همسایه آمد دم گوشم گفت «یک‌هفته است لحظه‌شماری می‌کنم تا ببینم چه طور پدرت از لابه‌لای سیم‌های خاردار و پوک‌های زنگ‌زده و آت و آشغال‌های جبهه، از پشت یک برزنت نفتی بیرون می‌زنی و تبدیل به فشنگ ۳ می‌شوی!» همان‌روز به مادرم گفتم دل‌م می‌خواهد یک پارچه بزنی روی در خانه و توش بدون رودربایستی بنویسم: «ورود به خانه ممنوع است. حتی شما دوست عزیز.»

مادرم گفت بهتر است وقتی مهمان‌ها می‌آیند، بروم توی اتاق و در را از تو قفل کنم که کمتر اذیت بشوم. من هم گفتم «دل‌م می‌خواهد بمیرم.» بدتر از همه، روزی بود که پدرم حرف زد. همه طبق معمول، دورش نشسته بودند و داشتند در گوش هم پیچ می‌کردند، که یک‌هو پدرم، انگار که از لابه‌لای غنائم جنگی به بازدیدکنندگان خیره شده باشد، گوشه پتورا داد بالا و گفت: «نگران من نباشید. من حالم خوب است. فقط بی‌خوابی اذیت می‌کند!» پیچ‌ها تبدیل شدند به هرهر و کرکرهای یواشکی، و خنده چند تا از بچه‌های محل هم از دهانشان پرید بیرون. یکی‌شان که کنارم نشسته بود گفت «کاش الان یک خشاب داشتیم و پدرت را می‌کردم توش. بعد پدرت با لگد، می‌زد به فنداق تفنگ و همه این آدم‌هایی که این‌جا نشسته‌اند را از پا درمی‌آورد!» و بعد از چند ثانیه گفت «البته به غیر از خودم و پدرم.» صدای گریه‌ام در آمد. از دهانم در رفت که: «از خانه ما بروید بیرون.» و دویدم پیش مادرم. یکی از زن‌ها گفت «خدا به حال این بچه رحم کند.» مادرم هم گفت «آمین.»

داشتیم یواش یواش به رفت و آمدها و زیرزیرکی خندیدن‌ها عادت می‌کردم که یک‌دفعه اتفاق تازه‌ای افتاد. پدرم روبه‌مهمان‌ها گفت «دوست ندارم غریبه‌ها نگاهم کنند.» و داد زد: «فرمانده؟ چرا غریبه‌ها را توی خانه راه می‌دهی؟» و بعد به من اشاره داد که بروم زیر پتو، کنارش دراز بکشم. از آن روز به بعد، سرمان خلوت شد. یعنی فقط من بودم و پدرم و مادرم. مدرسه را به قول آقا معلم‌مان، یکی بود یکی نبود می‌رفتم. بیشتر وقت‌ها توی خانه می‌ماندم. و هر سه‌تایی‌مان ساکت کنار هم می‌نشستیم و بعضی وقت‌ها هم غذا می‌خوردیم. من خیلی گرسنه‌ام نمی‌شد و بیشتر، دل‌م می‌خواست به

پدرم نگاه بکنم. مادرم می‌گفت دارم اذیتش می‌کنم و غمی روی غم‌هایش می‌گذارم. بالأخره هم به قول خودش، کاسه صبرش لبریز شد. تلفن را برداشت و سیر تا پیاز ماجرا را برای دکتر جمشیدی گفت. دوست قدیمی پدرم بود. از تلفن مادرم تا آمدن دکتر جمشیدی، نیم‌ساعت هم طول نکشید. می‌گفت آب دستش بوده، زمین گذاشته و بدو به خانه ما آمده تا از نزدیک یک فشنگ ۳ را ببیند. تارسید، نبض پدرم را گرفت و گفت: «عین ساعت کار می‌کند.» و بعد شروع کرد به مشت‌ومال دادن کتو کول پدرم. به شقیقه‌هایش که رسید پرسید: «الآن چه حسی داری؟» پدرم عطسه‌ای کرد و گفت: «تو تخریب‌چی هستی؟»

دکتر نگاهی به من و مادرم کرد و گفت «اوهوم.» و خودم دیدم که یک قطره اشک از گوشه چشم‌هایش لیز خورد روی ریش‌هایش. پدرم که از برق چشم‌هایش معلوم بود ذوق زده شده، گفت: «پس لطفی بکن! لطفاً من را بفروست خط مقدم، تا بچه‌ها شلیکم بکنند.» و بازوهای دکتر را گرفت و کشید سمت خودش: «تورا به خدا تا زنگ نزد، بگو من را توی خشاب بگذارند. اصلاً خودت شلیکم کن. من راضی‌ام که تو شلیکم بکنی. با اسلحه هم صحبت می‌کنم که لگدت نزن!»

دکتر سری تکان داد. عرق روی پیشانی‌اش را پاک کرد و دست کرد توی کیفش. روبه‌پدرم گفت: «الآن دوتایی به بچه‌های خط مقدم نامه می‌نویسیم.» و یک کاغذ آچار و یک خودکار بیک قرمز گذاشت مقابل پدرم. گفت: «نقاشی بکش.»

پدرم به کاغذ خیره شد و گفت: «نقاشی‌ام باید رمزی باشد؟» دکتر لب‌هایش را جمع کرد و دوباره گفت «اوهوم.» می‌فهمیدم دارد تند تند پلک می‌زند و الکی گوشه چشم‌هایش را ماساژ می‌دهد. هر سه به کاغذ نگاه کردیم و منتظر بودیم ببینیم چه اتفاقی می‌افتد. پدرم کاغذ را گرفت و بعد از چند ثانیه فکر کردن، محکم خط خطی‌اش کرد. آن قدر محکم، که نوک خودکار بیک شکست. مادرم گوشه چادرش را به دندان گرفت و به دکتر نگاه کرد. دکتر سرش را انداخت پایین. پدرم کاغذ را گرفت رو به دکتر و هوار کشید: «کاغذ را بگیر. کاغذ را بگیر. گوشم دارد کر می‌شود! آی گوشم... بگو خفه‌کن نصب کنند.»

دکتر چیزی نگفت. کاغذ را گرفت و چیزهایی را خرچنگ‌قورباغه‌روی کاغذ نوشت و داد دست مادرم. دکتر رفت. ما هم داروها را خریدیم و به پدرم دادیم. مجبور بودیم ذره ذره با آبی که می‌خورَد قاطی‌شان کنیم و بعضی وقت‌ها هم بریزیم توی غذاش. داروهای بدی نبودند. و کم‌کم، پدرم را از لاغری درآوردند. به قول مادرم، پدرم داشت به سمت فشنگ دوشگاشدن می‌رفت. خیال من و مادرم هم راحت‌تر شده بود. من هم روزهای مدرسه رفتنم را دو تا بود یکی نبود کرده بودم، که دوباره پدرم یک بازی تازه راه انداخت.

نصفه‌شب بود. تشکم را کنار تشک پدرم پهن کرده بودم و با خیال راحت کنارش خوابیده بودم، که با صدای گریه مادرم از خواب پریدم. پدرم توی رختخوابش نبود. صدایش از توی آشپزخانه می‌آمد. داشت می‌گفت: «تمامش کن زن.» یواشکی از لای در نگاه کردم. دیدم پدرم طی آشپزخانه را توی دست‌هایش گرفته و پشت یکی از کابینت‌ها قایم شده

است. یواشکی به مادرم می‌گفت: «من را جاسازی کن. با خفه‌کن من را بگذار توی خشاب.» مادرم تکیه داده بود به دیوار و گریه می‌کرد. صدای بوق یک ماشین از توی کوچه آمد. پدرم از پشت کابینت پرید بیرون. من فرار کردم سمت اتاق. صدایش می‌آمد که می‌گفت: «نه! نه! الآن وقتش نیست. منور زدند. شناسایی می‌شویم!»

برگشتم توی رختخواب و خودم را زدم به خواب. صدای مادرم آمد که چندبار گفت: «چه بلایی سرت آمده؟» صدای پدرم نزدیک‌تر شد. آمده بود توی اتاق. گفت: «فرمانده! فقط یک خواهش دارم. توی اسلحه خوش دست و بالول تازه کارم را بساز. لطف کن تا زنگ زده‌ام، و تاریخ انقضام نگذشته، شلیکم کن! دست‌دست نکن. خب؟» صدای مادرم را شنیدم که وسط‌هق‌هق‌هاش گفت «خب.» و بعد صدای درِ اتاق و گرمای تن پدرم را حس کردم.

صبح با صدای مادرم از خواب بیدار شدم. ایستاده بود بالای سرم و پشت هم می‌گفت: «بلند شو پوکه!» به خیال این که دارد پدرم را به اسم کوچکش صدا می‌زند، باز هم توی رختخواب غلت زدم و پتورا کشیدم روی سرم. پنجره باز بود و باد، حسابی اتاق را خنک کرده بود. زیر چشمی به رختخواب پدرم نگاه کردم. توش نبود. چشم چرخاندم توی اتاق. فقط من بودم و مادرم. خم شد و دم گوشم گفت: «پوکه باش تا پدرت را ببینی.»

از جام بلند شدم و رفتم جلوی آینه هال ایستادم و دنبال علائم پوکه‌بودن توی صورتم گشتم. صورتم مثل همیشه بود، پر از جوش‌های چرکی و سوزرد. مادرم آمد کنار آینه و سرم را توی دست‌هایش گرفت و بوسید. گفت: «قول بده برای همیشه پوکه با اصالت باشی.» و من هم برای همیشه یک پوکه تاریخ گذشته شدم.

توی راه مدرسه، سعی کردم شکل یک پوکه قدم بردارم، اما مشکل این‌جا بود که نمی‌دانستم یک پوکه با اصالت چطور راه می‌رود یا چطور با هم کلاسی‌هایش سلام و علیک می‌کند. به این خاطر، تا اطلاع ثانوی، یک پوکه بی‌سروصدا شدم. یواش یواش فهمیدم پوکه بودن هم دردسرهای خودش را دارد. مثلاً موقع حضور و غیاب، مجبور بودم سکوت کنم، و به خاطر جواب ندادن به مبصر و معلم و ناظم و فرارش، قرار شد با مادرم به مدرسه برگردم. مادرم روبه‌همه‌شان گفت: «پوکه بودن چیز عجیب و غریبی نیست.» و در مقابل دهان باز مدیر و ناظم و معلم، گفت که خودش هم یک فشنگ‌دوشگاست.

موقع برگشت، دوتایی باهم، سراغ یکی از پایگاه‌های بسیج محله‌مان رفتیم. مادرم به غریبه و آشنا رومی زد که برامان پوکه و وسیم خاردار و مین خنثی شده و کلاه و فشنگ جمع کنند. چند روز که گذشت، یک نفر زنگ خانه را زد و یک‌هو یک گونی فشنگ و پوکه و چیزهای تاریخ گذشته جلوی در حیاط سبز شد.

توی حیاط، دهانه‌گونی را باز کردم و داخلش را به پدرم نشان دادم. داشت از توی بالکن، من و مادرم را زیر چشمی نگاه می‌کرد. گل از گلش شکفت و اشاره داد که برویم بالا. مادرم پرسید: «اول بگو حالت چطور است؟» و وقتی پدرم گفت: «از این بهتر نمی‌شوم و انگار دارم بین تنگه چزابه و نحر حین قدم می‌زنم»، دوتایی گونی را کول کردیم و بردیم بالا.

مادرم، هم‌زمان که وسایل را به پدرم نشان می‌داد،

که چطور و چه جور روی روبروش ایستاده‌ام. دوباره حرفش را تکرار کرد و اشاره کرد که بروم جلوتر، و راه را باز کنم. از بین مین‌های جور و واجور راه باز کردم و رفتم جلوتر. آن قدر که تمام مین‌ها را خنثی کردم. خیالش راحت شد. نفس عمیقی کشید و زد پس کله‌ام. سرش را آورد نزدیک سرم و آهسته دم گوشم گفت: «به نظرت می‌شود با یک فشنگ مغرور دوشگا زندگی را ادامه داد؟» توی دلم عروسی شد. زدم زیر خنده. پدرم هم خندید. و دوتایی آن قدر خندیدیم که نزدیک بود شکمان پاره شود. پدرم، بی حال افتاد گوشه اتاق و دیگر نخندید. من هم غصه‌ام گرفت. و خوب یادم هست که کم مانده بود بزنم زیر گریه. رفتم دستش را گرفتم و انگار دوباره وسط همان خیابان بودیم. روی خط سفید. و از بیرون، از توی کوچه و تمام پنجره‌های مشرف، صدای «هووی یابو» به گوش می‌رسید. دو دستی چسبیدم به دست‌هاش. دیگر نمی‌لرزیدند و حتی هیچ علامتی هم از بادکردگی نداشتند. از جاش بلند شد. من هم باهاش بلند شدم. دو دستی بازویش را چسبیدم. دستش را از توی دست‌هام بیرون کشید و خودش را خم کرد. خیره شد به پنجه پاهاش. و با اشاره به من گفت که با کلاه آهنی، به پشتش بزنم. من هم با کلاه به پشتش زدم. توی یک چشم به هم زدن، خودش را به سمت پنجره پرت کرد. سرش را از پنجره بیرون برد و گفت: «حالا وقتش است. خدایا دمت گرم که خرجم کردی...»

من هم، به آسمان، یعنی درست به همان جایی که او خیره شده بود نگاه کردم. و از آن روز تا حالا، به همراه هزاران فشنگ و پوکه‌ای، که حالا دیگر از کمد و طاقچه و پنجره هم سرریز کرده‌اند به بیرون و به آسمان خیره می‌شوم.

که سرهم‌بندی درستی هم نداشت و نمی‌شد چیزی هم از آن فهمید، جز فشنگی که فشنگ بود. تمام خانه پر شده بود از پوکه و فشنگ؛ آن قدر که حتی شکایت همسایه‌ها هم از بوی بد خاک و بنزین و گازوئیل و برزنت باران خورده درآمده بود. که به جایی هم نرسید. چون نگهداری از پوکه و مین خنثی شده در هیچ قانونی جرم به حساب نمی‌آمد.

پدرم به فشنگ ژ۳ بودن خودش ادامه می‌داد و جز من و مادرم، هیچ کس را نمی‌پذیرفت. مگر این که آن طرف هم خودش را جزو نمایشگاه جنگی دفاع مقدس معرفی کند. یعنی دیگر این طوری نبود که هر کسی که از راه برسد، بتواند خودش را قاطی ابزار جنگی بکند. بلدی می‌خواست. مثلاً یادم هست که یک‌بار شوهر خاله‌ام، برای این که سر صحبت را باز کند، گفت مین منور است و چنان کشیده‌ای از پدرم خورد که تا دو روز تمام، خانه، رنگ نور قرمز مین را گرفته بود. و آخر سر، مادرم با چند تا پوکه اضافه جدید، توانست نورش را خاموش کند.

داشتیم به زندگی تازه‌مان عادت می‌کردم که باز هم پدرم یک بازی تازه سرهم کرد. تا از خواب بیدار شد گفت نمی‌تواند تشخیص بدهد کدام فشنگ است و در واقع، بین فشنگ‌ها گم شده است. بست گوشه اتاق نشست، و گفت منتظر عملیات جنگ است. و از آن روز به بعد، دیگر یک کلمه هم نگفت. از صبح تا شب، بین فشنگ‌ها و پوکه‌ها می‌نشست و به پنجره خیره می‌شد. حتی روشن دراز هم می‌کشید. من و مادرم هم به بی حرفی عادت کرده بودیم.

داشتیم با سیم‌های خاردار، گوشه اتاق، برای خودم یک منطقه امن درست می‌کردم که داد پدرم دست‌وپام را لرزاند. گفت: «میدان مین.» و نفهمیدم

موضوع پوکه و فشنگ دوشگا را هم برایش تعریف کرد. پدرم زیر چشمی به هر دو تاملان خیره شد. بعد چشم‌هاش را ریز کرد و به من گفت: «روی چه سواری؟» گفتم: «چی؟» گفت: «توی خشاب ژ۳ یا ام ۱۶؟» گفتم: «ژ۳» گفت: «خوب است. خشاب ژ۳ بهتر از ام ۱۶ ست، مواظب باش قرار است توی چه لولی بچرخه!» و آمد جلو و دستی به بازو هام کشید؛ جوری که واقعاً احساس کردم یک پوکه واقعی‌ام. از همان روز، رفتار پدرم تغییر کرد. دوباره مثل قدیم‌ها دور هم صبحانه و ناهار و شام خوردیم و حتی توی یکی از شب‌ها، سه‌تایی با هم به برنامه روایت فتح خیره شدیم. همان موقع بود که پدرم گفت: «ام ۱۶ با ۹۵۰ تیر در دقیقه، ژ۳ با ۹۲۰ تیر در دقیقه، و کلاش با ۶۰۰ تیر در دقیقه، کم‌ترین سرعت تیراندازی را دارند.» و مادرم بالاخره گونی را خالی کرد روی روفرشی توی اتاق، و سه‌تایی باهاشان بازی کردیم.

از آن شب به بعد، بازی با پوکه و سیم‌خاردار و مین خنثی شده و کلاه و فشنگ، به کار هر روزه پدرم تبدیل شد. یک‌بار شنیدم که به یکی‌شان می‌گفت: «غصه‌خور. به زودی زود توی خشم شب شلیکت می‌کنند.» و بعد پرتش کرد سمت دیوار. جای تمام کتاب‌های کتابخانه، پوکه و مین گوجه‌ای و سیم خاردار و چغیبه چیده بود. حتی توی کمد لباس‌ها را هم از برزنت و خشاب و پوکه و پلاک پُر کرده بود. رختخوابش را هم مابین پوکه‌ها پهن می‌کرد. پوکه‌هایی که هر روز به تعدادشان اضافه می‌شد و آن قدر براش عزیز بودند که روشن پتو می‌کشید تا سردشان نشود.

چند وقت بعدترش هم، توی حمام آوازی خواند که درباره رابطه یک فشنگ دوشگا و یک فشنگ ژ۳ بود،

معرفی کتاب



رشد و افزایش عزت نفس
نویسنده: ماتئومک کی، پاتریک فنینگ
مترجم: مهرناز شهرآرای
نشر: آسیم



اکسیر عزت نفس
نویسنده: ویل ادواردز
مترجم: ابوذکر کریمی
نشر: سایه سخن



پنجاه نکته برای ایجاد عزت نفس
نویسنده: آنابارنس
مترجم: اکبر عباسی، زینت السادات میرغفوریان
نشر: انتشارات پیک مشاور

نگار بهمنی:

صدای منفی درون، تمام عملکردهای فرد را از دریچه منفی قضاوت می‌کند

در گفت‌وگوی پیش‌رو، نگار بهمنی، دکترای مشاوره خانواده، به بیان دقیق انتقادگر درون، تشریح نکات مبهم آن، توضیح عوارض و پیامدها، و هم‌چنین ارائه چند مثال ملموس برای درک این موضوع پرداخته است.



آیا ما حق نداریم رفتار و عملکرد خودمان را قضاوت کنیم و مورد نقد قرار بدهیم؟

قضاوت خود، حس عجیب و ناخوشایندی را به فرد منتقل نمی‌کند. همه ما، در یک نگاه دقیق‌تر، می‌بینیم که از احساس و رفتار خودمان آگاهی داریم و به نوعی، می‌توانیم خود واقعی مان را ببینیم، اما انتقادگر درون، کاملاً غیر منصفانه به ما حمله می‌کند و به شخصیت و روح و روانمان آسیب می‌زند. انتقادگر درون، در قالب‌هایی ظاهر می‌شود که برای ما اصیل و مهم هستند، و کلمات مخربش را از آن تریبون به گوش ما می‌رساند، در نتیجه، حملات آسیب‌رسانش، واقعی، درست و قابل پذیرش به نظر می‌رسند. صدای منفی درون، به قدری با ظرافت، به فرد القا می‌کند که «بی‌عرضه» و «خنک» است، که فرد، این قضاوت را از عمق وجودش می‌پذیرد. یعنی به همان وضوحی که رنگ پوست خود را پذیرفته و یا وجود گرسنگی را در درون خودش احساس می‌کند، به همان اندازه نیز، کلمات انتقادگر درونش را باور می‌کند. به عنوان مثال، صدای منفی درون، بعد از یک تجربه ارتباطی تازه، تمام عملکردهای فرد را از دریچه منفی قضاوت می‌کند، و به هیچ‌یک از رفتارهای صحیح و منطقی او اشاره نمی‌کند. مثلاً خیلی تند و تیز بر سر او فریاد می‌زند که «دیدنی نداشته رفتار مناسبی داشته باشی؟ دیدنی چقدر حرف‌های بی‌ربط می‌زدی و چقدر خسته‌کننده بودی؟ دیدنی هیچ‌وقت آدم نمی‌شوی؟» و به همین ترتیب، فرد را از تمام مهارت‌های ارتباطی‌ای که دارد ناامید و دلزده می‌کند. انتقادگر درون، با قضاوت‌های غیر منصفانه و تحقیگرانه خودش، باعث می‌شود که فرد به یک‌باره دنیا را برای خودش تیره و تاریک ببیند و با یک عزت نفس آتش‌لاش شده مواجه شود.

چرا انتقادات صدای منفی درون، می‌تواند تا سال‌های سال دوام داشته باشد و به عبارتی، یک عمر به فرد آسیب بزند؟

بسیاری از مشکلات و دردها، در اثر گذر زمان کمرنگ می‌شوند و در نتیجه، نمی‌توانند آسیب‌های جدی و عمیقی به شخصیت فرد بزنند، اما انتقادگر درون، به عنوان جزئی از وجود فرد، همیشه با اوست، و هیچ‌گاه دست از قضاوت و سرزنش شخص

بر نمی‌دارد. صدای منفی درون، مثل یک کارگاه، به دنبال پیدا کردن اشتباهات فرد است، و حتی گاهی برای رسیدن به این هدف، انگ‌های بعیدی را نیز به شخصیت فرد می‌چسباند. به این ترتیب، رهایی از انتقادگر درون، اتفاق ساده و سریعی نخواهد بود. انتقادگر درون، بسیار حراف و آزارسان است، و چنان به تمام ابعاد وجود فرد حمله می‌کند، که عملاً موجب خلع سلاح شدن او می‌شود. وقتی صدای منفی درون، موج سنگینی از خطا کار بودن را به فرد تلقین می‌کند، در واقع، او را به یک موجود بی‌دفاع و مطیع می‌کند.

چرا مقاومت در برابر صدای منفی درون، اغلب با شکست مواجه می‌شود؟

صدای منفی درون، مثل یک تک‌گویی پنهانی، دائماً در تلاش است که زیرآب موفقیت‌های فرد را بزند. به عنوان مثال، همین که می‌بیند فرد دارد با عزت نفس از موفقیت‌های خودش صحبت می‌کند، تحقیر و سرزنش او را شروع می‌کند. فرد را به «دروغ‌گویی»، «حقه‌بازی»، «نادانی»، و «ناتوانی» متهم می‌کند. به فرد حمله می‌کند که «خیال می‌کنی تا کی می‌توانی نالایقی خودت را از دید دیگران مخفی کنی؟» و با همین رویه، اجازه هر گونه عرض اندامی را از فرد می‌گیرد. کلمات، توهین‌ها و تحقیرهای انتقادگر درون، مثل یک سم تدریجی، به تدریج در فضای ذهنی فرد جاری می‌شود و باعث می‌شود که آرامش و نظم ذهنی فرد به هم بریزد؛ هوشیاری‌ای مختل شود و نتواند در لحظه حضور داشته باشد. در واقع، فردی که با انتقادگر درون مواجه است، هم‌زمان که برای حضور در لحظه تلاش می‌کند، باید با یک دشمن درونی هم بجنگد. و اتفاقاً به همین خاطر است که در حین یک تجربه تازه، فرد به تدریج بی‌انرژی می‌شود و خودش را می‌بازد. در واقع، بعد از این که انتقادگر درون شروع به حرافی می‌کند، فرد رفته‌رفته تسلیم می‌شود و خودش را به چیزی بدل می‌کند که صدای منفی از او می‌خواهد. و به همین ترتیب، به روند کاهش عزت نفس خودش دامن می‌زند.

آیا کنترل انتقادگر درون بر ذهن فرد، از کنترلی که خود فرد بر ذهنش دارد بیشتر است؟ دسترس‌ی انتقادگر درون، به ذهن و ذهنیات فرد، به

آیا می‌توان انتقادگر درون را صاحب اراده دانست؟

اگر این فرضیه پذیرفته شود که انتقادگر درون، صاحب اراده و اختیار است، آن‌گاه پیروز شدن بر او، نمی‌تواند لزوماً به عنوان یک اتفاق امکان‌پذیر مطرح باشد. صدای منفی درونی، گرچه مثل یک عامل جداگانه و مستقل، به بررسی، قضاوت و نتیجه‌گیری می‌پردازد، اما در حقیقت، استقلال قائل شدن برای او، یک امر توهمی است. فردی که در پنجه‌های انتقادگر درونی خودش اسیر شده و وقت و بی‌وقت با کلمات منفی او بمباران می‌شود و نمی‌تواند در برابرش قد علم کند، در واقع، خودش را به بودن او عادت داده است. او با بی‌باکانی به انتقادهای صدای منفی درونش، او را در وجود خودش ارزشمند جلوه می‌دهد و در نتیجه، به شنیدن حرف‌هایش اعتماد پیدامی‌کند!

در چنین شرایطی، فرد حتی مایل نیست به خودش بقبولاند که وجود انتقادگر درون، یک حالت منفی است و بهتر است که از بین برود و متوقف شود. و به همین دلیل، اجازه می‌دهد که ذهنش را مسموم کند و به خودش اجازه تجزیه و تحلیل انتقاداتی او را نمی‌دهد و به نوعی، خودش را کت‌بسته تقدیم انتقادگر درونش می‌کند.

انتقادگر درون

محمدسهیلی‌راد
(کارشناس ارشد روان‌شناسی)

صدای درونی منفی

یک انتقادگر درونی است که احساس ارزشمندی فرد را زیر سؤال می‌برد. این انتقادگر، که ممکن است عملکردی مشابه انتقادات خانواده، اطرافیان و حتی خود فرد داشته باشد، به نوعی یک انگل روان‌شناختی است. هر چقدر عزت نفس فرد پایین‌تر باشد، صدای این انتقادگر، بلندتر و حملاتش نیز قوی‌تر و خطرناک‌تر است. و هم‌چنین، به هر اندازه که صدای این انتقادگر بلند و حملاتش قوی‌تر و خطرناک‌تر باشند، عزت نفس فرد نیز با شدت بیشتری افت خواهد کرد. عملکرد این منتقد، قضاوت، سرزنش و ایرادگیری از فرد است و تا جایی که احساس خوب بودن را در فرد از بین ببرد پیش می‌رود.

موضوعی که موقعیت انتقادگر را بسیار جدی می‌کند این است که قضاوت‌های غیر منصفانه او، به قدری منطقی و موجه به نظر می‌آیند که تأثیر بسیار عمیقی بر فرد می‌گذارند. این انتقادات، در قالب‌های زیادی ظاهر می‌شوند که از جمله آن‌ها، می‌توان به چند قالب کلی اشاره کرد:

۱. سرزنش: صدای منفی درونی، برای تمام خطاهایی که اتفاق می‌افتند، فرد را مقصر می‌داند و او را بابت همه آن‌ها سرزنش می‌کند.

۲. مقایسه: انتقادگر درونی، بدون در نظر گرفتن شرایط و موقعیت فرد، او را با بقیه مقایسه می‌کند و با تأکید بر نقاط قوت و شایستگی‌های دیگران، سعی در ضعیف جلوه دادن فرد می‌کند.

۳. کمال‌گرایی: انتقادگر درونی، کمال‌گراست و بر همین اساس، استانداردهایی را برای فرد تعریف می‌کند که او را مجبور به بی‌نقص بودن می‌کنند. این انتقادگر، سطح انتظارات فرد از خودش را تا امور غیر ممکن بالا می‌برد و در نتیجه، او را برای همیشه به قبول ناتوانی محکوم می‌کند. صدای درونی منفی، به محض مواجه شدن با کوچک‌ترین اشتباه، ایرادگیری از فرد را از سر می‌گیرد و او را به جرم کامل نبودن توبیخ می‌کند. به باور انتقادگر درونی، اگر فرد کامل نباشد، ارزش ساقط است و به عبارتی «بهترین نبودن» به چشم انتقادگر درونی، مساوی با «هیچ بودن» است.

۴. القای ناتوانی: انتقادگر درونی، به دلیل تسلطی که بر موقعیت و سرگذشت فرد دارد، تمام نقاط منفی، شکست‌ها و ناکامی‌های فرد را مثل یک آلبوم، در معرض دید او می‌گذارد و اجازه نمی‌دهد

که فرد، به هیچ عنوان از زیر بار شکست‌های پیشین‌اش بیرون بیاید. با این رویه، مهلت و قدرت پرداختن به موفقیت‌ها و نقاط مثبت درونی، از فرد سلب خواهد شد.

۵. اجبار: انتقادگر درونی، با تعریف برخی قوانین و مقررات خودساخته، فرد را در یک چارچوب مشخص و سخت‌گیرانه محبوس می‌کند و با این ترفند، با هرگونه تخطی و تجاوز او از قوانین و چارچوب‌ها، برخوردهای سخت‌گیرانه انجام می‌دهد. چارچوب‌های انتقادگر درونی، بدون در نظر گرفتن نیازهای فرد بنا شده‌اند و در نتیجه، به شدت مستعد نادیده گرفته شدنند. فرد با توجه کردن به نیازهای شخصی و نادیده گرفتن این قوانین تحمیلی، خودش را در معرض‌های انتقادهای بی‌رحمانه صدای منفی درونی قرار می‌دهد. قضاوت‌های انتقادگر، اشتباه کار بودن مداوم و بد بودن را به فرد تلقین می‌کنند و اجازه نمی‌دهند که عزت نفس او، مجالی برای رشد و شکوفایی پیدا کند.

مشخصه‌های انتقادگر درون

۱. لقب‌دهی: برای فرد، اسامی متعددی می‌سازد و بر اساس این اسامی، مجموعه‌ای از مشخصه‌های منفی و ناخوشایند را به او نسبت می‌دهد. به عنوان مثال، او را احمق، بی‌عرضه، ضعیف، نالایق، زشت، بی‌خاصیت، خودخواه، حوصله‌سرب، نفهم، خودشیفته، غیر قابل تحمل و مزخرف خطاب می‌کند و با اجبارها و تلقین‌هایی که دارد، او را اداوار به پذیرش این نسبت‌ها می‌کند.

۲. ذهن‌خوانی: انتقادگر درون، برای این که فرصت تجزیه و تحلیل درست را از فرد بگیرد، اجازه فکر کردن را به او نمی‌دهد و با تخمین زدن‌های بی‌پایه و اساس، فضای ذهنش را اشغال می‌کند. مبنای تخمین‌ها، پیش‌بینی‌ها و ذهن‌خوانی‌های انتقادگر درون، کاملاً منفی است. او بدترین برداشت‌ها را از رفتارهای اطرافیان دارد، و به فرد تلقین می‌کند که دیگران ذهنیت خوبی نسبت به شخصیت و عملکردش ندارند و از تعامل با او در رنج و عذابند.

۳. تعمیم‌دهی: بسط دادن اشتباهات به تمام موجودیت فرد، یکی از مشخصه‌های بارز صدای منفی درون است. انتقادگر درونی تلاش می‌کند تا از هر خطای ساده و محدودی، یک پرونده بفرنج بسازد و فرد را در تنش ناشی از آن اتفاق ساده اسیر

کند. انتقادگر برای رسیدن به این منظور، غالباً از دوواژه «همیشه» یا «هیچ‌وقت» استفاده می‌کند. به عنوان مثال می‌گوید «تو هیچ‌وقت از پس رابطه‌ات بر نمی‌آیی»، «همیشه کارهای احمقانه می‌کنی»، «هیچ‌وقت به دردیخورد نبوده‌ای»، «همیشه دیگران را از خودت می‌رنجانی»، و جملاتی از این قبیل. صدای منفی درونی، با تعمیم دادن یک اشتباه مقطعی به تمام اوقات و حالات فرد، او را در مورد خودش ناامید می‌کند و با پررنگ کردن ضعف‌ها، جایی برای بروز و ظهور نقاط سلامت و موفق فرد باقی نمی‌گذارد.

۴. نارزنده‌سازی: انتقادگر درونی، آن‌چنان در افکار فرد حضور دارد و بر ذهن او سایه انداخته است که فرد، وجود خودش را سراسر نقص و اشکال می‌بیند و نمی‌تواند خودش را به عنوان یک موجود با ارزش تصور کند. ایرادها و قضاوت‌های صدای درونی منفی، به قدری با جزء جزء شخصیت فرد عجین می‌شوند، که فرد، تمام‌شان را منطقی و معقول می‌بیند و بدون توجه به کیفیت مخرب‌شان، با توجیهاات شخصی، سعی در اثبات و توجیه‌شان می‌کند.

۵. موجه‌سازی: صدای منفی درونی، برای این که مورد پذیرش قرار بگیرد و پس زده نشود، خودش را در قالب یک صدای آشنا ظاهر می‌کند. به عنوان مثال، در قالب صدای والدین یا معلمان آشکار می‌شود و یا از بخش آشنای وجود فرد، یعنی از خود او سر می‌زند. انتقادگر درونی با موجه‌سازی خودش، کاری می‌کند که انتقادهای و قضاوت‌هایش، درست، واقعی و عادی به نظر برسند و باورپذیر باشند.

۶. گندهی: انتقادگر درونی، برای این که بتواند قضاوت‌های خودش را در کم‌ترین زمان ممکن و با بیش‌ترین میزان بازدهی، به فرد انتقال بدهد، به صورت کاملاً خلاصه و کدگذاری شده وارد عمل می‌شود، و با این عمل، بخش عظیمی از احساسات و افکار هم‌جهت با تلقینات خودش را در فرد به جریان می‌اندازد و او را هم‌چنان زیر سلطه خودش نگه می‌دارد. به عنوان مثال، با یک تک‌کلمه تحت عنوان «بی‌عرضه»، خیل عظیمی از خاطرات را به یاد فرد می‌آورد که این کدواژه را تداعی می‌کنند. ورود تدریجی خاطرات به ذهن، باعث می‌شود که فرد، به‌طور نادانسته و ناخواسته، کلام انتقادگر درونش را تأیید کند و خودش را در برابر او تسلیم‌بیند.

پیش‌نیازهای فکری کمبود عزت نفس

مریم تقی‌لو
(کارشناس مدیریت خانواده)

به همان اندازه که شیوه تفکر فرد می‌تواند عزت نفس از میان رفته او را ترمیم کند، تفکرات اشتباه نیز می‌توانند اسباب کاهش عزت نفس او را فراهم بیاورند. این تفکرات، که تحت عنوان «پیش‌دوری» نیز مطرح می‌شوند، در هفت بخش قابل بررسی‌اند:

۱. تفکر بی‌کفایتی و ناتوانی: غالب‌ترین فکر در افراد دچار کمبود عزت نفس، ناتوانی است. فرد با این تفکر که باید به بهترین شکل ممکن ظاهر شود، از اقدام فرار می‌کند. این اضطراب که مبدا از انجام کارهای عادی، روزمره و معمولی نیز برنیاید، فرد را وادار می‌کند که خودش را از امور بسیاری محروم کند. پیش‌فرض بی‌کفایتی و ناتوانی، نگرانی و ترس را به تمام ابعاد زندگی فرد سرایت می‌دهد، و باعث می‌شود که او خودش را به طور کلی، یک فرد بی‌فایده ارزیابی کند. این تفکرات، وقتی با ترس از قضاوت شدن توسط دیگران آمیخته می‌شود، ناتوانی را به سرتاسر زندگی فرد تزریق می‌کنند، و باعث پدید آمدن مشکلاتی از قبیل خجالت، شک و مسائلی ارتباطی می‌شوند. در فردی با این تفکرات و پیش‌دوری‌ها، تجربه شکست‌های متعدد، اتفاق عجیبی نیست. پیش‌بینی‌های ذهنی چنین فردی، دائماً حول شکست می‌چرخد، چون ناخودآگاه برای تأیید ناکارآمد بودن خودش تلاش می‌کند. او برای نگه‌داشتن خودش در این موقعیت، ناخواسته افرادی را نیز در اطراف خودش جمع می‌کند، که بی‌کفایت هستند و او را نیز، بی‌کفایت می‌دانند. ویژگی بارز اطرافیان فرد بی‌کفایت، سرزنشگری است. در نتیجه، فردی که خودش را ناتوان می‌بیند، با تحسین نشدن از جانب اطرافیان، و نادیده گرفته شدن توسط آنان، دائماً در شرایطی قرار می‌گیرد که ناتوانی خودش را بیشتر حس و تأیید کند.

فردی که در تفکر ناتوانی و بی‌کفایتی گیر افتاده است، غالباً در دوران کودکی، با مراقبین کمال‌گرا و سخت‌گیری روبه‌رو بوده که موفقیت‌هایش را تحسین نکرده‌اند و جز آن، همواره توقع کارهای بهتر و بیشتر نیز از او داشته‌اند. بدیهی است که در این حالت، فرد نمی‌تواند برداشت مثبتی از خودش داشته باشد؛ آسیب‌پذیر می‌شود و ناگهان خودش را با یک ناتوانی عمومی و بسیار مخرب در شخصیت و توانایی‌هایش روبه‌رو می‌بیند. علاوه بر همه این‌ها، تفکر ناتوانی و بی‌کفایتی، حتی اگر

سبب ناتوان شدن شخص هم نشود، باعث می‌شود که او با توسل به یک دیدگاه بی‌ارزش‌انگارانه، برای خودش و برای موفقیت‌هایی که به دست می‌آورد ارزشی قائل نشود، تا بتواند هم‌چنان خودش را بی‌کفایت و ناتوان قلمداد کند.

تفکر ناتوانی و بی‌کفایتی، در نهایت باعث می‌شود که فرد، به این نتیجه برسد که در تمام ابعاد زندگی‌اش بی‌کفایت بوده است. او برای اثبات این بی‌کفایتی، دلایلی از تمام دوران زندگی‌اش نیز پیدامی‌کند. نتیجه تمام این موقعیت‌ها، ناامید شدن فرد از خود، نگرانی دائمی او، اندوهگینی و نارضایتی‌اش از خودش است، که باعث می‌شود هم‌چنان برای خودش ارزشی قائل نباشد.

۲. تفکر نیاز به تأیید: در این تفکر، فرد ارزش شخصیتی خودش را مشروط به نظر و طرز فکر دیگران می‌داند؛ یعنی اگر از جانب دیگران تأیید و تحسین شود، خودش را ارزشمند می‌داند، و در غیر این صورت، خودش را نالایق توصیف می‌کند. او به طور کلی، برای خودش دو قانون تعریف می‌کند و مبنای زیست خودش را بر محور این دو قانون قرار می‌دهد: اول این که از همه تأیید بگیرد؛ بخصوص از آن‌هایی که در نظرش مهم هستند و ارزش بالایی دارند، و دوم این که هیچ‌کدام از افراد مهم زندگی‌اش حق طرد کردنش را ندارند مگر این که اثبات کنند در اثر بی‌خاصیتی فرد، او را طرد کرده‌اند. با توجه به قانون اول، فرد، بنیان ارزش و اهمیت خودش را، با ارزش بودن افراد مهم زندگی‌اش می‌داند و به این خاطر، تا جای ممکن، تلاش می‌کند که به آن‌ها وابسته باقی بماند و با فاصله گرفتن از آن‌ها، اعتماد به نفسش را از دست می‌دهد و نمی‌تواند برای خودش ارزش خاصی قائل شود. با توجه به قانون دوم، فرد به قدری برای افراد مورد نظرش ارزش قائل است که طرد شدن از جانب آن‌ها را به بی‌خاصیت بودن خودش تعبیر می‌کند. او معتقد است که آن افراد بخصوص، بسیار ارزشمندند، و به دلیل این ارزشمندی، کسی را بیهوده طرد نمی‌کنند. پس طرد شدن از جانب این افراد، حتماً دلیلی دارد، و آن، بی‌ارزش بودن فرد طردشونده است. به همین خاطر، فرد به محض طرد شدن از سمت این افراد، اعتماد به نفسش را نیز از دست می‌دهد.

در نهایت، با توجه به اعتقاد فرد به این دو قانون، او دو سبک فکری و دورویه رفتاری را برای خودش انتخاب می‌کند و بر مبنای همان‌ها جلو می‌رود.

در اولین سبک فکری، فرد فکر می‌کند برای این که همیشه مورد پذیرش افراد مورد نظرش باشد، بهتر است از آن‌ها اطاعت کند. در نتیجه، هیچ‌وقت عقاید شخصی خودش را بیان نمی‌کند. نظرات خودش را سرکوب می‌کند و با تمام توان، سعی می‌کند که خودش را با افراد مورد نظرش هم‌رنگ کند و از مخالفت کردن بپرهیزد. در دومین سبک فکری، فرد به این فکر می‌کند که اگر خودش را وقف دیگران بکند، هیچ‌گاه از جانب آن‌ها طرد نمی‌شود، و به عبارتی، مورد پذیرششان قرار می‌گیرد. این تفکر، باعث می‌شود که فرد تلاش کند با رفتارهای فداکارانه، زندگی خودش را وقف اطرافیان کند. او با بر آوردن بی‌حساب و کتاب مطالبات دیگران، اجازه هرگونه سوءاستفاده‌ای را به آن‌ها می‌دهد و در مقابل، از خواسته‌ها و نیازهای خودش چشم‌پوشد. این روش‌های فکری، در نهایت سبب شکل‌گیری دو رویه رفتاری، برای جلب رضایت و تأیید دیگران می‌شود: اول این که فرد تلاش می‌کند ارزشمندی خودش را به دیگران القا کند، و دوم این که فرد تلاش می‌کند با نادیده گرفتن خودش و توجه به دیگران، آن‌ها را متوجه خودش بکند. او برای رسیدن به این اهداف، گاهی مثل آفتاب‌پرست رفتار می‌کند، و با رفتارهای فریبنده، تلاش می‌کند هر لحظه، خودش را مطابق با خواست و روحیه افراد مورد نظرش تغییر بدهد، و گاهی نیز، مثل یک برده مطیع، به هر در خواست و مطالبه‌ای تن می‌دهد، و بدون هیچ اعتراضی، خودش را قربانی آن‌ها می‌کند.

تفکر نیاز به تأیید، در نهایت باعث می‌شود که فرد، به هدف مورد نظر خودش که پذیرش از جانب دیگران است دست پیدا کند. او به عنوان موجودی که «هیچ‌وقت مشکل‌ساز نیست»، به راحتی می‌تواند در قالب یک فرد مهربان، فداکار، فهمیده، و همیشه پشتیبان ظاهر شود، و با کسب پذیرش اجتماعی، در تعاملاتش موفق ظاهر شود، اما این موضوع، به محض این که فرد از بر آوردن خواسته دیگران عاجز شود، رنگ عوض می‌کند و فرد را به عنوان یک شخص متمرد معرفی می‌کند. شخصی که برای گرفتن تأیید دیگران خودش را قربانی می‌کند، اطرافیان خودش را سلطه‌گر بار می‌آورد. و برای خارج شدن از زیر سلطه آنان، پذیرششان را نیز از دست می‌دهد و با کاهش اعتماد به نفس روبه‌رو می‌شود.

لَسَّا عَلَيْكَ غِيْرًا

آمده ام ای شاه پنهم بده ...

لَسَّا عَلَيْكَ غِيْرًا

